

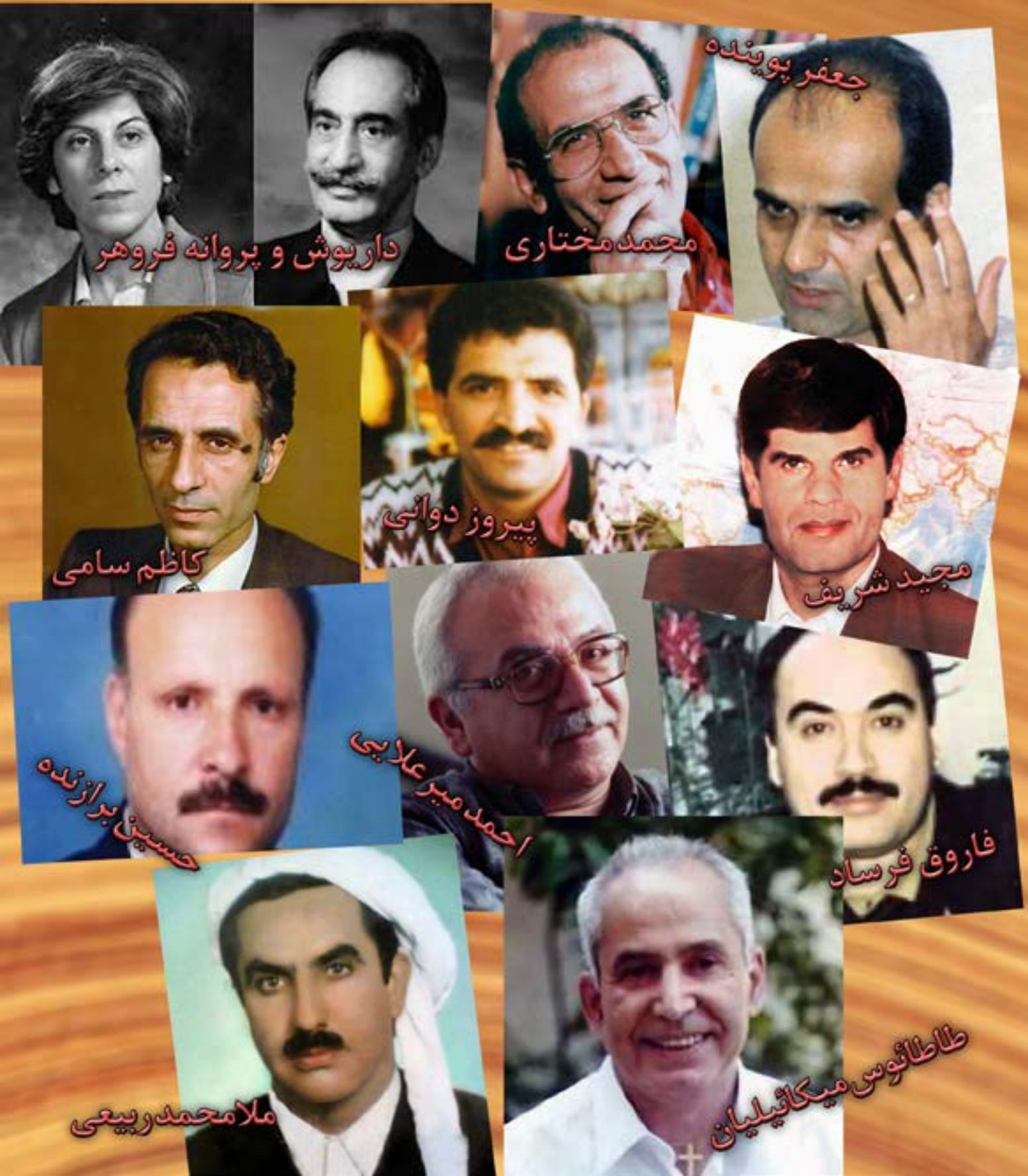
## «مناسبات ایران و جهان عرب»

سرسخن ۱۲

نقش ایران در ایران‌هراسی عربی	محمدجواد اکبرین
شبه‌نظامیان حامی اسد؛ تصویری از یک نبرد	ایلیا جزایری
ماجرای جوانی‌های توسعه طلبانه در پوشش دفاع از محور مقاومت	مجتبی طالقانی
بزرگداشت کوروش و راهپیمایی اربعین	رضا علیجانی
آتشی که هر روز شعله ورتر می‌شود	علی کشتگر
نسبت صلح جهانی و رابطه ایران با جهان عرب	سپیده کلانتریان
منابع قدرت سیاسی در گفتمان فرقه‌گرایی	علی معموری
ایرانیان چه دشمنی تاریخی با اعراب دارند؟	علیرضا منافزاده
سوریه؛ تنها دروازه ایران به سمت جهان عرب	علی مهتدی
ستیز و سازش عربان و ایرانیان	حسن یوسفی اشکوری
یک سوزن به خود؛ یک جوالدوز به دیگری (میهمان)	حسین واله
پراکنده‌هایی دربارهٔ سیاست، حکومت و دین (نقد و نظر)	محسن یلفانی
پس نوشته‌ای بر مقالات میهن (دکترین‌های امنیت ملی) (نقد و نظر)	حسن مکارمی

# دادخواهیم این سید را!

آذر ماه و یاد قربانیان قتل های زنجیره ای در ایران



**صاحب امتیاز:** انجمن دفاع از آزادی و اطلاع رسانی در ایران

**مدیر مسئول:** علی کشتگر

**دبیر تحریریه:** رضا علیجانی

**شورای دبیران:** محمدجواد اکبرین، رضا علیجانی،

علی کشتگر، محسن یلفانی

**طراحی و برنامه نویسی وبسایت:** مقداد ابوالفضلی

**Email:** contact@mihan.net

**Tel:** ۰۰۳۳(۰)۶۰۹۲۲۴۳۳۴

از باز نشر مقالات با ذکر منبع سپاسگزاریم

فهرست

- ۵..... نقش ایران در ایران هراسی عربی (محمدجواد اکبرین).....
- ۸..... شبه نظامیان حامی اسد؛ تصویری از یک نبرد (ایلیا جزایری).....
- ۱۰..... ماجراجوئی های توسعه طلبانه در پوشش دفاع از محور مقاومت (مجتبی طالقانی).....
- ۱۷..... بزرگداشت کورش و راهپیمایی اربعین (رضا علیجانی).....
- ۲۱..... آتشی که هر روز شعله ورتر می شود! (علی کشتگر).....
- ۲۴..... نسبت صلح جهانی و رابطه ایران با جهان عرب (سپیده کلاترینان).....
- ۲۶..... منابع قدرت سیاسی در گفتمان فرقه گرای (علی معموری).....
- ۲۸..... ایرانیان چه دشمنی تاریخی با اعراب دارند؟ (علیرضا منافزاده).....
- ۳۱..... سوریه؛ تنها دروازه ایران به سمت جهان عرب (علی مهتدی).....
- ۳۴..... ستیز و سازش عربان و ایرانیان (حسن یوسفی اشکوری).....
- ۳۹..... یک سوزن به خود؛ یک جوالدوز به دیگری! (حسین واله) **مطابق**.....
- ۴۲..... پراکنده هائی درباره سیاست، حکومت و دین (محسن یلفانی) **تجدید نظر**.....
- ۴۴..... پی نوشته ای بر مقالات میهن (دکترین های امنیت ملی) (حسن مکارمی) **تجدید نظر**.....

# سرمحن

پیرامون کشور نفتی ما را نفرت و جنگ و خشونت و تخریب و غم و افسوس و خشم های فروخورده فراگرفته است.

روابط حکومت ایران و اکثر کشورهای عرب اینک در اوج تنش قرار دارد. کار به مانورهای نظامی در نزدیکی خاک‌های یکدیگر کشیده است. رجزخوانی‌های نظامیان اوج گرفته، رهبران با تندترین کلمات و تعبیر به هم پرخاش می‌کنند، روابط دیپلماتیک قطع شده است...

در عرصه منطقه‌ای نیز با جنگ‌های نیابتی و مداخلات نظامی تنش و حالت رویارویی نظامی هر چه بیشتر تشدید می‌شود. سوریه و یمن نمونه‌های مهم این تنش است. تنش‌ها که پیش‌تر به صورت رقابت‌ها و اعمال نفوذ سیاسی و دینی نمایان می‌شد، هر چه بیشتر شکل برخورد نظامی به خود می‌گیرد.

رقابت و جدال میان جمهوری اسلامی و کشورهای عرب به یکی از عوامل تنش در عرصه جهانی نیز تبدیل شده است. مخالفت آشکار و پنهان با قرارداد برجام از جانب عربستان و متحدانش، ادعاهای ارضی و امنیتی و کشاندن آنها به مجامع جهانی، و حتی کشمکش در محافل و میدان‌های ورزشی از جلوه‌های همین تنش رو به افزایش است. عرصه فرهنگی و مذهبی نیز، که به علت مناسبات تاریخی می‌بایست زمینه نزدیکی و همکاری را فراهم آورد، از این تنش خالی نیست. داعیه رهبری جهان اسلام با صرف هزینه‌ها و بودجه‌های کلان و بی‌حساب و کتاب در کشورهای مختلف، تا آفریقا آمریکای لاتین، گاه در اشکالی مضحک، از دیگر جلوه‌های این تنش و رقابت است.

پیداست که «روابط» کنونی میان ایران و جهان عرب، از یک سو، برساخته سیاست‌های حاکمان کنونی این کشورهاست، و از سوی دیگر ناشی از سیاست‌ها و اعمال قدرت آمریکا و کشورهای بزرگ اروپائی، که هنوز خود را از میراث استعمار و امپریالیسم رها نکرده‌اند. نکته اینجاست که وجود اشتراکات تاریخی و نزدیکی‌های فرهنگی و منافع منطقه‌ای، می‌توانست زمینه ایجاد روابط دوستانه و حتی شکلی از همکاری‌های منطقه‌ای را فراهم آورد. حتی مسئله فلسطین و مخالفت با هژمونی و سطه‌طلبی اسرائیل که همیشه و هنوز نقطه اشتراک و اتصال همه مسلمانان بوده، امروزه به علت سیاست‌های تنگ‌نظرانه و جاهلانه دولت‌های منطقه، مخدوش شده و جدال‌های سیاسی و مذهبی و ... جای آن را گرفته است.

در طول سالیان بعد از انقلاب و بخصوص پس از جنگ ایران و عراق، اکثر دولت‌های عربی با طرفداری از عراق، در مقابل ایران قرار گرفتند. این صفت با شدت بیشتری همچنان ادامه دارد و به تشکیل اتحادیه‌های منطقه‌ای سیاسی و حتی نظامی و گاه تهدیدهای علنی انجامیده است...

با این همه مسئله روابط میان ایران و کشورهای عرب را نمی‌توان به اختلاف‌های سیاسی و نظامی میان رژیم‌های آنها تقلیل داد. واقعیت این است که تاریخ روابط ایرانیان و اعراب همان قدر باعث پیوند و نزدیکی بوده که دلیل و بهانه ستیز و دشمنی - تنها با توسل به فرهنگ تساهل و مدارا و همزیستی گریزناپذیر است که می‌توان و باید بر این اختلافات، که به آسانی رنگ نژادپرستی به خود می‌گیرند، چیره شد. جهان امروز، با وجود پیچیدگی‌ها و دشواری‌هایی که در برابر انسان قرار داده، سرشار از نمونه‌های موفقی از سازش و همزیستی و تفاهم میان قوم‌ها و ملت‌هایی است که تاریخشان سرشار از دشمنی و جنگ بوده است. در این کار بویژه نقش فرهنگ‌سازان و پژوهشگران اهمیت دارد که در بینش و فرآورده‌هایشان، نه تعصب و جانب‌گیری، که انسان‌گرایی و حقیقت تعیین‌کننده است.

کشورهای موفق و توسعه یافته جهان که زندگی به سامانی برای مردم شان فراهم آورده اند، همواره سعی در تنش زدایی با رقبای دشمنان شان داشته اند. اروپایی که دو جنگ جهانی ویرانگر و نکبت زا و مملو از نفرت‌های متقابل را پشت سر گذاشته حتی به سمت تشکیل اتحادیه سیاسی پیش رفته است.

در منطقه ما آیا روزی وضع به این صورت در خواهد آمد؟ آیا می‌شود تصور کرد که یک روز با وجود همه تنوع‌ها و تکثرها و علیرغم برخی اختلافات حتی ریشه ای بتوان به سمت همکاری و اتحادیه‌های منطقه‌ای پیش رفت؟ ریشه‌های مشکل کجاست و راه حل‌ها کدام است؟ شوربختانه اما اینک شاهد

# نقش ایران در ایران هراسی عربی

محمدجواد اکبرین



مقدمه: این مقاله را نخست با مقایسه‌ی دو تجربه‌ی شخصی می‌آمیزم و سپس پرسش اصلی را مطرح می‌کنم؛

چهارم مردادماه سال جاری، ترکیه برای نخستین بار میزبان پانصد ناشر جهان عرب در «نمایشگاه کتاب عربی» بود. مسئولان نمایشگاه در توضیح علت برگزاری آن در استانبول، به وجود بیش از سه میلیون پناهجوی سوری و نیز جمعیت بزرگی از عراق و مصر و یمن (به ویژه پس از تحولات موسوم به بهار عربی) در ترکیه اشاره کردند. در حاشیه‌ی حضور «یکصد هزار عنوان کتاب از پانصد ناشر» برخی از رسانه‌های جهان عرب و نیز مؤسسات و کارگاه‌های مطالعاتی و تحقیقاتی نیز حضور داشتند؛ از عراق و سوریه و لبنان و کویت تا عربستان و کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس تا تونس و لیبی و کشورهای حوزه‌ی مغرب عربی.

در میان تازه‌های نشر اکثر غرفه‌های نمایشگاه، کتاب یا جزوه‌ای علیه ایران به چشم می‌خورد که مجموعه‌ای از تحلیل‌ها و اطلاعات درست و غلط را درآمیخته بود تا ایران را تهدیدی برای هویت و جغرافیای عربی و اسلامی نشان دهد؛ جالب آنکه از تازه‌های نشر جهان عرب، کمتر اثری در نقد اسرائیل و عملکرد آن به چشم می‌آمد جز محصولات مرکز الزبتونه (از فلسطین) که همه‌ی آثارش به صورت تخصصی به مسئله‌ی سرزمین‌های اشغالی می‌پرداخت. این می‌توانست به این معنا باشد که تاریخ تاریک عرب با اسرائیل، تحت‌الشعاع دشمنی جدید قرار گرفته است: ایران!

از قضا در آن میان، چند ناشر شیعی از جنوب بیروت نیز حضور داشتند که یکی از آنها وابسته به رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی در لبنان بود که به علت شدت اعتراض سایر ناشران، غرفه‌اش تا آستانه‌ی تعطیلی پیش رفت اما مرکز مطالعات و پژوهش‌های صناعت‌الفکر (اندیشه‌سازی) که برگزار کننده‌ی نمایشگاه بود با دفاع از آزادی بیان و احترام نشر، باعث شد تا آن غرفه کارش را تا روز آخر ادامه دهد. و سرانجام پس از یک‌هفته حضور و همکاری‌ام با این نمایشگاه، وجه مشترک گفتگو با بسیاری از صاحبزنان و اصحاب فرهنگ، مشاهده‌ی ادبیاتی آلوده به نفرت درباره‌ی

سیاست‌های جمهوری اسلامی در منطقه و جهان عرب بود.

می‌توانم این مشاهده را با زمینه‌ای مشابه در دوازده‌سال پیش مقایسه کنم؛ حضور در چهل‌وهشتمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب بیروت در دهم آذرماه سال ۱۳۸۳. در آن تجربه، علیرغم فضای ملتهب منطقه پس از حمله‌ی آمریکا به عراق، تازه‌های نشر و اصحاب فرهنگ، از ایران به عنوان نمادی از تلاش برای صلح و گفتگو و مدارا یاد

می‌کردند؛ گویا سیاست‌های دولت اصلاحات حتی از فشارها بر حزب‌الله لبنان نیز کاسته بود که «مطران جورج خضر» از اندیشمندان برجسته‌ی مسیحی و منتقد حزب‌الله، در حاشیه‌ی همان نمایشگاه می‌گفت «ما با حزب‌الله لبنان و سلاحش با پشتوانه‌ای مثل ایران مشکلی نداریم؛ اما ایرانی که به گفتگوی تمدن‌ها معتقد است و رئیس جمهوری مانند خاتمی دارد». او یکسال پیش از آن نیز در مقاله‌ای مفصل درباره‌ی «ایران خاتمی» نوشته بود هر چند این نگرانی را در پایان مقاله‌اش مطرح کرده بود که آیا چنین ایرانی پس از خاتمی نیز ادامه می‌یابد؟ (النهار، چاپ بیروت/ ۱۷/می/۲۰۰۳)

باتأمل در همین دو تجربه‌ی شخصی می‌توان پرسید که در این دوازده‌سال چه گذشت که فاصله‌ی میان این دو تجربه را این‌همه نفرت و بدبینی پر کرد؟ روشن است که سوءتفاهم‌های ناشی از اختلافات سیاسی و مذهبی و طائفی، عمری درازتر از این دهه‌ها و قرن‌ها دارد؛ اما چه عواملی می‌تواند آن تاریخ خفته را بیدار و تخاصم را چنین فربه و پر دامنه کند؟

از قضا در بسیاری از منازعاتی از این دست، دوگانه‌های عرب و عجم و تشیع و تسنن، نه «دلیل» دعواست و نه «علت» آن (دلیل، مدلول را تبیین و توجیه می‌کند اما علت، معلول را به وجود می‌آورد)

بلکه با توجه به ظرفیت تعارضات هویتی و مذهبی و تاریخی، همه‌ی نمادها و شعارهای آن دوگانه‌ها به سادگی می‌توانند در خدمت ادله و علی قرار گیرند که مبدأ و منشأ اصلی این مواجهه و نفرت‌اند.

در تاریخ نزدیک ما، اگرچه پاره‌ای از سیاست‌های دولت‌های منطقه و نیز شهرآشوبی تحولات موسوم به بهار عربی در رساندن فاصله تا این حجم و عمق، نقش و سهم دارد؛ اما این مقاله بر آن است تا در این پرونده‌ی پیچیده بر نکته و نقطه‌ای مشخص تمرکز کند:

چه عواملی «ایران‌هراسی» را در چشم جامعه‌ی عرب به ویژه نخبگان‌اش باورپذیر می‌کنند؟ آیا می‌توان درکی مستند و موجه از این افزایش نگرانی و نفرت داشت؟ به عبارت دیگر چرا تبلیغات ضد ایرانی برای مخاطبان جوامع عربی باورپذیر و تاثیرگذار است و نقش و سهم ایران در این ایران‌هراسی تا کجاست؟

## ادبیات و گفتمان انقلاب

دوران نگاه «امت» محور، روزگاری ست که سپری شده و جهان جدید بر پایه‌ی مناسبات دولت-ملت شکل گرفته است؛ گذشت آن روزگار که مناسبات جهان بر اساس ادیان و مذاهب و طوائف تعریف می‌شد و مهم این بود که دینی به قلمرو دینی دیگر تعرض نکند و یا مثلاً «دارالاسلام» از «دارالکفر» تفکیک شود. جهان جدید اما با تکیه بر «هویت ملی» اداره می‌شود و عناصری از جنس امت اسلام یا امت عرب یا قوم

پذیرش صلح و عقب‌نشینی از مناطق غربی ایران اعلام آمادگی کرد» (امام و دفاع مقدس/ چاپ موسسه تنظیم و نشر آثار امام/ صفحه ۱۶)

جنگ با عراق اما طولانی‌تر می‌شد و به موازات دعوت صدام به مصالحه و صلح‌ناپذیری ایران، تبلیغات رسانه‌های عربی علیه آن قوت می‌گرفت؛ پس از پایان جنگ هشت‌ساله، اگرچه دوران ریاست جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی عموماً و دوران سید محمد خاتمی خصوصاً، اندکی تصویر نظر و عمل ایران را تغییر داد اما چون در گفتمان انقلاب، کم و بیش در بر همان پاشنه می‌چرخید در اولین فرصت دوباره همان روند بازتولید شد.

### حزب‌الله لبنان

تنها یکسال پس از آمدن محمود احمدی‌نژاد، حزب‌الله لبنان با چراغ سبز جمهوری اسلامی و بدون اطلاع دولت لبنان به گشت مرزی اسرائیل حمله کرد و علاوه بر کشتن چند سرباز، دو تن از آنها را به اسارت گرفت و جنگی دوباره آغاز شد که اگرچه پس از سی‌وسه روز و با قطعنامه‌ی شورای امنیت به پایان رسید اما در همین مدت کوتاه صدها کشته، هزاران خانه و کارگاه و صدها کیلومتر جاده‌ی ویران و پانزده‌میلیارد دلار خسارت نصیب دولت و ملت لبنان کرد؛ آن هم در شرایطی که تازه شش سال از آزاد سازی جنوب لبنان، پایان اشغال و خروج اسرائیل از این کشور گذشته بود و لبنان، دوران نمو اقتصادی را تجربه می‌کرد.

برخلاف تبلیغات رایج، این تنها اسرائیل نبود که از رسیدن به اهداف خود در این جنگ ناکام ماند بلکه شکست مشترک ایران و حزب‌الله در این جنگ و حجم هزینه‌های انسانی، اجتماعی و اقتصادی آن نیز چنان سهمگین بود که اندکی پس از پایان جنگ وقتی در پرسشی غیرمنتظره، خبرنگار تلویزیون نیوتی.وی از سیدحسن نصرالله، دبیر کل حزب‌الله لبنان درباره‌ی این حجم عظیم از خسارت‌ها پرسید او گفت که «اگر می‌دانستیم به چنین نتیجه‌ای منجر خواهد شد قطعاً آن عملیات را انجام نمی‌دادیم». (۲۷ جولای ۲۰۰۶) این نه تنها اعتراف به اشتباه محاسباتی هولناک حزب‌الله و ایران بود بلکه نوعی اعتراف به آغازگری جنگ نیز به شمار می‌آمد.

پیش‌تر، در سال دوهزار میلادی و با پایان اشغال سرزمین‌های جنوب، حزب‌الله اعلام کرده بود که خلع سلاح و ادغام در ارتش را نمی‌پذیرد و مدعی بود که هنوز منطقه‌ای در جنوب لبنان با نام «مزارع شبعا» همچنان در اشغال اسرائیل باقی مانده است؛ واقعیت آن بود که در اصل مالکیت شبعا میان سوریه و لبنان اختلاف بود؛ چهار ماه پس از پایان جنگ سی‌وسه روزه، نخست‌وزیر وقت لبنان فاش کرد که وزیر خارجه‌ی وقت ایران (منوچهر متکی) با طرح خروج اسرائیل از مزارع شبعا و سپردن آن به سازمان ملل (تا حل مسئله‌ی مالکیت) مخالفت کرده؛ او گفت که حزب‌الله و ایران برای توجیه حضور و رفتار خود به حل نشدن مسئله‌ی مزارع شبعا نیاز دارند. (الجزیره/ ۹ دسامبر ۲۰۰۶)

از سوی دیگر منتقدان حزب‌الله با تأکید بر ضرورت رسیدن به «ارتش واحد» بر این باورند که نمی‌توان به جریانی مسلح که تابع رهبر کشور دیگری است اجازه داد تا به شیوه‌ی دولت در دولت، سرنوشت کشور را رقم بزند.

حزب‌الله بارها و با صراحت خود را تابع ولی فقیه در ایران معرفی کرده و این البته برای دیگر احزاب لبنانی قابل درک و پذیرش نیست؛ نصرالله نیز در یکی

نویسند؛ من انقلابی‌ام».

اما این توجیه، ناتمام است زیرا اولاً در جهان اسلام با یک‌میلیاردنیم مسلمان چه کسی به رهبر مذهب اقلیت (شیعه) اذن رهبری اکثریت مسلمانان جهان (سنی) را داده و ثانیاً چگونه می‌توان همزمان با تعیین سیاست داخلی و خارجی یک کشور به رهبران دیگر کشورهای دنیا توهین کرد و توقع روابط حسنه با دیگران داشت؟ یا چگونه می‌توان در رأس کشور و دولتی مستقر، در جزئیات دیپلماسی دخالت کرد اما ادعای انقلابی بودن داشت و از «دیپلماسی» با کراهت یاد کرد؟

این خشت فرسوده از آغاز در گفتمان انقلاب بنا نهاده شد و آثار خود را در فصل‌های خطیری از روابط ایران با دیگران نشان داد.

### رهبری ناشنای جنگ

از سوی دیگر جنگ ایران و عراق که می‌توانست در همان سال نخست پایان یابد با همین رویکرد تا هشت سال طول کشید. مهندس مهدی بازرگان (نخست‌وزیر دولت موقت که به دلیل صراحت و صداقت‌اش مغضوب نظام شده بود) پیشنهاد «توقف جنگ» را مطرح کرد اما حاکمیت نه به آن پیشنهاد روی خوش نشان داد و نه به هشداری بعدی اعتنا کرد. دفتر آیت‌الله خمینی حتی به تقاضای او و دوستانش برای «دیدار خصوصی با امام» نیز پاسخ مثبت نداد و تلگرام‌های‌شان هم بی‌پاسخ ماند. سالها بعد در حالی که جنگ همچنان ادامه داشت «نهضت آزادی» در نامه‌ی سرگشاده

به آیت‌الله خمینی به او یادآوری کرد «استحضار دارید که نهضت آزادی پس از فتح خرمشهر و پایان پیروزمندانه‌ی مرحله‌ی دفاعی، همیشه علیه تعدی و تداوم جنگ در خاک عراق و خودداری از توجه به فرصت‌های طلایی هشدار می‌داده... شما می‌توانستید هم در آن موقع و هم حالا پیشنهادهای صلح و پایان جنگ را که از جانب همسایگان و دوستان مسلمان و غیر مسلمان به عمل می‌آمد با حسن نیت بررسی کرده، ایراد و اشکال‌ش را برطرف ساخته، پیشنهاد متقابل معقول عرضه می‌کردید...» (اردیبهشت ۱۳۶۷) سی‌وچهار سال بعد در دوم مهرماه امسال محسن رضایی (فرمانده سپاه در سال‌های جنگ) در شبکه‌ی خبر تلویزیون ایران گفت که «بعد از خرمشهر

یهود و امثال آن، تعیین‌کننده‌ی مرزها و مناسبات میان دولت‌ها نیستند؛ از همین روی مجموعه‌هایی مانند اتحادیه‌ی عرب با ۲۶ عضو، از سال تأسیس‌اش ۱۹۴۵ میلادی تا کنون تنها در ظاهر بر محور امت و زبان عربی تعریف شده اما در عمل بر مدار مصالح و منافع دولت-ملت‌ها شکل گرفته و به محض بروز تعارض‌ها و بحران‌ها هیچ نشانی از امت عربی در آن یافت نمی‌شود چنانکه در تحولات مصر و سوریه و یمن نیز تجربه شد. حتی سازمان کنفرانس اسلامی با ۵۷ عضو نیز از سال تأسیس‌اش ۱۹۶۹ میلادی تاکنون، نه مانع بروز جنگی شده و نه صلحی را در میان دول

متخاصم اسلامی سامان داده و در عمل به سازمانی بی‌خاصیت تبدیل شده است؛ بخش مهمی از این ناتوانی یا ناکامی، ذاتی اتحادیه‌ها و سازمان‌هایی‌ست که به مقتضیات دوران دولت-ملت توجه کافی ندارند و بر پوشیدن جامه‌های تنگ پیشین اصرار می‌ورزند. از جمله حکومت‌هایی که همچنان با گفتمان امت‌محور آمیخته‌اند حکومت ایران است و به همین دلیل سیاست‌هایش در نظر و عمل بر پایه‌ی احترام متقابل و منافع ملی ارزیابی نمی‌شود. به لحاظ نظری، گفتمان دهه‌ی اول انقلاب مملو از انحصار حقیقت و حقایق در خود (به مثابه‌ی محور و مدار امت) و نفی دیگران بود که عصاره‌ی آن در وصیت‌نامه‌ی آیت‌الله خمینی که مانیفست جمهوری اسلامی به شمار می‌آید آمده و تنها چند خط از مقدمه‌ی آن نمونه‌ی قابل تأملی‌ست:

«ملت‌های اسلامی و مستضعفان جهان مفتخرند که دشمنان آنها حسین اردنی این جنایت پیشه‌ی دوره‌گرد، و حسن [شاه مراکش] و حسنی مبارک هم آخور با اسرائیل جنایتکارند و در راه خدمت به آمریکا و اسرائیل از هیچ خیانتی به ملت‌های خود رویگردان نیستند. و ما مفتخریم که دشمن ما صدام علفی است... و در این عصر که عصر مظلومیت جهان اسلام به دست آمریکا و شوروی و سایر وابستگان به آنان و از آن جمله آل سعود، این خائنین به حرم بزرگ الهی (لعله‌الله و ملائکتّه و رُسُلّه علیهم) است به‌طور کوبنده یادآوری و لعن و نفرین شود...».

حتی اگر فرض کنیم تمام این توصیفات درست باشد آیا «حکمت در حکومت» می‌پذیرد که علاوه بر

**اگر داعش، دشمن تشیع ایرانی است و در عین حال از حمله به مرزهای جغرافیایی آن ناتوان است آیا ممکن است کشاندن ایران به قلب سرزمین‌های عربی بخشی از بازی اسلام‌گرایان افراطی در منطقه باشد؟ سوریه برای ایران کام است یا دام؟ آیا می‌توان گفت که پدران و برادران بزرگترشان ایران را به قلمرو در دسترس خود کشانده‌اند تا در نبردی فرسایشی و با فراهم آوردن مقدمات لازم و بسیج نفرت جهان عرب علیه او، هبزم جنگی بزرگتر را جمع آورند؟**

باید جنگ را متوقف می‌کردیم و وارد خاک عراق نمی‌شدیم... اگر دوباره برگردیم بر سر مرز خرمشهر و بصره حتماً می‌گویم که باید فرصت داد. چون اگر این کار را می‌کردیم از بُعد سیاسی می‌توانستیم اکنون به آن استناد کنیم.» پیش‌تر سردار غلامعلی رشید (از فرماندهان وقت سپاه) در خاطراتش نوشته بود که: «بعد از عملیات موفق و پیروزمند بیت‌المقدس و آزادسازی خرمشهر (۱۳۶۱) استکبار جهانی و ارتجاع منطقه که تمام نقشه‌های خود را در پشتیبانی از صدام بر باد رفته می‌دید، احساس خطر کرد... و صدام برای

دو قدرت بزرگ جهان، حکومت‌های جهان عرب، از نزدیکان خاورمیانه‌ای تا مصر و مغرب، همه را دوره‌گرد و دشمن و خائن و ملعون بخوانیم و در عین حال فرماندهی کل قوا و تعیین‌کننده سیاست خارجی کشورمان باشیم؟

برخی مدافعان ادب و ادبیات ایشان گفته‌اند که سخنرانی‌هایی از این دست و یا همین وصیت‌نامه از جایگاه رهبری مسلمانان نوشته شده و نه مدیر یک کشور. همین توجیه گاهی برای جانشین او نیز مطرح می‌شود که به صراحت گفته است «من دیپلمات



**تنها یکسال پس از آمدن محمود احمدی نژاد، حزب الله لبنان با چراغ سبز جمهوری اسلامی و بدون اطلاع دولت لبنان به گشت مرزی اسرائیل حمله کرد... برخلاف تبلیغات رایج، این تنها اسرائیل نبود که از رسیدن به اهداف خود در این جنگ ناکام ماند بلکه شکست مشترک ایران و حزب الله در این جنگ و حجم هزینه های انسانی، اجتماعی و اقتصادی آن نیز چنان سهمگین بود که اندکی پس از پایان جنگ وقتی در پرسشی غیرمنتظره، خبرنگار تلویزیون نیوی-وی از سیدحسن نصرالله درباره ی این حجم عظیم از خسارت ها پرسید او گفت که «اگر می دانستیم به چنین نتیجه ای منجر خواهد شد قطعاً آن عملیات را انجام نمی دادیم». (۲۷ جولای ۲۰۰۶) این نه تنها اعتراف به اشتباه محاسباتی هولناک حزب الله و ایران بود بلکه نوعی اعتراف به آغازگری جنگ نیز به شمار می آمد.**

ایرانی نیست؟

مروری بر اظهارات رهبران شاخه های مختلف این جریان نشان می دهد در گفتمان آنها از سه دشمن یاد می شود؛ یکی در غرب و دو تا در شرق؛ غرب صلیبی (مسیحی)، شرق صهیونی (یهودی) و شرق رافضی (شیعی). هرچند «ایمن الطواهری» رهبر القاعده و جانشین آسامه بن لادن در گفتارهای خود میان حکام شیعه و عوام شیعه تفکیک کرده و مردم را معذور می داند.

اگر این جریان، دشمن تشیع ایرانی است و در عین حال از حمله به مرزهای جغرافیایی آن ناتوان است آیا ممکن است کشاندن ایران به قلب سرزمین های عربی بخشی از بازی اسلام گرایان افراطی در منطقه باشد؟ این فرضیه با این توضیح دور از ذهن نیست که «عبدالباری عطوان» پژوهشگر و روزنامه نگار فلسطینی، از معدود نویسندگانی است که در نوامبر ۱۹۹۶ و در یک پروژهای روزنامه نگاری تحقیقی، موفق شده «آسامه بن لادن» را بیابد و با او در محل اقامتش (کوه تورابورا در افغانستان) دیدار و گفتگو کند. او در آخرین اثرش که به توصیف و تحلیل پدیده ی داعش می پردازد بار دیگر به آن دیدار اشاره می کند و می نویسد: «بن لادن گفت: من نمی توانم آمریکا را در وسط خانه اش بشکنم اما اگر در کشاندن او به میانه ی سرزمین های عربی و اسلامی موفق شوم حتماً او را شکست خواهیم داد.» (الدوله الإسلامیه/ دارالساقی/ چاپ دوم/ ص ۲۰)

از این سخن سالها می گذرد و بن لادن مرده است در حالی که پیروانش رؤیای زمینگیر شدن و «شکست آمریکا در میانه ی سرزمین های عربی و اسلامی» را تعبیر یافته می بینند. آیا می توان گفت که پدران و برادران بزرگترشان چون مطمئن اند که نمی توانند ایران را در مرز و میانه ی این سرزمین بشکنند دشمن شرقی/ شیعی شان را به قلمرو در دسترس خود کشانده اند تا در نبردی فرسایشی و با فراهم آوردن مقدمات لازم و بسیج نفرت جهان عرب علیه او، هیزم جنگی بزرگتر را جمع آورند؟

به عبارت دیگر اگرچه ناظران خاورمیانه ی عربی، سوریه را «کام» ایران برای گسترش قلمرو خود می دانند اما فکتها و مستندات نیز می توان یافت که نشان دهد سوریه می تواند «دام» ایران باشد و «دانه» های این دام را می شود در سفرهای پیاپی و امن سران القاعده به ایران و اقامت های طولانی شان رهگیری کرد؛ فرضیه ای که در مجالی دیگر قابل ادامه در صفحه ۹

نه تنها به حضور نظامی ایران در جنگ سوریه تصریح می کند بلکه می گوید: «اگر مدافعان حرم در سوریه مبارزه نمی کردند این دشمن می آمد داخل کشور... اگر جلوی گرفته نمی شد ما باید اینجا در کرمانشاه و همدان و بقیه استان ها با اینها می جنگیدیم و جلوی اینها را می گرفتیم». (وبسایت رهبری/ ۵ بهمن/ ۱۳۹۴)

همین تجربه و پیشینه برای داوری درباره ی پرونده ی یمن نیز ملاک قرار می گیرد؛ وقتی جمعی از حوثی های یمن (موسوم به انصارالله) مدتی پیش از شورش علیه دولت، به ایران می آیند و علی اکبر ولایتی، مشاور رهبر جمهوری اسلامی ضمن اعلام حمایت کامل ایران، از آنها می خواهد که نقش حزب الله لبنان را در یمن ایفا کنند. (ایسنا/ ۲۶ مهر/ ۱۳۹۲)

در طرف مقابل، حوثی ها نیز پس از دریافت حمایت های مورد نیازشان، اعلام وفاداری و تبعیت کرده اند؛ به عنوان نمونه «ضیف الله الشامی» عضو شورای سیاسی انصارالله در گفتگو با روزنامه ی لبنانی النهار می گوید: «ما حوثی ها هم شیعه و پیرو اهل بیت و معتقد به امامت ایشانیم اما تعداد امامان را محصور (در دوازده امام) نمی کنیم؛ ما امام خمینی را هم امام می دانیم در حالی که آنها (شیعیان ایران) او را فقط ولی فقیه می دانند». (روزنامه النهار/ ۲۰ آوریل/ ۲۰۱۵)

**سوریه؛ کام یا دام؟**

بسیاری از ناظران خاورمیانه ی عربی بر این باورند که شبه نظامیان اسلامگرای افراطی، هرگز تهدیدی برای مرزهای ایران نبوده اند و حتی خیال حمله به مرزهای ایران را نیز نداشته اند (به دلایل و شواهدی که پرداختن به آنها از غرض این مقاله بیرون است و مجالی دیگر می طلبد). در داخل ایران هم البته سخن از تهدید داعش را همان کسانی مطرح کردند که جنبش اعتراضی سهمیلیونی در خیابان های تهران را نیز به سازمان های خارجی بی تأثیری مانند مجاهدین خلق نسبت می دادند؛ اقدامی که میرحسین موسوی در بیانیه ی هفدهم نسبت به آن هشدار داد و نوشت که «برای امتیازات جناحی و کینه ورزی های خود آنها را زنده نکنید». حالا همان جریان برای توجیه کامجویی خود در بقای اسد خطر حمله ی داعش به ایران را مطرح کرده و می گوید: اگر در سوریه نجنگیم باید در کشور خودمان بجنگیم. کارنامه و سخنان فرماندهان سپاه ایران درباره ی نوع حضور در سوریه نیز خواهد صادق برای تبلیغ ایران هراسی به دست رسانه های عربی داده است؛ با این همه اما چنین تحلیلی آیا بدان معناست که جریان اسلام گرایی افراطی، دشمن تشیع

از جنجالی ترین سخنانش در مراسم سالگرد آزادسازی جنوب لبنان به صراحت گفت که افتخار می کند یکی از اعضای حزب ولایت فقیه است (المناز/ ۲۶ می/ ۲۰۰۹) بسیاری از نمایندگان پارلمان و اعضای هیئت دولت لبنان، رفتار حزب الله را تهدیدی برای منافع ملی این کشور می دانند؛ آنها می گویند مقاومت با هدف آزادسازی اراضی اشغالی جنوب لبنان یک وظیفه ی ملی به شمار می رفت اما پس از پایان اشغال، از وظیفه تبدیل به هویت شد. وقتی جریانی، مقاومت و اسلحه را تبدیل به هویت خود می کند برای بقاء این هویت محتاج جنگ و تهدید دائمی است؛ چه رسد به آنکه این هویت را در خدمت یک دولت خارجی قرار دهد.

**انصارالله یمن**

این مدعا که ایران در یمن دخالت مستقیم دارد و انبوهی از اخبار درباره ی تسلیحات ارسالی ایران به یمن نیز به دلالتی برای افکار عمومی جهان عرب، باورپذیر است؛ ایران می گوید از حوثی ها در یمن «حمایت معنوی» می کند. اما تاکنون هر جا که ایران حضورش را با این ادعا مطرح کرده در میان مدت یا درازمدت اعتراف کرده که این حمایت، تسلیحاتی و نظامی نیز بوده؛ چنانکه دهه ها درباره ی حزب الله و حماس مدعی حمایت معنوی بود اما سرانجام رهبر جمهوری اسلامی به صراحت گفت که آن حمایت ها از جنس دخالت نظامی بوده است:

«ما در قضایای ضدیدت با اسرائیل دخالت کردیم؛ نتیجه اش هم پیروزی جنگ سی و سه روزه (لبنان) و پیروزی جنگ بیست و دو روزه (غزه) بود. بعد از این هم هر جا هر ملتی، هر گروهی با رژیم صهیونیستی مبارزه کند، مقابله کند، ما پشت سرش هستیم و کمکش میکنیم و هیچ ابائی هم از گفتن این حرف نداریم. این حقیقت و واقعیت است». (خطبه ی جمعه/ ۱۴ بهمن/ ۱۳۹۰)

چنانکه اسمال سید حسن نصرالله نیز گفت: «آشکارا می گوئیم همه ی بودجه، درآمد، خورد و خوراک و سلاح و موشکمان از جمهوری اسلامی ایران است.»

**در سلسله ی وقایع پس از بهار**

**ناکام عربی، فرصت هایی برای ایران بود تا با مرزبندی با استبداد اسد و ارائه ی الگویی از اسلام اعتدالی شیعی در کنار اسلام اعتدالی سنی (که هم در «ائتلاف ملی سوریه» جمع آمده بودند و بهم دامن های دراز در تونس و سوریه و عراق و مصر دارند) از یکسو و روابط مبتنی بر منافع ملی با همسایگان از سوی دیگر به منافع درازمدت ایران بیندیشد.**

(المناز/ ۲۴ ژوئن/ ۲۰۱۶)

ایران در سوریه نیز همچنان می گوید «دخالت نظامی نمی کنیم و فقط حضور مستشاری داریم» اما به صورت رسمی اعلام می کند که هزار شهید داده ایم؛ آیت الله خامنه ای به دیدار خانواده های کشته شدگان می رود و



# شبه‌نظامیان حامی اسد؛ تصویری از یک نبرد

ایلیا جزایری



## ایران در پی افزایش نفوذ

ابتدای جنگ، گروه‌های شبه‌نظامی شیعه، حضور خود در جنگ را با بهانه دفاع از مزارهای شیعه توجیه کردند. حزب‌الله لبنان علاوه بر این، بهانه‌ای دیگر داشت و آن دفاع از لبنان که مرزهایی طولانی و نفوذ پذیر با سوریه دارد. سپاه پاسداران ایران هم اعلام کرد شمار نامشخصی مستشار نظامی برای حمایت از نظام اسد، اعزام کرده است. اما برخی از ناظران بر این باورند که جمهوری اسلامی ایران، جنگ سوریه را بهترین فرصت برای افزایش نفوذ خود در منطقه یافته است. به طور مثال، فیلیپ اسمیت استاد دانشگاه مرلند به روزنامه «فایننشال تایمز» گفته است که حضور حزب‌الله در سوریه، بالاترین نشانه از تلاش ایران برای «بسط نفوذ» است.

او می‌افزاید: «بزرگترین تاثیر حضور شبه‌نظامیان حزب‌الله در سوریه نه تنها افزایش توان ایران در استقرار جنگجویان غیر سوری مرتبط با خود در این کشور است بلکه نتیجه آن نفوذ دائم تهران در سوریه خواهد بود؛ نفوذی که اسد هم نمی‌تواند به سادگی با آن مقابله کند.»

اکنون در سوریه شبه‌نظامیان حزب‌الله در بخش‌هایی از دمشق پایتخت، ایست بازرسی برپا کرده‌اند. آن‌ها پرچم‌های شاخه سوری حزب خود را بر بالای این ایست‌های بازرسی برپا کرده‌اند.

از نظام اسد در سوریه کشته شده‌اند، برگزار می‌شود. در این میان لبنانی‌ها بر سر حضور حزب‌الله در جنگ اختلاف نظر دارند؛ در حالی که برخی این حضور را به ضرر لبنان و باعث افزایش تنش‌های داخلی در این کشور می‌دانند، برخی دیگر می‌گویند اگر حزب‌الله در سوریه حضور نداشت، اکنون گروه‌های تندرو، حضوری فعال‌تر در لبنان داشتند.

## تنش منطقه‌ای

انقلاب سوریه علیه حکومت ۴۰ ساله خاندان اسد، سال ۲۰۱۱ میلادی آغاز شد. این انقلاب اما به سرعت به جنگ داخلی مسلحانه با صبغه‌ای مذهبی تبدیل شد. از این رو سوریه به وجهه شبه‌نظامیان غیر سوری تبدیل شد که ایدئولوژی، انگیزه محرک آن‌هاست. پیوستن گروه‌های شبه‌نظامی به جنگ سوریه، نشان از تنش منطقه‌ای هم دارد. در حالی که ایران، علاوه بر خاندان اسد، از گروه‌های شبه‌نظامی شیعه حمایت می‌کند، برخی کشورهای سنی، از جمله ترکیه، قطر و سعودی، از مخالفان خاندان اسد حمایت می‌کنند. در ادامه جنگ، گروه‌های مخالف اسد یکپارچه ناماندند. حضور گروه‌های تندرو باعث اختلاف‌های بزرگی میان آن‌ها شد. این‌که گروه‌های تندرویی همچون شاخه القاعده (النصره سابق) و گروه موسوم به داعش، چگونه قدرت گرفتند و این مساله باعث تغییر چهره جنگ و همچنین تغییر مواضع بین‌المللی شد، بحث مفصلی است که در این مقال نمی‌گنجد. اما گروه‌های شبه‌نظامی شیعه، به طور متحد، برای حمایت از نظام بشار اسد، هم‌پیمان قدیمی جمهوری اسلامی ایران و یکی از اعضای طایفه علوی، از اقلیت‌های مذهبی در سوریه پیوستند.

ماه‌های اخیر، عمده اخبار مرتبط با دخالت خارجی در بحران سوریه، به صورت عمده به هواپیماهای نظامی، موشک‌ها و بمب‌های روسیه اختصاص یافت و بسیاری از رسانه‌ها، اقدام‌های روسیه در سوریه را در صدر اخبار خود قرار دادند. این در حالی است که ده‌ها هزار جنگجوی هم‌پیمان اسد که در نبردهای زمینی شرکت دارند هم از خارجی‌هایی هستند که به این جنگ پیوسته‌اند.

جنگجویان خارجی هوادار بشار اسد رئیس‌جمهوری سوریه، به طور عمده از شبه‌نظامیان شیعه لبنانی، عراقی، افغان، پاکستانی و نیروهای نظامی ایرانی تشکیل شده‌اند که شمارشان رو به افزایش هم هست. آن‌ها در حقیقت جنگ سوریه را نبردی منطقه‌ای و ایدئولوژیک تلقی کرده و برای مقابله با رقبای سنی‌شان به آن پیوسته‌اند.

## نفوذ شبه‌نظامیان در سوریه بیشتر می‌شود

پیشتر شبه‌نظامیان شیعه غیر سوری سعی می‌کردند فعالیت‌های خود را در سوریه مخفی نگاه دارند. اما اکنون شاهد آن هستیم که حضور خود را در جنگ‌های داخلی سوریه علنی کرده و جرئتشان هم برای نشان دادن نقششان در این جنگ، افزایش یافته است.

اخیرا جمهوری اسلامی ایران، بزرگترین هم‌پیمان بشار اسد در منطقه، اعلام کرد که حدود ۱۰۰۰ تن از نیروهایش را در سوریه از دست داده است. این اعلامی بی سابقه است که توجه‌ها را به نقش نظامی ایران در سوریه جلب کرده است؛ نقشی که تهران پیشتر تلاش می‌کرد آن را تا حد امکان، محرمانه نگاه دارد.

حزب‌الله لبنانی که گروهی شیعی است و از حمایت حکومت ایران برخوردار است هم تصاویری از رژه نظامی بزرگ نیروهایش را در خارج از مرزهای لبنان منتشر کرده؛ رژه‌ای در خاک سوریه و به طور مشخص در منطقه القصیر.

این در حالی است که هر ماه در مناطق مختلف لبنان، مراسم تشیع جنازه شبه‌نظامیانی که در حمایت



ابتدای آغاز جنگ سوریه، شمار زیادی از شبه‌نظامیان سنی، خود را به داخل سوریه رساندند تا به گروه‌های مختلف بپیوندند. این حرکت اکنون اما تقریباً متوقف شده است. عمده دلیل آن هم تشدید تدابیر امنیتی مرزی از سوی ترکیه است. اما حرکت شبه‌نظامیان شیعه به سوریه متوقف نشده است. انتقال شبه‌نظامیان شیعه افغان و پاکستانی تیپ‌های زینبیون و فاطمیون به سوریه و علاوه بر آن شبه‌نظامیان عراقی و لبنانی به سوریه ادامه دارد. گزارش‌های رسانه‌ای مختلف به نقل از منابع اطلاعاتی، شمار شبه‌نظامیان شیعه حاضر در سوریه را ۱۵ هزار تا ۲۵ هزار تن برآورد می‌کنند. در مقابل شبه‌نظامیان سنی که از ابتدای جنگ به گروه‌های جهادی پیوسته‌اند، حدود ۲۷ هزار تن برآورد می‌شوند.

**روزنامه هافینگتون پست**  
به نقل از منابع محلی نوشته است  
**جوانانی که برای جنگ در صف**  
**نیروهای حامی اسد به سوریه می‌روند،**  
**هر ۴۴ تا ۵۵ روز حضور، ۱۳۰۰ دلار**  
**دریافت می‌کنند.**  
**این روزنامه به نقل از شهروندانی در**  
**بصره نوشته است، افرادی که اقدام به**  
**جذب جوانان می‌کنند، به طور مکرر**  
**به مناطق شان سرکشی می‌کنند و**  
**اکنون، پیشنهادهای آن‌ها، علاوه بر**  
**سوریه، شامل مشارکت در جنگ یمن**  
**هم می‌شود!**

**نبرد حلب بزرگترین نشانه قدرت شبه‌نظامیان خارجی**  
عملیات نیروهای دولتی سوریه در حلب به منظور باز پس‌گیری بخش شرقی آن از مخالفان که یکی از ایستگاه‌های اصلی جنگ است، نقش رو به افزایش شبه‌نظامیان را در سوریه نشان می‌دهد. خبرگزاری رویترز و دیدبان حقوق بشر سوریه که با شبکه‌های وسیع از منابع محلی در ارتباط است، شمار جنگجویان غیر سوری حاضر در نبرد حلب برای پشتیبانی از نیروهای دولتی را، ۵ هزار تن برآورد می‌کنند. آن‌ها از عراق، لبنان، افغانستان، پاکستان و ایران هستند. روزنامه واشینگتن پست ۱۲ نوامبر در گزارشی نوشت که مشارکت شبه‌نظامیان شیعه در جنگ حلب، نشان دهنده نفوذ بی سابقه حکومت ایران در سوریه است. این روزنامه پیش‌بینی کرده که این نفوذ، سال‌های طولانی ادامه خواهد یافت.  
این روزنامه آمریکایی ادامه داده است: «نیروهای بشار اسد که جنگ داخلی آن‌ها را تصفیف کرده، جنگ در بخش شرقی حلب را رهبری نمی‌کنند، بلکه آن را شبه‌نظامیان شیعه لبنانی، عراقی، پاکستانی و افغان تحت مدیریت ایران رهبری می‌کنند.»  
بنابر این گزارش، این شبه‌نظامیان نقش موثری در هماهنگی حملات نیروهای دولتی و جنگنده‌های روسیه علیه مواضع مخالفان مسلح در شرق حلب ایفا

می‌کنند. فیلیپ اسمیت کارشناس گروه‌های شبه‌نظامی شیعه در انستیتوی سیاست‌های خاور دور می‌گوید: «به نظر می‌رسد این شبه‌نظامیان در حال تشکیل ائتلاف زمینی پیشرفته‌ای هستند که نفوذ ایران در سوریه را چند برابر کرده و مسئولان سوری را هم نگران کرده است.»  
اسمیت پیش‌بینی کرده که این ائتلاف زمینی، نقش دراز مدت نظامی و ایدئولوژیکی به سود ایران در سوریه ایفا خواهد کرد.  
او ادامه می‌دهد که اسد هم نمی‌تواند برای جلوگیری از افزایش نفوذ این ائتلاف خارجی در سوریه کاری انجام دهد زیرا همین ائتلاف است که جلوی سرنگونی نظامش را گرفته است.

حکومت ایران از سال‌ها پیش از شبه‌نظامیان شیعه برای استحکام نفوذ خود در کشورهای دیگر همچون عراق و لبنان استفاده می‌کند. در عراق گروه‌های مختلفی که از سوی تهران پشتیبانی می‌شوند، بض زندگی سیاسی را در دست گرفته‌اند. در لبنان هم حزب‌الله اکنون از دولت و ارتش، نیرومندتر شده است. برخی سخنان مسئولان آمریکایی نشان از آن دارد که واشینگتن از این افزایش نفوذ حکومت ایران نگران است. گزارش روزنامه واشینگتن پست هم به این مساله اشاره کرده است. در حالی که دو کشور با گروه داعش در عراق در حال نبرد هستند، اما اهداف متفاوتی در سوریه دارند.  
برخی تحلیلگران هم می‌گویند چه بسا روزی برسد که تهران با روسیه بر سر نفوذ در سوریه رقابت کند؛ رقابتی که هم‌اکنون میان تهران و قدرت‌های منطقه‌ای در جریان است.  
**انگیزه‌ها**  
دلایل مختلفی برای شمار زیاد جنگجویان غیر سوری حامی اسد ذکر می‌شود از جمله کم شمار بودن شهروندان سوری که نظام اسد می‌تواند از میان آن‌ها سرباز گیری کند.

دلایل مختلفی هم برای اقبال شبه‌نظامیان شیعه برای حضور در جنگ سوریه ذکر می‌شود. به طور حتم تبلیغاتی که انگیزه‌های مذهبی را تشدید کرده، یکی از مهم‌ترین عوامل است.  
اما انگیزه مادی هم یکی دیگر از این دلایل است. اقامت در ایران و حقوق ماهانه، از پیش به عنوان یکی از مهمترین انگیزه‌های شبه‌نظامیان افغان برای جنگ در سوریه، در برخی رسانه‌ها منعکس شده بود.  
اما در عراق که پیشتر، انگیزه مذهبی به عنوان بزرگترین عامل حضور شبه‌نظامیان عراقی در جنگ سوریه اعلام می‌شود، اکنون شاید دیگر نتوان بر روی انگیزه مادی سر پوش گذاشت.  
به طور مثال، مناطق فقیر نشین استان بصره در جنوب عراق، پر شده از تصاویر جوانانی که در جنگ‌های اخیر در عراق و سوریه کشته شده‌اند. این جوانان به گروه‌های شبه‌نظامی شیعه پیوسته بودند.  
روزنامه هافینگتون پست به نقل از منابع محلی نوشته است جوانانی که برای جنگ در صف نیروهای حامی اسد به سوریه می‌روند، هر ۴۴ تا ۵۵ روز حضور، ۱۳۰۰ دلار دریافت می‌کنند.  
این روزنامه به نقل از شهروندانی در بصره نوشته است، افرادی که اقدام به جذب جوانان می‌کنند، به طور مکرر به مناطق شان سرکشی می‌کنند و اکنون، پیشنهادهای آن‌ها، علاوه بر سوریه، شامل مشارکت در جنگ یمن هم می‌شود!

ادامه از صفحه ۷

طرح و نقد است.

اشاره به این فرضیه البته حاشیه‌ای بر متن و مراد این مقاله است؛ وگرنه سوریه، چه کام ایران باشد و چه دام آن، در میان‌مدت، تفاوتی در داوری افکار عمومی جهان عرب درباره‌ی نوع حضور ایران و پیامدهایش در این معرکه نخواهد داشت.

### فرصتی که از دست رفت

آنچه گذشت نمونه‌هایی از وقایع و حوادثی بود که در طول دهه‌های گذشته و به ویژه یک دهه‌ی اخیر توانست صورتی باورپذیر از «ایران‌هراسی» را در چشم و ذهن تصمیم‌سازان جهان عرب ترسیم کند. پس از کم‌رنگ شدن نقش القاعده و ظهور داعش، افکار عمومی جهان اسلام بر پدیده‌ی «اسلام افراطی» شورید. پدیده‌ی نظرسنجی در مجموعه‌ای از کشورهای عربی خاورمیانه و آفریقا نشان داد که هشتادوپنج درصد مخاطبان، مخالف داعش‌اند (۱۲ نوامبر ۲۰۱۴/نظرسنجی المرکز العربی للابحاث و دراسة السياسات) اما حتی نگاهی گذرا به شبکه‌های اجتماعی جهان عرب کافی‌ست تا نشان دهد کاربران، ایران و آمریکا و روسیه را تا چه اندازه در ادعای مبارزه با داعش و اسلام افراطی، «بی‌صداقت» می‌دانند.

در سلسله‌ی وقایع پس از بهار ناکام عربی، فرصت‌هایی برای ایران بود تا با مرزبندی با استبداد اسد و ارائه‌ی الگویی از اسلام اعتدالی شیعی در کنار اسلام اعتدالی سنی (که هم در «ائتلاف ملی سوریه» جمع آمده بودند و هم دامن و دامنه‌ی دراز در تونس و سوریه و عراق و مصر دارند) از یکسو و روابط مبتنی بر منافع ملی با همسایگان از سوی دیگر به منافع درازمدت ایران بیندیشد؛ امکانی که با برآمدن دولت اعتدال در ایران البته فراهم‌تر شد؛ اما لابد توقع بی‌جایی است اگر از حکومتی که در کشور خود، منادی «گفتگوی تمدن‌ها» در سازمان ملل (خاتمی) را به وضعیتی شبه حصر دچار می‌کند؛ بخوایم به گفتگو و تعامل با افکار عمومی جهان اسلام و همسایگان خود بیندیشد. در مقابل، حتی در میان موافقان جمهوری اسلامی نیز برخی بر این باورند که توسعه‌ی داعش از رقه به عراق ناشی از مدیریت سنی‌ستیز نوری المالکی (نخست‌وزیر شیعی مورد حمایت ایران) بود که باعث شد ساکنان موصل و دیگر مناطق، داعش را لشکر نجات‌بخش بدانند، از آنها استقبال کنند و سی‌هزار سرباز ارتش عراق هم نتوانند یا خواهند در برابر هجوم آنها مقاومت کنند.

شاید حتی در آخرین فرصت‌ها نیز ماجرا می‌توانست به صورت دیگری پیش برود که نرفت؛ با این حال اما وقت تنگ است و تدبیر، ناگزیر! زیرا بیش از همیشه خطر جنگی خانمان‌سوز منطقه‌ی ما را تهدید می‌کند و عقده‌ها و عقیده‌های مذهبی اینجاست که می‌توانند هیزمی تمام عیار برای جنگ باشند؛ اگر روزگاری برای شعله‌ور شدن آتش خصومت میان عرب و عجم، یا طوائف و مذاهب اسلامی می‌بایست کتاب‌ها دست به دست می‌شد یا رفتار و نقل قولی به اثبات می‌رسید اکنون اما روزانه هزاران توپیت، صدها ویدئو و دهها مقاله به روانی و فراوانی هم‌رسان می‌شوند و ابیات و ادبیات نرفت، لحظه به لحظه آن عقده‌های کهن را فعال‌تر می‌کنند.

# ماجراجوئی های توسعه طلبانه در پوشش دفاع از محور مقاومت

مجتبی طالقانی



آن است بنا بر این نمی توان سیاستهای سرکوبگرانه، فاسد پرور و غارتگر و داعشگرایی حاکمیت را از سیاستهای خارجی آن که به صدور و باز تولید همین سیاستها در منطقه و خارج مرزهای ایران انجامیده است جدا نمود و یا ارتباط ارگانیک تنگاتنگ بین آنها را نادیده گرفت.

## ۲- متحد ما مردم منطقه و نیروهای ترقی خواه هستند: با تاکید بر مبانی ارزشی و اخلاقی و سنتهای

تاریخی نیروهای چپ و دمکرات متحد اصلی ما توده های مردم منطقه و نیروهای ترقی خواهی هستند که بویژه پس از خیزش بهار عربی به نبردی تاریخی و همزمان با استبداد و تاریک اندیشان داعشی تکفیری و مداخله گران منطقه ای و فرمانطقه ای برخاسته اند. ازین رو تقویت همبستگی بین این جریانات، خود داری از درغلطیدن به مواضع هریک از محورهای کنونی جنگ نیابتی فرقه ای که هدف اساسی آنان سرکوب انقلاب و در نطفه خفه کردن خیزشهای مردمی است، در صدر وظایف ما قرار می گیرد.

در رابطه با پیشینه تاریخی این نوع همگرایی ها می توان به همیاری و مبارزه مشترک سازمانهای مجاهدین خلق و فدائیان خلق در کنار مردم فلسطین، عمان و لبنان در سالهای قبل از انقلاب و شرکت در طرحهایی چون تشکیل جبهه آزادیبخش خلیج اشغالی با شرکت انقلابیون ایران، یمن، عمان، بحرین و عربستان سعودی در قرن گذشته و یا کوشش در جهت همکاری میان نیروهای انقلابی ایرانی عرب، ترک و کرد در منطقه به مناسبتهای مختلف و... اشاره نمود.

با چنین رویکردی مبارزه با گرایشهای شوینیستی، نژادپرستانه و تفسیرهای یکجانبه از تاریخ که همواره به هیزم جنگهای خونین و منطقه ای تبدیل شده و

بر پایه اظهارات رئیس بنیاد شهید «تعداد شهدای مدافع حرم از رقم ۱۰۰۰ تن فراتر رفته است!». این تعداد از قربانیان اعلام شده نشانگر تنها گوشه ای از نتایج وخیم و مصیبت بار ماجراجوئی های توسعه طلبانه ای است که از سالها پیش به راهبرد اساسی حاکمان کشور ما تبدیل شده و همچنان در سیری صعودی به پیش می رود. شاید بتوان از منظری تاریخی تبدیل این سیاستها و رویکردشان به راهبرد سیاست خارجی را جهشی کیفی در چارچوب استمرار ضرورت ایجاد بحرانهای متناوب نامید که عملا از اشغال سفارت آمریکا آغاز و تا کش دادن جنگ ویرانگر ایران و عراق و پس از آن پرونده اتمی ادامه یافت. حال در حالی که حاکمیت از یک طرف مدعی رویارویی با «توطئه نفوذ» در داخل است، بر آن است با یک خیزش کیفی نفوذ خود در کشورهای منطقه را تاحد ممکن به مرزهای همزونی نزدیک کند!

نتایج فاجعه بار تکرار زنجیره ای این بحرانها و ارتباط آنها با یکدیگر و ورود به مرحله نوین کنونی نه تنها تاکنون گریبانگیر مردم ما بوده بلکه از سالها پیش همسایگان و مردم کشورهای منطقه را نیز در این مصیبتها با مردم ایران شریک نموده است. این استراتژی بنا به اشارات رسانه های نزدیک به سپاه پاسداران و مقاله های سریالی «یا لثارات الحسین» تاکنون فقط در چارچوب «راهبرد دفاع پیشگیرانه» بوده و قرار است با توجه به مبنی قرار گرفتن «جهاد ابتدائی» و اضافه شدن آن به اختیارات ولایت مطلقه فقیه به «استراتژی تهاجمی عملیاتی» تبدیل شود! به معنای دیگر این تازه اول کار است! (۱)

اما پیش از پرداختن به جزئیات و عواقب این سیاستهای ماجراجویانه، اولین سئوالی که در مقابل ما قرار می گیرد این است که با چه شیوه و عینک تحلیلی ای به رویدادهای جاری کنونی در منطقه بنگریم و در نتیجه چه مسئولیتهای و وظایفی بر دوش نیروهای دمکرات، چپ و ترقی خواه قرار دارد؟

۱- به هم پیوستگی سیاست داخلی و خارجی: از آنجا که سیاستهای خارجی هر رژیم در حقیقت انعکاس و به نوعی تداوم مجموعه سیاستهای داخلی

متاسفانه هم اکنون از همه طرف بر آن دمیده می شود جایگاه ویژه ای می یابد.

دست آویختن به فرهنگ «دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی» توجیه گر دیکتاتوری پهلوی و با در واکنش به سیاستهای حاکمیت، پناه آوردن به پاسخهای ساده ای چون مشکل اصلی ما اسلام و اعراب هستند! روی دیگر شعارها و تبلیغات رژیم در دوران جنگ هشت ساله و یا تمسک جستن رژیم صدام حسین به جنگ قادسیه و علم کردن کورش و حمورابی از سوی دوطرف و یا توجیه اشغال عراق به انتقام یهودیان از بابلیان و یا شعارهایی که هم اکنون شیعیان و سنیهای داعشی بر ضد یکدیگر مطرح میکنند همچون گرفتن انتقام خون امامان شیعه از سنیهای «طرفدار معاویه» در عراق در زیر پرچم «یا لثارات الحسین» و یا رافضی، مجوس، صفوی، شعوبی، متحدین هلاکو در سرنگونی امپراتوری عربی اسلامی خواندن شیعیان و ایرانیان از سوی داعش و القاعده و همگنان شان؛ همه و همه از یک آبشخور سرچشمه می گیرد و در جهت توجیه جنگهای خونین فرقه ای نیابتی کنونی با «استناد» به رویدادهای تاریخی است.

۳ - ضرورت افشای عملکرد و مستمسک ها و توجیهات سیاسی نظری تبلیغاتی این ماجراجوئی ها: حضور و مشارکت سیاسی نظامی ایران در سوریه و عراق و مداخله فعال در کشمکشهای

داخلی این کشورها بویژه با دو توجیه سیاسی توضیح داده می شود:

توسط انصار حزب الله و رسانه های نزدیک به سپاه مطرح گردید و در آنها با صراحت خواستار استفاده از

**پس از مقاومت خونین و همزمان در برابر تانکهای سوری و بمباران دریائی ناوهای اسرائیلی این گفته یاسر عرفات طنین انداخت: « شارون عرب از زمین و شارون یهود از دریا ما را در محاصره قرار داده اند!» و در حالی که تصاویر چند متری حافظ اسد در کنار راه بندهای ارتش سوریه در لبنان بالا می رفت این شعار بر روی دیوارهای بیروت نقش بست: « اسد فی لبنان، فار فی جولان» شیر در لبنان و موش در جولان!**

**الف - جنگ پیشگیرانه:** در این چارچوب رسانه ها و مسئولین سیاسی نظامی ادعا میکنند که اگر ما در سوریه، عراق و یمن ... نمی جنگیدیم می بایستی با دشمن در اصفهان و تهران روبرو می شدیم! و از برکت این پیشدستی تاکنون شعله های جنگ به ایران کشیده نشده است. صرفنظر از مشابهت این نظریه با تئوری جنگهای پیشگیرانه آمریکا در اشغال عراق و مداخله نظامی در کشورهای دیگر و یا توجیه حمله صدام حسین به ایران که منجر به جنگ هشت ساله ایران و عراق گردید و یا حملات پیشدستانه اسرائیل به لبنان و غزه و سرزمین های اشغالی فلسطین و...؛ باید پرسید چگونه جنگ خونین جاری در سوریه و یا جنگ کنونی با داعش در عراق می توانست و یا می تواند به ایران منتقل شده و به خطری نظامی بینجامد؟ پس اگر منظور از حمله دشمن به ایران، داعش، القاعده و گروههای مشابه است این ادعا با اظهارات خود مسئولین نظامی در مورد توافق با داعش و اینکه آنها پذیرفته اند نیروهای خود را به فراتر از ۴۰ کیلومتری مرزهای ایران نزدیک نکنند در تناقض قرار می گیرد! هم چنین فرضیه احتمال گسترش جنگ با داعش و گروههای سلفی مشابه به داخل ایران، خود ابهامها و سنوالاتی را مطرح می کند که باید به آنها پاسخ گفت از جمله اینکه: چرا تا به حال و خوشبختانه هیچ عملیاتی از سوی این گروهها که تخصص ویژه در عملیات انتحاری دارند در ایران صورت نگرفته است حال آنکه در عربستان سعودی، ترکیه (به عنوان متهمین اصلی بوجود آورنده القاعده و داعش)؛ یمن، پاریس، بروکسل و شهرهای دیگر اروپایی موفق شده اند عملیات جنایتکارانه خود را به انجام رسانند؟

پس از مقاومت خونین و همزمان در برابر تانکهای سوری و بمباران دریائی ناوهای اسرائیلی این گفته یاسر عرفات طنین انداخت: « شارون عرب از زمین و شارون یهود از دریا ما را در محاصره قرار داده اند!» و در حالی که تصاویر چند متری حافظ اسد در کنار راه بندهای ارتش سوریه در لبنان بالا می رفت این شعار بر روی دیوارهای بیروت نقش بست: « اسد فی لبنان، فار فی جولان» شیر در لبنان و موش در جولان!

طرح این سنوال به نوبه خود سنوالاتی دیگری را مطرح می کند از جمله اشارات جسته و گریخته مسئولین به وجود رابطه با سران گروههایی چون القاعده، طالبان و جریانهای دیگر همزادشان از جمله: اظهارات علی یونسی وزیر سابق اطلاعات در مورد ارتباطات و تماس دستگاههای امنیتی ایران با سران القاعده و طرفداری جناحی از مسئولین امنیتی ایران در ضرورت استفاده از پتانسیل القاعده و گروههای سلفی مشابه (۲) هم چنین توصیه هائی که اخیراً و پس از تشدید اختلافات بین عربستان سعودی و ایران

«ظرفیت» القاعده بر ضد عربستان سعودی شدند؟ (۳) علاوه بر این اشارات نمونه های بسیار دیگری در مورد رابطه دولتهای سوریه و عراق ( دوضلع محور مقاومت و ضد داعش ) وجود دارد که نشانگر استفاده ابزاری گسترده توسط این دولتها به اضافه عربستان سعودی، قطر و... بوده است و جالب اینجاست که همه یکدیگر را متهم به همکاری با تکفیری ها و گروههای جهادی و از جمله داعش می کنند!

فرار دسته جمعی تعداد زیادی از کادرهای « القاعده» که بعداً به داعش پیوستند از زندان ابوغریب و تاجی عراق که شدیداً محافظت می شود در ژوئیه سال ۲۰۱۳.

اتهام وزیر دادگستری دولت عراق به نوری المالکی نخست وزیر وقت عراق و برخی از مسئولین امنیتی مبنی بر دست داشتن در این فرار سازماندهی شده! آیا نوری المالکی متحد اصلی سیاسی جمهوری اسلامی در عراق و معروف به احمدی نژاد عراق می توانسته است بدون مشورت با مسئولین امنیتی جمهوری اسلامی دست به چنین اقدامی زند؟

در همین رابطه بعضی از نمایندگان مجلس عراق خواستار استیضاح نوری المالکی در مورد چگونگی سقوط موصل توسط تنها ۶۰۰ داعشی و ازهم پاشی و فرار دو لشکر مهم عراق در برابر آنان و افتادن دومین شهر این کشور به دست داعش شدند که تا به حال بی جواب مانده است؟ اما این اتهامات در کنار پرونده های دیگر از جمله فساد گسترده منجر به فاصله گرفتن آیه الله سیستانی از مالکی و برکناری او علیرغم فشارهای ایران از پست نخست وزیری عراق شد. ولی همان قدر ما پاسخگوئی از احمدی نژاد دیدیم که مردم عراق از مالکی!

از سوی دیگر در آوریل ۲۰۱۲ دولت سوریه متحد نزدیک ایران و از تشکیل دهندگان اصلی محور مقاومت؛ « ابی مصعب السوری» از رهبران معروف و تندروی سازمان القاعده و ۵۰۰ تن از اعضا و کادرهای این سازمان که از سالها قبل در زندان بودند را آزاد کرد و این افراد هسته اولیه «جبهه النصره» و گروههای دیگر «جهادی» را تشکیل دادند. زهران علوش نیز از جمله اعضای زندانی القاعده پس از آزادی از زندان، ابتدا لشکر اسلام و سپس ارتش اسلام را بوجود آورد و بعداً به نیروی اصلی وابسته به عربستان سعودی در سوریه تبدیل شد.

در اینجا لازم است در حاشیه اشاره ای هم به تاریخچه رابطه دولت سوریه با این جریانات بکنم. در سال ۲۰۰۴ جرج بوش رسماً از کمکها و همکاریهای ذیقمت و امنیتی دولت سوریه بر ضد این گروهها تشکر کرد و در این رابطه کمیته امنیتی مشترکی تشکیل شده بود که از طرف سوریه احمد شوکت

مقام امنیتی این کشور عضویت داشت. این همکاری امنیتی که از سالهای ۲۰۰۰ آغاز گردیده بود پس از ترور رفیق حریری و متهم شدن رژیم سوریه بدست داشتن در آن متوقف گردید و دولت سوریه بر آن شد تا از ظرفیت و پتانسیل کادرهای قبلاً زندانی شده القاعده از جمله کار گذاری تله های انفجاری و عمل به نیروهای اشغالگر امریکایی در عراق جهت اعمال فشار بر امریکا بهره برد به طوری که در سال ۲۰۰۹ دولت عراق به ریاست مالکی رسماً به شورای امنیت شکایت کرد و خواستار تنبیه دولت سوریه شد.

از سوی دیگر یکسال پس از آغاز خیزش مردم سوریه و قبل از آنکه کشمکشها به عملیات مسلحانه منجر شود دولت سوریه به علت وحشت از گسترش نارضایتی ها به درون ارتش و پادگانها، بخش وسیعی از نیروهایش را از شمال سوریه بیرون کشید و از آن به بعد تکیه اصلی خود را از نظر عملیاتی بر لشکر چهارم و گارد ریاست جمهوری مطمئن و وفادار به رژیم قرار داد. جالب اینجاست که بلافاصله پس از این جابجائی خلأ نظامی بوجود آمده بوسیله جهادی ها و جبهه النصره و بعداً داعش پر گردید تا آنان عملاً به چهره سیاه، وحشی و خشن انقلاب سوریه تبدیل شوند و در عرصه جهانی و در برابر افکار عمومی، همگان در برابر انتخاب میان رژیم و « جهادی ها» قرار گیرند و توجیه گر ویران کردن سیستماتیک شهرها و ارتکاب کشتارهای دسته جمعی و جابجائی های دمگرافیک و... که همچنان و با شدت ادامه دارد.

این ابهامات نشاندهنده نفوذ اغلب قدرتهای محلی و فرا منطقه ای در درون داعش و نیروهای تکفیری « جهادی» و استفاده هر یک از ظرفیتهای آنان در جهت اهداف خود بویژه با تکیه بر توافقات صورت گرفته است. با این توضیح ضمنی به سؤال اصلی برمیگردیم آیا این نیروها می توانستند به خطری نظامی برای ایران تبدیل شوند و توجیه گر لشکر کشی به سوریه و عراق؟

**ب- دفاع از محور مقاومت:** دومین توجیه این مداخله گسترده نظامی و کمکهای همه جانبه اقتصادی سیاسی و مالی به دولت سوریه و دفاع از تاووم حاکمیت بشار اسد در جنگ جاری پشتیبانی از محور مقاومت است که با چاشنی مذهبی دفاع از حرم (که عمدتاً در زینبیه و دمشق واقعند و صدها کیلومتر با جبهه های اصلی نبرد کنونی فاصله دارند) در جهت جذب داوطلبان از ایران، افغان استان و پاکستان و فرستادن آنان به صحنه های جنگ، صورت می گیرد. اما منظور از محور مقاومت چیست؟ اگر مراد دفاع از رژیم سوریه به عنوان پل ارتباطی ایران در جهت کمک به حزب الله لبنان و از این طریق گسترش نفوذ و تاثیر گذاری بر ساختار سیاسی لبنان و استفاده مشترک به همراه بشار اسد از حزب الله در چارچوب « دیالوگ ویژه» و درگیری با اسرائیل است، تا حدی این توجیه قابل فهم به نظر میرسد. اما اگر منظور از آن حمایت از رژیم سوریه به عنوان دولتی مقاوم و در جنگ با اسرائیل در راستای آزاد سازی جولان اشغالیست که بخشی از خاک سوریه شمرده می شود داستان چیز دیگریست زیرا مرزهای سوریه و اسرائیل و شهر قنیطره و منطقه جولان سالها آرام ترین مرز مشترک با اسرائیل بوده و دولت سوریه نه خود کوششی نظامی برای بازگرداندن مناطق اشغالی به خرج داده و نه به نیروئی دیگر از جمله فلسطینی ها کمترین امکانی جهت استفاده از این مرزها جهت انجام عملیات علیه اسرائیل را داده است و « دیالوگ ویژه»

**صرفنظر از مشابهت این نظریه با تئوری جنگهای پیشگیرانه آمریکا در اشغال عراق و مداخله نظامی در کشورهای دیگر و یا توجیه حمله صدام حسین به ایران که منجر به جنگ هشت ساله ایران و عراق گردید و یا حملات پیشدستانه اسرائیل به لبنان و غزه و سرزمین های اشغالی فلسطین و...؛ باید پرسید چگونه جنگ خونین جاری در سوریه و یا جنگ کنونی با داعش در عراق می توانست و یا می تواند به ایران منتقل شده و به خطری نظامی بینجامد؟**

لبنان بالا می رفت این شعار بر روی دیوارهای بیروت نقش بست: «اسد فی لبنان، فار فی جولان» شیر در لبنان و موش در جولان!

حضور ارتش سوریه در تکمیل و توجیه اشغال بخشهای جنوبی لبنان توسط اسرائیل آغازگر مجموعه تحولاتی در بافت نیروهای سیاسی لبنان و فلسطین، سرکوب و ترور رهبران «جبهه ترقی خواه و ملی لبنان» از جمله کمال جنبلاط و قتلهای زنجیره ای شخصیتها و کادراهای کمونیست و چپ از جمله «حسین مروه»، «حسن حمدان»، «خلیل نعوس»، «سمیر قصیر» و «ژرژ حاوی» دبیر کل حزب کمونیست لبنان و... بود که تنها جرمنان مخالفت با سیاستهای سوریه و اشغال دوجانبه این کشور و اعمال «ژنرال غازی کنعان» فرمانده کل ارتش سوریه در لبنان بود!

در این میان و در کنار احزاب و گروههای فرقه ای مسیحی، سنی، شیعی حاکم بر لبنان فرقه های نوینی سربرآوردند و جایگاه احزاب و نیروهای فراگیر و ملی را اشغال کردند از جمله «گروه امل» در ابتدا و سپس حزب الله که از درون امل و با دخالت مستقیم ایران بوجود آمد و این دو پس از سالها جنگ «برادرانه» با یکدیگر (که انعکاس منافع متفاوت دولت سوریه و ایران در لبنان و ادعای نمایندگی شیعیان از طرف هر کدام بود!) تا اینکه به تقسیم کار بین یکدیگر و رسیدن به وضعیت کنونی و دست یافتن به بخش عمده ای از حاکمیت فرقه ای دمکراتیک در لبنان نائل گشتند.

در اینجا بد نیست گریزی هم به همین مناسبت به ضلع دیگر «محور مقاومت» یعنی حزب الله بزنیم.

**حزب الله لبنان**

همچنان که اشاره شد امل و حزب الله به عنوان دو جریان فرقه ای که خود را نماینده شیعیان لبنان می خوانند از خاکستر سرکوب و قلع و قمع احزاب و جریانات ترقی خواه لبنان و با حمایت مستقیم و همه جانبه دولتهای سوریه و ایران سر بر آوردند و رقابتها و «جنگهای برادرانه» این دو در جهت کسب هژمونی و تبدیل جریان خود به نماینده اصلی شیعیان لبنان در داخل و خارج این کشور صورت می گرفت. گروه امل به ریاست «نبیه بری» با تکیه بر نزدیکی بیشترش با ساخت سنتی لبنان و ارتباط و نمایندگی بخش عمده ای از ثروتمندان شیعی و رابطه نزدیک با دولت سوریه و نیروهای نظامی سوری در لبنان خود را در موقعیت برتری نسبت به «حزب الله» می داند و سران این حزب می بایست برای جبران این نقیصه به نیروی اصلی مقاومت در برابر اسرائیل که بخشهایی از خاک لبنان در جنوب را به اشغال خود در آورده بودند تبدیل گردند. حزب الله با جلب و بکارگیری هر چه بیشتر کمکهای سخاوتمندانه ایران و ثروتمندان و بازرگانان شیعه در کشورهای دیگر توانست به نیروی اصلی و هژمونیک تبدیل شده و از این رهگذر و با وارد شدن در ائتلافهای سیاسی با برخی نیروهای مسیحی (از جمله ژنرال میشل عون) و سنی نفوذ

لبنان را از زمان حافظ اسد پدر از طریق برخی نیروهای فلسطینی و لبنانی در جنوب لبنان صورت می گیرد. این در حالی است که هر از چندی نیروی هوایی اسرائیل با تجاوز به حریم هوایی سوریه مراکز مختلف سوریه را بمباران کرده و هر بار ارتش سوریه با صدور یک بیانیه شدید اللحن ضمن محکوم کردن این حملات «حق پاسخگویی به حملات اسرائیل را برای خود محفوظ داشته است» اما سالهاست که از این «حق محفوظ پاسخگویی» عملی بر نخواست است!

در تکمیل این ادعا حمایت رژیم سوریه از فلسطین و رابطه اش با مقاومت فلسطین مطرح می گردد. برخورد دو رژیم ایران و سوریه با آرمان فلسطین استفاده ابزاری پراگماتیک از آن و بکارگیری تبلیغاتی آن در جهت پیشبرد سیاستهای داخلی و خارجی شان بوده است و در این رابطه گروههای فلسطینی و یا سازمان آزادیبخش فلسطین یا می بایستی در خدمت درآمده و تسلیم سیاستهای سوریه شده و یا به شدیدترین وجهی سرکوب، ترور و قلع و قمع می شده اند.

یکی از شاخص ترین نوع اجرای عملی این سیاست در سالهای ۷۰ قرن گذشته و پس از شعله ور شدن جنگ داخلی لبنان در سال ۱۹۷۵ اتفاق افتاد. در ابتدای سال ۱۹۷۶ و در جریان این جنگ داخلی نیروهای مقاومت فلسطین در کنار جبهه نیروهای ملی و ترقی خواه لبنان توانستند با شکست دادن نیروهای فالانژیست در لبنان بر بخش اعظم خاک لبنان مسلط شوند. بدنبال این رویداد و هراسان شدن مستبدین و ارتجاع منطقه ای، رژیم حافظ اسد با چراغ سبز آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی ۳۰ هزار تن از ارتش خود را جهت در هم شکستن مقاومت فلسطین و متحدین لبنانی شان و تغییر موازنه قوا بفرستاد. در این زمان ارتش سوریه به لبنان اعزام داشت که نقطه اوج و سمبلیک آن محاصره اردوگاه فلسطینی «تل زعتر» در ژوئیه سال ۱۹۷۶ توسط ارتش سوریه از یکسو و نیروهای فالانژیست از سوی دیگر بود.

تل زعتر پس از ۵۲ روز محاصره و جلو گیری از ورود آب و غذا و صلیب سرخ سقوط کرد و ساکنان فلسطینی لبنانی اردوگاه به فجیع ترین شکلی قتل عام شدند.

این اقدام جنایتکارانه که گوئی تاکتیک همیشگی و ویژه خاندان اسد در مقابله با مخالفین خود است، در سال ۱۹۸۲ بر ضد شهر سوری حما تکرار گردید و از زمان آغاز خیزش مردم سوریه تاکنون به وحشیانه ترین شکل ممکن در قبال شهرهای سوریه بکار برده شده است و اردوگاههای فلسطینیان در سوریه چون اردوگاه یرموک و خان الشیخ در حومه دمشق نیز با همین سرنوشت مواجه شده اند. منتها این بار جای فالانژیست ها را گروههای «جهادی» گرفته و همراه با ارتش سوریه همان نقش را بازی میکنند!

قتل عام اردوگاه تل الزعتر با قصیده «احمد الزعتر» سروده محمود درویش شاعر پرآوازه فلسطینی به بهترین وجهی پرده از چهره دولت «برادر» مدعی آزادی سرزمین های اشغالی و دفاع از آرمان فلسطین برداشت. در فضای آن روزها و پس از مقاومت خونین و همزمان در برابر تانکهای سوری و بمباران دریائی ناوهای اسرائیلی این گفته یاسر عرفات طنین انداخت: «شارون عرب از زمین و شارون یهود از دریا ما را در محاصره قرار داده اند» و در حالی که تصاویر چند متری حافظ اسد در کنار راه بندهای ارتش سوریه در

لبنان بالا می رفت این شعار بر روی دیوارهای بیروت نقش بست: «اسد فی لبنان، فار فی جولان» شیر در لبنان و موش در جولان!

حضور ارتش سوریه در تکمیل و توجیه اشغال بخشهای جنوبی لبنان توسط اسرائیل آغازگر مجموعه تحولاتی در بافت نیروهای سیاسی لبنان و فلسطین، سرکوب و ترور رهبران «جبهه ترقی خواه و ملی لبنان» از جمله کمال جنبلاط و قتلهای زنجیره ای شخصیتها و کادراهای کمونیست و چپ از جمله «حسین مروه»، «حسن حمدان»، «خلیل نعوس»، «سمیر قصیر» و «ژرژ حاوی» دبیر کل حزب کمونیست لبنان و... بود که تنها جرمنان مخالفت با سیاستهای سوریه و اشغال دوجانبه این کشور و اعمال «ژنرال غازی کنعان» فرمانده کل ارتش سوریه در لبنان بود!

در این میان و در کنار احزاب و گروههای فرقه ای مسیحی، سنی، شیعی حاکم بر لبنان فرقه های نوینی سربرآوردند و جایگاه احزاب و نیروهای فراگیر و ملی را اشغال کردند از جمله «گروه امل» در ابتدا و سپس حزب الله که از درون امل و با دخالت مستقیم ایران بوجود آمد و این دو پس از سالها جنگ «برادرانه» با یکدیگر (که انعکاس منافع متفاوت دولت سوریه و ایران در لبنان و ادعای نمایندگی شیعیان از طرف هر کدام بود!) تا اینکه به تقسیم کار بین یکدیگر و رسیدن به وضعیت کنونی و دست یافتن به بخش عمده ای از حاکمیت فرقه ای دمکراتیک در لبنان نائل گشتند.

در اینجا بد نیست گریزی هم به همین مناسبت به ضلع دیگر «محور مقاومت» یعنی حزب الله بزنیم.

**حزب الله لبنان**

همچنان که اشاره شد امل و حزب الله به عنوان دو جریان فرقه ای که خود را نماینده شیعیان لبنان می خوانند از خاکستر سرکوب و قلع و قمع احزاب و جریانات ترقی خواه لبنان و با حمایت مستقیم و همه جانبه دولتهای سوریه و ایران سر بر آوردند و رقابتها و «جنگهای برادرانه» این دو در جهت کسب هژمونی و تبدیل جریان خود به نماینده اصلی شیعیان لبنان در داخل و خارج این کشور صورت می گرفت. گروه امل به ریاست «نبیه بری» با تکیه بر نزدیکی بیشترش با ساخت سنتی لبنان و ارتباط و نمایندگی بخش عمده ای از ثروتمندان شیعی و رابطه نزدیک با دولت سوریه و نیروهای نظامی سوری در لبنان خود را در موقعیت برتری نسبت به «حزب الله» می داند و سران این حزب می بایست برای جبران این نقیصه به نیروی اصلی مقاومت در برابر اسرائیل که بخشهایی از خاک لبنان در جنوب را به اشغال خود در آورده بودند تبدیل گردند. حزب الله با جلب و بکارگیری هر چه بیشتر کمکهای سخاوتمندانه ایران و ثروتمندان و بازرگانان شیعه در کشورهای دیگر توانست به نیروی اصلی و هژمونیک تبدیل شده و از این رهگذر و با وارد شدن در ائتلافهای سیاسی با برخی نیروهای مسیحی (از جمله ژنرال میشل عون) و سنی نفوذ

لبنان را از زمان حافظ اسد پدر از طریق برخی نیروهای فلسطینی و لبنانی در جنوب لبنان صورت می گیرد. این در حالی است که هر از چندی نیروی هوایی اسرائیل با تجاوز به حریم هوایی سوریه مراکز مختلف سوریه را بمباران کرده و هر بار ارتش سوریه با صدور یک بیانیه شدید اللحن ضمن محکوم کردن این حملات «حق پاسخگویی به حملات اسرائیل را برای خود محفوظ داشته است» اما سالهاست که از این «حق محفوظ پاسخگویی» عملی بر نخواست است!

در تکمیل این ادعا حمایت رژیم سوریه از فلسطین و رابطه اش با مقاومت فلسطین مطرح می گردد. برخورد دو رژیم ایران و سوریه با آرمان فلسطین استفاده ابزاری پراگماتیک از آن و بکارگیری تبلیغاتی آن در جهت پیشبرد سیاستهای داخلی و خارجی شان بوده است و در این رابطه گروههای فلسطینی و یا سازمان آزادیبخش فلسطین یا می بایستی در خدمت درآمده و تسلیم سیاستهای سوریه شده و یا به شدیدترین وجهی سرکوب، ترور و قلع و قمع می شده اند.

یکی از شاخص ترین نوع اجرای عملی این سیاست در سالهای ۷۰ قرن گذشته و پس از شعله ور شدن جنگ داخلی لبنان در سال ۱۹۷۵ اتفاق افتاد. در ابتدای سال ۱۹۷۶ و در جریان این جنگ داخلی نیروهای مقاومت فلسطین در کنار جبهه نیروهای ملی و ترقی خواه لبنان توانستند با شکست دادن نیروهای فالانژیست در لبنان بر بخش اعظم خاک لبنان مسلط شوند. بدنبال این رویداد و هراسان شدن مستبدین و ارتجاع منطقه ای، رژیم حافظ اسد با چراغ سبز آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی ۳۰ هزار تن از ارتش خود را جهت در هم شکستن مقاومت فلسطین و متحدین لبنانی شان و تغییر موازنه قوا بفرستاد. در این زمان ارتش سوریه به لبنان اعزام داشت که نقطه اوج و سمبلیک آن محاصره اردوگاه فلسطینی «تل زعتر» در ژوئیه سال ۱۹۷۶ توسط ارتش سوریه از یکسو و نیروهای فالانژیست از سوی دیگر بود.

تل زعتر پس از ۵۲ روز محاصره و جلو گیری از ورود آب و غذا و صلیب سرخ سقوط کرد و ساکنان فلسطینی لبنانی اردوگاه به فجیع ترین شکلی قتل عام شدند.

این اقدام جنایتکارانه که گوئی تاکتیک همیشگی و ویژه خاندان اسد در مقابله با مخالفین خود است، در سال ۱۹۸۲ بر ضد شهر سوری حما تکرار گردید و از زمان آغاز خیزش مردم سوریه تاکنون به وحشیانه ترین شکل ممکن در قبال شهرهای سوریه بکار برده شده است و اردوگاههای فلسطینیان در سوریه چون اردوگاه یرموک و خان الشیخ در حومه دمشق نیز با همین سرنوشت مواجه شده اند. منتها این بار جای فالانژیست ها را گروههای «جهادی» گرفته و همراه با ارتش سوریه همان نقش را بازی میکنند!

قتل عام اردوگاه تل الزعتر با قصیده «احمد الزعتر» سروده محمود درویش شاعر پرآوازه فلسطینی به بهترین وجهی پرده از چهره دولت «برادر» مدعی آزادی سرزمین های اشغالی و دفاع از آرمان فلسطین برداشت. در فضای آن روزها و پس از مقاومت خونین و همزمان در برابر تانکهای سوری و بمباران دریائی ناوهای اسرائیلی این گفته یاسر عرفات طنین انداخت: «شارون عرب از زمین و شارون یهود از دریا ما را در محاصره قرار داده اند» و در حالی که تصاویر چند متری حافظ اسد در کنار راه بندهای ارتش سوریه در

لبنان را از زمان حافظ اسد پدر از طریق برخی نیروهای فلسطینی و لبنانی در جنوب لبنان صورت می گیرد. این در حالی است که هر از چندی نیروی هوایی اسرائیل با تجاوز به حریم هوایی سوریه مراکز مختلف سوریه را بمباران کرده و هر بار ارتش سوریه با صدور یک بیانیه شدید اللحن ضمن محکوم کردن این حملات «حق پاسخگویی به حملات اسرائیل را برای خود محفوظ داشته است» اما سالهاست که از این «حق محفوظ پاسخگویی» عملی بر نخواست است!

در تکمیل این ادعا حمایت رژیم سوریه از فلسطین و رابطه اش با مقاومت فلسطین مطرح می گردد. برخورد دو رژیم ایران و سوریه با آرمان فلسطین استفاده ابزاری پراگماتیک از آن و بکارگیری تبلیغاتی آن در جهت پیشبرد سیاستهای داخلی و خارجی شان بوده است و در این رابطه گروههای فلسطینی و یا سازمان آزادیبخش فلسطین یا می بایستی در خدمت درآمده و تسلیم سیاستهای سوریه شده و یا به شدیدترین وجهی سرکوب، ترور و قلع و قمع می شده اند.

یکی از شاخص ترین نوع اجرای عملی این سیاست در سالهای ۷۰ قرن گذشته و پس از شعله ور شدن جنگ داخلی لبنان در سال ۱۹۷۵ اتفاق افتاد. در ابتدای سال ۱۹۷۶ و در جریان این جنگ داخلی نیروهای مقاومت فلسطین در کنار جبهه نیروهای ملی و ترقی خواه لبنان توانستند با شکست دادن نیروهای فالانژیست در لبنان بر بخش اعظم خاک لبنان مسلط شوند. بدنبال این رویداد و هراسان شدن مستبدین و ارتجاع منطقه ای، رژیم حافظ اسد با چراغ سبز آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی ۳۰ هزار تن از ارتش خود را جهت در هم شکستن مقاومت فلسطین و متحدین لبنانی شان و تغییر موازنه قوا بفرستاد. در این زمان ارتش سوریه به لبنان اعزام داشت که نقطه اوج و سمبلیک آن محاصره اردوگاه فلسطینی «تل زعتر» در ژوئیه سال ۱۹۷۶ توسط ارتش سوریه از یکسو و نیروهای فالانژیست از سوی دیگر بود.

تل زعتر پس از ۵۲ روز محاصره و جلو گیری از ورود آب و غذا و صلیب سرخ سقوط کرد و ساکنان فلسطینی لبنانی اردوگاه به فجیع ترین شکلی قتل عام شدند.

این اقدام جنایتکارانه که گوئی تاکتیک همیشگی و ویژه خاندان اسد در مقابله با مخالفین خود است، در سال ۱۹۸۲ بر ضد شهر سوری حما تکرار گردید و از زمان آغاز خیزش مردم سوریه تاکنون به وحشیانه ترین شکل ممکن در قبال شهرهای سوریه بکار برده شده است و اردوگاههای فلسطینیان در سوریه چون اردوگاه یرموک و خان الشیخ در حومه دمشق نیز با همین سرنوشت مواجه شده اند. منتها این بار جای فالانژیست ها را گروههای «جهادی» گرفته و همراه با ارتش سوریه همان نقش را بازی میکنند!

قتل عام اردوگاه تل الزعتر با قصیده «احمد الزعتر» سروده محمود درویش شاعر پرآوازه فلسطینی به بهترین وجهی پرده از چهره دولت «برادر» مدعی آزادی سرزمین های اشغالی و دفاع از آرمان فلسطین برداشت. در فضای آن روزها و پس از مقاومت خونین و همزمان در برابر تانکهای سوری و بمباران دریائی ناوهای اسرائیلی این گفته یاسر عرفات طنین انداخت: «شارون عرب از زمین و شارون یهود از دریا ما را در محاصره قرار داده اند» و در حالی که تصاویر چند متری حافظ اسد در کنار راه بندهای ارتش سوریه در

لبنان را از زمان حافظ اسد پدر از طریق برخی نیروهای فلسطینی و لبنانی در جنوب لبنان صورت می گیرد. این در حالی است که هر از چندی نیروی هوایی اسرائیل با تجاوز به حریم هوایی سوریه مراکز مختلف سوریه را بمباران کرده و هر بار ارتش سوریه با صدور یک بیانیه شدید اللحن ضمن محکوم کردن این حملات «حق پاسخگویی به حملات اسرائیل را برای خود محفوظ داشته است» اما سالهاست که از این «حق محفوظ پاسخگویی» عملی بر نخواست است!

در تکمیل این ادعا حمایت رژیم سوریه از فلسطین و رابطه اش با مقاومت فلسطین مطرح می گردد. برخورد دو رژیم ایران و سوریه با آرمان فلسطین استفاده ابزاری پراگماتیک از آن و بکارگیری تبلیغاتی آن در جهت پیشبرد سیاستهای داخلی و خارجی شان بوده است و در این رابطه گروههای فلسطینی و یا سازمان آزادیبخش فلسطین یا می بایستی در خدمت درآمده و تسلیم سیاستهای سوریه شده و یا به شدیدترین وجهی سرکوب، ترور و قلع و قمع می شده اند.

یکی از شاخص ترین نوع اجرای عملی این سیاست در سالهای ۷۰ قرن گذشته و پس از شعله ور شدن جنگ داخلی لبنان در سال ۱۹۷۵ اتفاق افتاد. در ابتدای سال ۱۹۷۶ و در جریان این جنگ داخلی نیروهای مقاومت فلسطین در کنار جبهه نیروهای ملی و ترقی خواه لبنان توانستند با شکست دادن نیروهای فالانژیست در لبنان بر بخش اعظم خاک لبنان مسلط شوند. بدنبال این رویداد و هراسان شدن مستبدین و ارتجاع منطقه ای، رژیم حافظ اسد با چراغ سبز آمریکا، اسرائیل و عربستان سعودی ۳۰ هزار تن از ارتش خود را جهت در هم شکستن مقاومت فلسطین و متحدین لبنانی شان و تغییر موازنه قوا بفرستاد. در این زمان ارتش سوریه به لبنان اعزام داشت که نقطه اوج و سمبلیک آن محاصره اردوگاه فلسطینی «تل زعتر» در ژوئیه سال ۱۹۷۶ توسط ارتش سوریه از یکسو و نیروهای فالانژیست از سوی دیگر بود.

تل زعتر پس از ۵۲ روز محاصره و جلو گیری از ورود آب و غذا و صلیب سرخ سقوط کرد و ساکنان فلسطینی لبنانی اردوگاه به فجیع ترین شکلی قتل عام شدند.

این اقدام جنایتکارانه که گوئی تاکتیک همیشگی و ویژه خاندان اسد در مقابله با مخالفین خود است، در سال ۱۹۸۲ بر ضد شهر سوری حما تکرار گردید و از زمان آغاز خیزش مردم سوریه تاکنون به وحشیانه ترین شکل ممکن در قبال شهرهای سوریه بکار برده شده است و اردوگاههای فلسطینیان در سوریه چون اردوگاه یرموک و خان الشیخ در حومه دمشق نیز با همین سرنوشت مواجه شده اند. منتها این بار جای فالانژیست ها را گروههای «جهادی» گرفته و همراه با ارتش سوریه همان نقش را بازی میکنند!

قتل عام اردوگاه تل الزعتر با قصیده «احمد الزعتر» سروده محمود درویش شاعر پرآوازه فلسطینی به بهترین وجهی پرده از چهره دولت «برادر» مدعی آزادی سرزمین های اشغالی و دفاع از آرمان فلسطین برداشت. در فضای آن روزها و پس از مقاومت خونین و همزمان در برابر تانکهای سوری و بمباران دریائی ناوهای اسرائیلی این گفته یاسر عرفات طنین انداخت: «شارون عرب از زمین و شارون یهود از دریا ما را در محاصره قرار داده اند» و در حالی که تصاویر چند متری حافظ اسد در کنار راه بندهای ارتش سوریه در

میدانی در سوریه و ظهور نشانه های خطرناکی است که از عملکرد ایالات متحده آمریکا به واسطه طرح آتش بس و فشل سازی تدریجی نیروی هوایی، ارتش سوریه و محور مقاومت آغاز شده است. طبعاً جهاد ابتدایی در آینده می تواند هدف قرار دهنده ترکیبی

ضمن تاکید بر آزادی همه مذاهب و ادیان در اجرای مناسک دینی خود از جمله شعائر حسینی به دولت اقلیم کردستان این حق را می دهد که در صورت بروز اختلاف میان آن و دولت فدرال حرف آخر را اقلیم بزند. بی جهت نیست هر از چندی مسعود بارزانی

مشارکت کننده در سرکوب، قاچاق و تبهکاری در خدمت باندهای مافیائی حاکم بوده اند. به این هم قانع نشده و بنا به نوشته انصار حزب الله به دولت سوریه پیشنهاد بوجود آوردن نیرویی مشابه سپاه پاسداران متشکل از لشکر چهارم و گارد ریاست جمهوری سوریه و ایجاد نیروی هوایی، دریایی، زمینی در آنها و مستقل از ارتش سوریه را داده اند که با مخالفت دولت سوریه و روسیه روبرو شده است! (۴)

این اظهارات و آخرین سخنان سرلشکر باقری در رابطه با تشکیل نیروهای بسیجی در سراسر منطقه و ایجاد پایگاههای نظامی و غیره خود به خوبی اهداف واقعی و بلندپروازی های توسعه طلبانه حاکمیت را در اغلب کشورهای منطقه نشان می دهد. (۵)

**فرضیه احتمال گسترش جنگ با داعش و گروههای سلفی مشابه به داخل ایران، خود ابهام هاتی را مطرح می کند که باید به آنها پاسخ گفت از جمله اینکه: چرا تا به حال و خوشبختانه هیچ عملیاتی از سوی این گروهها که تخصص ویژه در عملیات انتحاری دارند در ایران صورت نگرفته است؟ حال آنکه در عربستان سعودی، ترکیه (به عنوان متهمین اصلی بوجود آورنده القاعده و داعش)؛ یمن، پاریس، بروکسل و شهرهای دیگر اروپایی موفق شده اند عملیات جنایتکارانه خود را به انجام رسانند؟**

از اهداف در سرتاسر دنیا باشد که در منطقه مرکزی رژیم صهیونیستی در اولویت آن قرار خواهد داشت. یالثارات ۱۳ مهر ۱۳۹۵

(۲) در خود ایران هم بین سیستم های امنیتی اختلاف بود که بالاخره چه قدر باید به اینها کمک کرد و تا چه اندازه باید به آنها نزدیک شد. افراد دوراندیش خطر را خیلی جدی می دانستند و معتقد بودند که در آینده نمی توان حریف آنها شد و از همین حالا باید از آنها جدا شد. عده ای هم می گفتند که ما باید به آنها کمک کنیم و این یک پتانسیل عظیم در مقابل آمریکا و اسرائیل است. ما باید آن را مدیریت کنیم و از جانب آنها دفع خطر کنیم و با نفوذ در بین شان مشکلات آینده خودمان را به وسیله آنها حل کنیم. هر دو گروه دلایل خاص خودشان را داشتند. بعدها معلوم شد که این فقط مشکل ما نیست و بعضی از کشورها مانند پاکستان بیشتر از این گرفتار شده اند. آن ها در پاکستان نفوذ گسترده در ارتش و سیستم امنیتی داشتند که همچنان این نفوذ ادامه دارد و پاکستان حریف آنها نیست. سعودی ها متوجه شدند که آنها در شبکه های عظیم اجتماعی و مالی نفوذ پیدا کرده اند و طولی نکشید فهمیدند این تنها افغانستان نیست که اشغال شده بلکه همه کشورهای منطقه به نوعی به اشغال آنها درآمده اند... سران و ایدئولوگ های این جریان ها همه افرادی تحصیل کرده، با سواد، مسلط به جریان های سیاسی، مسلط به تاریخ و مسلط به جریان های اسلامی هستند نه اینکه ما خیال کنیم عده ای عوام باشند. با بعضی از آنها که تماس داشتم و صحبت می کردم عده ای از آنها می گفتند که ما مجبوریم برای حفظ هواداران مان تظاهر به ضدیت با شیعه کنیم وگرنه ما معتقدیم که در نهایت باید تضادمان را با شیعه حل کنیم به خصوص ما با شیعه با قرائتی که امام خمینی دارد هیچ مشکلی نداریم. عده ای از آنها هم می گفتند که سکوت ما در مقابل ایران تاکتیکی است. در نهایت زرقاوی این دعوا را علنی کرد و بعد هم اعلام کرد که دشمن اصلی، همین دشمن قریب است و باید به آن بپردازیم... (بخشی از سخنان علی یونسی وزیر سابق اطلاعات در میز گرد سلفی گری در مرکز دایره المعارف اسلامی به تاریخ ۱۱ بهمن ماه ۱۳۹۳)

رئیس اقلیم کردستان عراق و عمدتاً برای گرفتن امتیازات بیشتر دولت مرکزی را تهدید به استقلال و جدائی می کند و یا اخیراً و بطوریک جنبه اعلام کرده است که مناطق باز پس گرفته شده از داعش در مناطق غیر کرد را در اختیار دولت مرکزی نخواهد گذارد! هم چنین گسترش القاعده و داعش در مناطق سنی نشین عراق از جمله پیامدهای این مجموعه وضعیت و به دلیل خارج کردن عملی سنیهای عراق از صحنه سیاسی بوده است.

به این ترتیب می توان نتیجه گرفت که آمریکا تاکنون و علیرغم جنجال های تبلیغاتی جمهوری اسلامی نه نگرانی ای از سلطه شیعیان بر عراق داشته و نه مقابله جدی ای با لشکر کشی ایران به سوریه کرده و نه حتی با بلند پروازی های حوثی های یمن به خصوص در ابتدای بحران کاری داشته است. فقط در جایی با سیاست های جمهوری اسلامی مشکل پیدا می کند که بلندپروازی های رژیم به سمت برقراری هژمونی بر منطقه سوق یابد، به ویژه زمانی که با چاشنی اتمی نیز تکمیل گردد؛ در این جاست که محاصره اقتصادی فلج کننده در دستور قرار می گیرد. اما پس از تسلیم شدن حاکمیت و امضای برجام همچنان و لاف تا آنجا که به سیاستهای دولت کنونی آمریکا برمی گردد برسمیت شناختن نقش ایران در منطقه در چارچوب سیاستهای کلی آمریکا پای میفشرد و تنها در برابر بلندپروازی های هژمونیک و غیر قابل کنترلش می ایستد و در مجموع و علیرغم جنجالهای تبلیغاتی در طرف ایران از جایگاه خاص و تکمیل کننده ای برخوردار است، امری که در چارچوب تغییر استراتژی آمریکا به سمت تمرکز نیروهایش در اقیانوس آرام و در اطراف چین و شرکت دادن بیشتر ایران در حفظ امنیت خلیج فارس و به عنوان دیواری سیاسی اقتصادی نظامی در برابر چین معنای بیشتری پیدا می کند. حال با تغییر دولت آمریکا آیا این استراتژی تغییر خواهد کرد؟ این سئوالی است که بزودی پاسخ آن روشن خواهد شد ولی می توان گفت در مجموع منافع بحران زائی ها و سیاستهای جاه طلبانه حاکمیت در ایران در نهایت به نفع قدرتهای جهانی و مضارش بر دوش مردم ایران و منطقه قرار گرفته است.

اما یک ضلع دیگر محور مقاومت که کمتر تحت این عنوان مطرح می گردد دولت عراق است که در راس آن حزب الدعوة عراق (که مدل شیعی اخوان المسلمین محسوب می شود) قرار دارد. نفوذ گسترده در عراق و کنترل بغداد برای حکام ایران به دلایل گوناگون حتی نسبت به لبنان و سوریه اولویت داشته و به هیچ وجه حاضر به از دست دادن این غنیمت اهدائی پس از اشغال عراق توسط آمریکا نمیباشد. نفوذ سیاسی امنیتی ایران در عراق که با رضایت «کدخدا» صورت گرفت و پس از عقب نشینی نیروهای آمریکائی از عراق تکمیل گشت حال پس از بازگشت تدریجی نیروهای آمریکائی به عراق و در پوشش کمک به برچیدن بساط داعش و آخرین نقطه تمرکز آن در شهر موصل با چالشهای جدیدی روبرو شده است. نقطه عطف این چالش تاکنون برکناری نوری المالکی و نخست وزیر شدن حیدر العبادی بود که با کوششهایی در جهت محدودیت «الحشد الشعبی» (۶) هم ضمن استفاده از آن توأم شده است و در واقع اکنون کشمکش میان جمهوری اسلامی و آمریکا در عراق بر سر اینست که کدام طرف باید حرف آخر را بزند که این خود می تواند آغازگر تشدید تضادها و برخوردهای جدیدی در عراق ویران شده و از پای درآمده تلقی گردد. بویژه آنکه قانون اساسی دست پخت «پل بریمر» اولین حاکم آمریکائی عراق پس از اشغال به همراه برخی نخبگان و جا انداختن عملی سیستم سیاسی انتخاباتی عراق به صورت «دموکراسی سهمیه ای» به اندازه کافی بمبهای ساعتی در جهت تداوم جنگهای داخلی حال و آینده در درون خود دارد. این قانون اساسی که نه بر مبنای دموکراسی شهروندی بلکه بر پایه اکثریت مذهبی و سهمیه میان شیعیان، سنی ها و کردها نوشته شده است عملاً قدرت را به گروههای شیعه تفویض کرده است و حتی در همین چارچوب نیز به علت قابل تفسیر بودن و عدم شفافیت عراق را با بحران سیاسی و مشروعیتی در کنار بحرانهای دیگر روبرو کرده است. به عنوان مثال در این قانون اساسی

**چاشنی مذهبی دفاع از حرم (که عمدتاً در زینبیه و دمشق واقعند و صدها کیلومتر با جبهه های اصلی نبرد کنونی فاصله دارند) در جهت جذب داوطلبان از ایران، افغانستان و پاکستان و فرستادن آنان به صحنه های جنگ، صورت می گیرد.**

(۳) بر اساس اصل مقابله به مثل، تلاش ترکی فیصل در استفاده از ظرفیت ناچیز منافقین برای براندازی، می تواند تلاش متقابل برای استفاده از

(۱) به نظر می رسد تقویت بنیان های نظری جهاد ابتدایی در ادبیات مقام معظم رهبری در مقطع کنونی و حرکت آن به سمت میدان عملیات ناظر به شواهد

ظرفیت گفتمانی و عملیاتی القاعده علیه رژیم سعودی را به دنبال داشته باشد. با این تفاوت که رژیم سعودی به خوبی می داند که استعداد سازمانی و عملیاتی القاعده و بستر اجتماعی آن در عربستان سعودی، از چه قابلیت انفجاری و انهدامی برخوردار است.

فارغ از ژست های هنجارگرایانه دولت ها و فیکوره های رایج دیپلماتیک، جمهوری اسلامی ایران به دلیل اختلافات ایدئولوژیک با القاعده و پیرو آن درگیری و دشمنی در پرونده های سوریه و یمن، نمی تواند با این سازمان همکاری داشته باشد، اما با توجه به اصل مقابله به مثل، بهره برداری کنترل شده از ظرفیت این سازمان که به قادر به انفجار یک بمب اجتماعی در عربستان سعودی است می تواند رژیم سعودی را از همکاری با منافقین و حمایت از آنان پیشمانی کند. (سه شنبه ۱۶ شهریور ۱۳۹۵ / یالثارات الحسین)

(۴) سازماندهی شبکه های حزب الله در منطقه

نیروی قدس و حزب الله مجاهد  
شنبه ۸ آبان ۱۳۹۵ ساعت ۱۲:۴۶  
پایگاه خبری انصار حزب الله: برخی منابع روس، از ارائه طرحی توسط سرلشکر سلیمانی فرماندهی

**علی یونسی وزیر سابق اطلاعات در مورد ارتباطات و تماس دستگاه های امنیتی ایران با سران القاعده و طرفداری جناحی از مسئولین امنیتی ایران در ضرورت استفاده از پتانسیل القاعده و گروه های سلفی مشابه اظهاراتی داشته است. هم چنین اخیرا توصیه هایی توسط انصار حزب الله و رسانه های نزدیک به سپاه مطرح گردید که در آنها با صراحت خواستار استفاده از «ظرفیت» القاعده بر ضد عربستان سعودی شدند.**

نیروی قدس خبر دادند که اجرای آن به معنی آغاز بخش جدیدی از ماموریت نیروی قدس در سوریه است. این طرح که روس ها مدعی هستند به ژنرال «جاسم فریجی» و ژنرال «عبدالله ایوب» وزیر دفاع و رئیس ستاد ارتش ارائه شده، پیش نویس بازسازی ساختار دفاعی سوریه در قالب ۲ بخش اصلی و یک بخش مستقل است.

بر این اساس، بخش اول، شامل لشکر چهارم زرهی ارتش سوریه است که بر اساس الگوی سپاه پاسداران در قالب ۳ نیروی زمینی، دریایی و هوایی برسازی می شود و بخش دوم در برگیرنده سایر بخش های ارتش سوریه است. بخش سوم نیز شامل نیروهایی است که بر اساس الگوی بسیج مستضعفین، در قالب شبه نظامیان پارتیزان ساخته می شود.

روس ها با استناد به سفر موازی سرلشکر باقری فرمانده ستاد مشترک نیروهای مسلح به لبنان که ادعا می کردند با هدف تشکیل نیروهای واکنش سریع فراملی انجام شده است، چنین استدلال می کردند که

نیروی قدس با آغاز چنین تغییراتی در حال آماده شدن برای حمله به مراکز ثقل قدرت متحدین منطقه ای ایالات متحده در صورت آغاز یک درگیری است که طبعاً به دلیل جغرافیای شکل گیری آن در شمال سرزمین های اشغالی، بیش از هر چیز یک برنامه ریزی برای حمله احتمالی به آسیب پذیری های رژیم صهیونیستی محسوب می شود.

البته روسها با ادله های نظیر عدم تمایل حزب بعث سوریه برای تغییر ساخت نیروهای وفادار گارد ریاست جمهوری و لشکر چهارم زرهی و جلوگیری از نفوذ سپاه پاسداران در ساختار آن چنین استدلال کرده بودند که این طرح با استقبال دمشق روبرو نخواهد شد. بر همین اساس بخش سوم از طرح نیز که عملاً بر اساس مشاوره نیروی قدس، از اوایل سال ۲۰۱۳ شکل گرفته بود توسط ارتش سوریه فرماندهی می شد.

علی یونسی وزیر سابق اطلاعات در مورد ارتباطات و تماس دستگاه های امنیتی ایران با سران القاعده و طرفداری جناحی از مسئولین امنیتی ایران در ضرورت استفاده از پتانسیل القاعده و گروه های سلفی مشابه اظهاراتی داشته است. هم چنین اخیرا توصیه هایی توسط انصار حزب الله و رسانه های نزدیک به سپاه مطرح گردید که در آنها با صراحت خواستار استفاده از «ظرفیت» القاعده بر ضد عربستان سعودی شدند.

نیروهای دفاع وطنی با استعدادی معادل ۶۰ هزار نفر از بستر کمیته های مردمی سازماندهی شده بود که بر اساس اعلام شهید سرلشکر همدانی، استعداد آنها تا سال ۲۰۱۵، به ۱۰۰ هزار نفر رسیده بود. اما واقعیت اینجاست که سواى شبکه نیروهای چند ملیتی، منابع آمریکایی از اردیبهشت ماه ۱۳۹۳، هشدار نسبت به نیروی جدیدی در سوریه را نیز با عنوان «حزب الله دوم» آغاز کردند که با استناد به سخنرانی شهید سرلشکر «حسین همدانی» مطرح شده بود. این روند با انتشار اخباری درباره شکل گیری ساختارهایی نظیر «مقاومت ملی اعتقادی در سوریه» (المقاومه الوطنیه العقائديه فی سوريا) و «حزب الله سوریه» ادامه یافت و با دعاوی نظیر آغاز سربازگیری مستقیم نیروی قدس در استان های حما و حمص، تقویت شد.

(۵) شنبه ۶ آذر ۱۳۹۵

رئیس ستاد کل نیروهای مسلح با بیان اینکه در مساله حضور در دریاهای دور و مقابله با دزدان دریایی کارهای بزرگی شده است، گفت: بایستی مانند ناوگان دریای عمان، ناوگانی خاص اقیانوس هند داشته باشیم. نیاز به پایگاه هایی در دور دست داریم و شاید در زمانی امکان داشته باشد که در سواحل یمن یا سوریه پایگاه داشته باشیم و یا پایگاه هایی در جزایر و یا به صورت شناور باشد.

وی با بیان اینکه باید روی این مساله فکر کرد، اظهار داشت: آیا داشتن پایگاه در دور دست کمتر از فناوری هسته ای است. من که می گویم ده ها برابر بیشتر است.

با گذشت حدود سه دهه از آخرین پیام امام راحل (ره) به مناسبت هفته بسیج و نگاه حکیمانه ایشان که بسیج تنها منحصر به ایران اسلامی نیست، در فراسوی مرزهای ایران و در جغرافیایی مقاومت اسلامی و ضد صهیونیستی و مقابله با تروریسم، و فتنه داعش تبلور معناداری یافته است «بسیج مردمی» این کشورها پوزه دشمنان قسم خورده اسلام ناب محمدی (ص) را به خاک مذلت مالیده اند و به فضل الهی تشکیل «بسیج جهان اسلام» به برکت «شجره طیبه

بسیج» ملت ایران، شدنی است  
چهارشنبه ۳ آذر ۱۳۹۵

(۶) نیروهای داوطلبی هستند که پس از تهاجم داعش به موصل و اشغال آن با فتوای آیه الله سیستانی بوجود آمد و عمدتاً با گروه های ساخت ایران از جمله لشکر بدر و عصاب اهل حق و غیره تسلیح و اداره می شوند و اخیراً مجلس عراق قانون تشکیل آن را تصویب کرد.

بر پایه گفته نمایندگان مجلس عراق تعداد نیروهای الحشد الشعبی شیعه ۱۴۰ هزار تن و تعداد نیروهای «الحشد العشائری» متشکل از اهل سنت ۴۰ هزار نفر است. این نیروها که قاعدتاً تنها برای رویارویی با داعش بوجود آمد ه اند و موقت تلقی می شوند با تصویب این قانون از طرف نمایندگان مجلس عراق عملاً به یک نیروی نظامی در خدمت احزاب فرقه گرای شیعی عراق حاکم در کنار احزاب فرقه گرای سنی شرکت کننده در عراق و به موازات ارتش عراق و با حضور نیروهای پیشمرگه کرد عملاً به تعمیق تجزیه عراق و تبدیل آن به چند کانتون شیعی، سنی و کردی منجر خواهد گردید و جالب این است که رسانه های نزدیک به سپاه پاسداران پس از تصویب این قانون خشنودی عمیق خود را آشکارا نشان می دهند:

داخلی فرهنگی گزارش

Share/Save/Bookmark

کد مطلب: ۱۳۱۱۴۰

تحلیلی بر روند تصویب قانون «سازمان حشدشعبی و نیروهای تابع آن»:

آزمون پارلمان عراق در شبیه تاریخ ساز!

شنبه ۶ آذر ۱۳۹۵ ساعت ۱۰:۲۲

آن جریانیه که نفوذ فرهنگی را حمایت و هدایت می کند همان جریانی است که مدیریت اشرافی فاسد رانتخوار را هم حمایت و هدایت می کند؛ اگر می خواهیم با ظلم، بی عدالتی و حقوق های نجومی میلیونی مقابله کنیم هم زمان باید با نفوذ فرهنگی مقابله کنیم...

تصمیم در جلسه سی و یکم

پایگاه خبری انصار حزب الله: نمایندگان پارلمان عراق در جلسه سی و یکم از دوره اخیر که روز ۱۹ آبان ۱۳۹۵ منعقد شده بود، توافق کردند تا بعد از زیارت اربعین، در جلسه شنبه مورخ ششم آذر ۱۳۹۵، قانون «سازمان حشدشعبی و نیروهای تابع آن» (بسیج مردمی) را برای تصویب به رأی بگذارند. این تصمیم با امضاء ۱۲۶ نماینده از ۱۷۵ نماینده حاضر در جلسه گرفته شده بود.

«بتسام هلالی»، نماینده عضو ائتلاف ملی (شیعه) ادعا کرد که بعضی نمایندگان برخی بلوک های سیاسی به دلیل اختلاف درباره پیش نویس این قانون، حد نصاب تعداد لازم برای رأی گیری (۱۵۰ نماینده) در جلسه ۱۹ آبان را شکسته بودند و گرنه در همان

### قبلا نیز شیوه «دبالوگ ویژه» در

جریان حمله به مقر نیروهای فرانسوی

و آمریکائی در بیروت، هواپیمارائی و

گروگانگیری غربی ها در لبنان سالها

ادامه داشت که یکی از ثمرات آن

داستان معروف ایران گیت بود!

قانون «گارد ملی» را یک ظلم بزرگ در حق بخش بزرگی از ملت عراق قلمداد کرده بود که حقوق اقلیت در آن سلب شده و بین جناح های سیاسی بر سر آن اتفاق نظری وجود ندارد و امکانی برای تصویب آن در مجلس نیست.

«حاکم زاملی» رئیس کمیته امنیتی پارلمان، روز ۱۴ تیر ۱۳۹۴، اختلافات موجود بین دو ائتلاف قوا و ملی را بر سر مواردی چون فرماندهی، نحوه تسلیح، چگونگی حرکت نیروهای استانی «گارد ملی» بین استان های دیگر و نیز تعیین نسبت نیروها در استانهای دارای جمعیت ترکیبی مذهبی عنوان کرده بود. نمایندگان اقلیت علاوه بر دعاوی پیشین در مقطع فعلی با قید استقلال در دستور دیوانی ۹۱ نیز مخالف هستند.

«رعد دهلکی»، نماینده عضو ائتلاف قوا روز ۲۳ آبان ۱۳۹۵، گفته بود که ائتلاف متبوع وی، «بسپج مردمی» را یک «موسسه تابع وزارت دفاع» قلمداد می کند نه یک «سازمان مستقل» و تحت هیچ شرایط به قانون جدید رأی نخواهد داد. او هم چنین با ارجاع به متن قانون «گارد ملی»، «بسپج مردمی» را مختص استانها قلمداد کرده بود نه کل عراق.

بسپج مردمی و بلای قانون گارد ملی تأکید ائتلاف قوا درباره لزوم سپردن فرماندهی گارد ملی به رئیس شورای استان، تأکید بر استانی بودن گارد ملی و عدم تحرک نیروهای این ساختار بین

ارکان، سطوح، تیپهای عملیاتی و نوع ارتباط با فرماندهی کل قوا، مشابه دستگاه مبارزه با تروریسم خواهد بود.

«احمداسدی» سخنگوی «بسپج مردمی»، همان روز در یک کنفرانس خبری دستور دیوانی ۹۱ را به معنی تبدیل «بسپج مردمی» به یک ساختار موازی با دستگاه مبارزه با تروریسم تعبیر کرد که همانند آن از تسلیحات و آموزش برخوردار خواهد شد و شامل ۲۰ تیپ نظامی خواهد بود که رئیس و معاونان آن از صلاحیتی معادل صلاحیت رئیس و معاونان دستگاه ضد تروریسم برخوردار خواهند بود.

استعداد ۱۴۰ هزار نفری در محتوای سه ماده بعدی این پیش نویس، «سازمان حشدشعبی و نیروهای تابع آن»، در تمام نواحی، تابع قوانین نظامی قلمداد شده و تعیین ساختار، اجزاء، واحدها، خاصها و سایر شئون اداری، فنی، مالی و سازمانی آن بر عهده فرمانده کل قوا گذاشته شده است. اما «جاسم بیاتی» عضو ائتلاف دولت قانون، روز ۲۵ آبان ۱۳۹۵، استعداد رسمی توافق شده بین ائتلاف های ملی (شیعه) و قوا (سنی) در پیش نویس قانون را ۱۱۰ هزار نفر اعلام کرد که ۲۸ هزار نفر از آنان را نیروهای جذب شده از مناطق آزاد شده تشکیل می دهند. ارقام مورد ادعای بیاتی حدوداً سه برابر ۲۰ تیبی است (حدود ۵۰ هزار نفر) که «احمداسدی» در روز اعلام دستور ۹۱ دیوانی از تشکیل آنها بر اساس فرمان نخست وزیر خبر داده بود.

ساز و کارهای کارشکنی در روز شنبه بنابراین در صورتی که طبق وعده نمایندگان ائتلاف ملی اکثریت نسبی پارلمان در جلسه روز شنبه، «سازمان حشدشعبی و نیروهای تابع آن» را تصویب کنند، عراق در آستانه انقلابی بزرگ در ساختار نظامی و امنیتی خود قرار خواهد گرفت. البته مخالفت بلوک های اتحاد قوای (سنی) با ۴۳ نماینده و اتحاد کردستان با ۶۲ نماینده و شیعیان سکولار با ۲۸ نماینده در جلسه روز شنبه امری قریب به یقین محسوب می شود. این تعداد شامل ۱۳۳ نفر از جمعیت ۳۲۸ نفری پارلمان عراق است که با رأی منفی خود قادر به جلوگیری از تصویب قانون نخواهند بود، لذا تنها حربه آنان برای جلوگیری از تصویب قانون، همراه ساختن ۳۱ نفر از نمایندگان ائتلاف ملی برای عدم حضور در جلسه روز شنبه است، تا با جلوگیری از رسمیت یافتن و عدم تشکیل جلسه پارلمان، رأی گیری درباره قانون را به تعویق بیاورند.

بلوک اتحاد قوا و کردها به همان دلایلی که با تصویب قانون «گارد ملی» مخالفت می کردند، با تصویب قانون جدید نیز مخالف هستند. اتحاد قوا مخالف حضور نیروهای شیعه در مناطق خود و کردها نیز از تشکیل یک ساختار قدرتمند که محدوده اقلیم کردستان را تهدید کند در هراسند. بر همین اساس روند تصویب قانون گارد ملی که از روز ۱۲ تیر ۱۳۹۴، آغاز شده بود همواره با بحث و جدل در پارلمان روبرو بود. زیرا مخالفان در بهترین شرایط تا کنون قادر به بسپج ۱۵ هزار نیروی داوطلب برای مبارزه با داعش در قالب «حشد عشایری» بوده اند و در صورت تصویب قانون جدید، عملاً ظرفیت ایجاد شده در اختیار «بسپج مردمی» قرار خواهد گرفت.

دعاوی قدیمی زیاده خواهی و کارشکنی پیش از این نیز در ماجرای تصویب قانون گارد ملی جریان داشت. روز ۱۸ تیر ۱۳۹۴، «طلال خضیر زوبعی»، از اعضای «ائتلاف قوا»

روز، رأی گیری برای تصویب قانون «سازمان بسپج مردمی و نیروهای تابع آن» انجام می شد.

عزم پارلمان برای روز شنبه «هلالی» وعده داد که ائتلاف ملی با ۱۸۰ عضو (دقیقاً ۱۷۷ عضو) قادر است تا در روز ششم آذر بدون دخالت سایر بلوک های سیاسی این قانون را به تصویب برساند، اما برای این امر نیاز است تا همه اعضای ائتلاف در جلسه حضور داشته باشند. «همام حمودی» معاون اول رئیس پارلمان و رئیس ائتلاف ملی نیز تأکید کرد که عزم پارلمان بر این قرار گرفته تا قانون «سازمان حشدشعبی و نیروهای تابع آن» را تا پیش از تعطیلی تصویب کند.

البته «محمد ناجی» نماینده سازمان بدر در پارلمان عراق نیز علیرغم اذعان به تشکیک برخی بلوک های سیاسی، تصریح کرد که بین اکثریت نمایندگان برای تصویب سریع قانون، اتفاق نظر وجود دارد و هیچ شرطی در مقابل این اتفاق نظر برای تصویب آن پذیرفته نیست.

دستور دیوانی شماره ۹۱ بنابراین در صورت عملی شدن وعده ائتلاف شیعه، روز شنبه هفته آینده پارلمان عراق برای تصویب یکی از تأثیرگذارترین قوانین تاریخ عراق بعد از صدام تشکیل جلسه خواهد داد. اما پیش از این، «عبد الهادی حکیم»، نماینده پارلمان عراق، روز ۲۱ مهر ۱۳۹۵، متن پیش نویس قانون «سازمان حشدشعبی و نیروهای تابع آن» که برای جلسه روز ششم آذر به رأی گذاشته خواهد شد را منتشر کرده بود. این پیش نویس بعد از بحث نمایندگان در جلسه بیست و پنجم پارلمان تهیه شده بود که «بسپج مردمی» را بخشی از نیروهای مسلح عراق و مرتبط با فرماندهی کل قوا قلمداد می کرد.

امریکا تاکنون و علیرغم جنجال های تبلیغاتی جمهوری اسلامی نه نگرانی ای از سلطه شیعیان بر عراق داشته و نه مقابله جدی ای با لشکر کشی ایران به سوریه کرده و نه حتی با بلند پروازی های حوثی های یمن به خصوص در ابتدای بحران کاری داشته است. فقط در جایی با سیاست های جمهوری اسلامی مشکل پیدا می کند که بلند پروازی های رژیم به سمت برقراری هژمونی بر منطقه سوق یابد، به ویژه زمانی که با چاشنی اتمی نیز تکمیل گردد؛ در این جاست که محاصره اقتصادی فلج کننده در دستور قرار می گیرد.

این پیش نویس در واقع تکامل یافته پیش نویس قانون دیگری تحت عنوان «حمایت قانونی از بسپج مردمی» بود که روز ۱۳ ژوئن ۲۰۱۴، تنظیم شده بود و شامل یازده بند بود. اما پیش نویس جدید تنها مشتمل بر چهار ماده بود که در بند اول آن تصریح شده بود «سازمان حشدشعبی و نیروهای تابع آن» به موجب دستور دیوانی شماره ۹۱ نخست وزیر (حیدر عبادی) در مورخ ۲۴ فوریه ۲۰۱۶ به عنوان بخشی از نیروهای مسلح عراق و مرتبط با فرماندهی کل قوا شکل گرفته اند.

تشکیلات نظامی مستقل دستور دیوانی شماره ۹۱، فرمانی بود که در آستانه آغاز عملیات اصلی موصل، با پنج ماه تأخیر در روز پنجم مرداد ۱۳۹۵ منتشر شده بود. «حیدر عبادی» در این فرمان که هیچگاه، علت تأخیر انتشار آن مشخص نشد، با صراحت «سازمان حشدشعبی و نیروهای تابع آن» را یک «تشکیلات نظامی مستقل» نامیده بود که در آینده از نظر عملکرد، سازمان، فرماندهی،

**امریکا تاکنون و علیرغم جنجال های تبلیغاتی جمهوری اسلامی نه نگرانی ای از سلطه شیعیان بر عراق داشته و نه مقابله جدی ای با لشکر کشی ایران به سوریه کرده و نه حتی با بلند پروازی های حوثی های یمن به خصوص در ابتدای بحران کاری داشته است. فقط در جایی با سیاست های جمهوری اسلامی مشکل پیدا می کند که بلند پروازی های رژیم به سمت برقراری هژمونی بر منطقه سوق یابد، به ویژه زمانی که با چاشنی اتمی نیز تکمیل گردد؛ در این جاست که محاصره اقتصادی فلج کننده در دستور قرار می گیرد.**

استانها، مواردی بودند که ناظر به تلاش بخشی از اقلیت برای تشکیل اقلیم مستقل انجام می شد و یکی از الزامات آن تشکیل نیروی دفاعی منطقه ای برای هر اقلیم بود.

اما فارغ از این دعاوی، ائتلاف قوا در آن مقطع موفق شده بود تا ائتلاف ملی را مجبور به قبول موادی در پیش نویس ۲۲ ماده ای قانون گارد ملی نماید که در صورت تصویب، آینده «بسپج مردمی» را در محاق فرو می برد. به عنوان مثال بند پنجم از ماده ۶ پیش نویس قانون گارد ملی، این تشکیلات را منحصر به واحدهای

ماده ۱ فوق‌الذکر مشخص و از سوی کمیسیون امنیت و دفاع پارلمان و از طریق هماهنگی با دفتر فرماندهی کل نیروهای مسلح عراق در سایه تدابیری که مستلزم آن است، تصویب می‌شود.

ماده سوم: گروه‌ها و تشکیلات حشد شعبی، ماموریت‌ها و فعالیت‌های نظامی و امنیتی خود را به درخواست و دستور فرمانده کل نیروهای مسلح عراق و از طریق هماهنگی با وی در صورت وجود تهدیدهای امنیتی که مستلزم دخالت میدانی آن برای دفع این تهدیدها و مهار آن باشد، انجام می‌دهند.

ماده چهارم: به گروه‌ها و تشکیلات حشد شعبی به موجب این قانون، حق استفاده از نیروی لازم و انجام آنچه برای بازداشتن و دفع تهدیدهای امنیتی و تروریستی از عراق لازم است و نیز آزادی شهرها از چنگال گروه‌های تروریستی و حفظ امنیت و نابودی این گروه‌ها و هم‌دستان آنها داده می‌شود.

ماده پنجم: دولت و پارلمان عراق ملزم به تامین وسایل و نیازهای نظامی گروه‌های تشکیل دهنده حشد شعبی و دیگر وسایل مورد نیاز آنها برای انجام فعالیت‌های امنیتی و نظامی در صورتی که تهدید امنیتی عراق را هدف قرار دهد، هستند یا نیازهایی که مستلزم باقی ماندن این نیروها در حالت آماده‌باش کامل برای دفع این تهدیدها باشد.

ماده ششم: افراد و وابستگان تشکیلات و گروه‌های تشکیل دهنده حشد شعبی و شهدا، مجروحان و مفقودان آنها از همان حقوق و مزایای بازنشستگی و امتیازهایی که افراد مشابه آنها در وزارت دفاع و کشور عراق بهره‌مند هستند، برخوردار می‌شوند.

ماده هفتم: دوره حضور جهادی که نیروهای حشد شعبی در مقابل با تهدیدهای تروریستی طی می‌کنند، در صورت استخدام در شغل دیگری در چارچوب رسمی دولت برای اهداف خدمات شغلی، ارتقا و بازنشستگی محاسبه می‌شود.

ماده هشتم: دفتر فرماندهی کل نیروهای مسلح و وزارت بهداشت بر اساس اختیارات خود ملزم به حفظ پرونده‌های مرکزی در بغداد هستند که وقایع و رویدادهای مربوط به خدمت جهادی گروه‌ها و تشکیلات حشد شعبی و شهدا، مجروحان و مفقودان مناطق عملیات امنیتی در استان‌ها را اثبات می‌کند.

ماده نهم: پرونده‌های مرکزی مورد اشاره در ماده هفتم، مرجعیت قانونی اداری برای محدودیت‌های مطلوب در انجام قراردادهای مربوط به تثبیت و تصویب حقوق نیروها و شهدا، مجروحان و مفقودان گروه‌های تشکیل دهنده حشد شعبی و تمام آنچه با اثبات صحت صدور اسناد مربوطه ارتباط دارد، به شمار می‌رود.

ماده دهم: شورای وزیران (دولت) دستورات لازم برای تسهیل مفاد این قانون را صادر می‌کند. ماده یازدهم: این قانون در روزنامه رسمی منتشر و از تاریخ ۱۰ ژوئن ۲۰۱۴ اجرایی می‌شود.

دلایل تصویب این قانون: با هدف تامین حمایت قانونی از گروه‌ها و تشکیلات حشد شعبی که پوشش و مجوز قانونی برای دخالت نظامی آنها و مشروعیت‌بخشی به اقدامات آنها در جریان درگیری با دشمن در مناطق جنگی را فراهم می‌کند و برای ساماندهی اقدامات و قرار گرفتن این نیروها تحت نظارت دولت قانون و برای این‌که در آینده نزدیک یا دور به بهانه‌های مختلف اجازه حمله به آنها داده نشود و نیز برای ساماندهی اوضاع مالی و حقوقی آنها، این قانون به تصویب رسید.

ملی به تصویب برسد.» در نهایت با افزایش فشارها و برپایی یک طوفان دوازده، در روز ۱۷ شهریور ۱۳۹۴، «مهام حمودی» اعلام کرد که رأی‌گیری برای تصویب قانون «گارد ملی» از دستور کار پارلمان خارج شده است.

**بنا به اشارات رسانه های نزدیک به سپاه پاسداران و مقاله های سریالی «یا لثارات الحسین» تاکنون استراتژی ایران در چارچوب «راهبرد دفاع پیشگیرانه» بوده، اما قرار است با توجه به مبنا قرار گرفتن «جهاد ابتدائی» و اضافه شدن آن به اختیارات ولایت مطلقه فقیه به «استراتژی تهاجمی عملیاتی» تبدیل شود!**

متن کامل قانون «حشد شعبی» عراق پارلمان عراق قانون مربوط به حمایت از نیروهای بسیج مردمی یا همان حشد شعبی را با وجود کارشکنی‌ها و مخالفت‌های طرف‌های مورد حمایت رژیم‌های مرتجع عرب تصویب کرد که با تصویب این قانون، حشد شعبی رسماً به یک نهاد قانونی تبدیل شد.

به گزارش گروه بین‌الملل خبرگزاری تسنیم، متن قانون «حشد شعبی» یا همان نیروهای بسیج مردمی عراق در نشست امروز پارلمان عراق به تصویب رسید که متن کامل آن به این شرح است:

ریاست‌جمهوری عراق بر اساس آنچه پارلمان عراق تصویب و رئیس جمهوری هم با آن موافقت کرد و با استناد به احکام بند(اولا) از ماده ۶۱ و بند(ثالثا) از ماده ۷۳ قانون اساسی، قانون زیر صادر شد.

قانون حمایت قانونی از حشد شعبی ماده اول: گروه‌ها و تشکیلات حشد شعبی به موجب این قانون، مجموعه‌های قانونی هستند که از حقوق برخوردارند و به عنوان نیروی پشتیبان نیروهای امنیتی عراق به وظایف خود پایبند هستند و تا زمانی که تهدیدی برای امنیت ملی عراق تشکیل ندهند، حق حفظ هویت و ویژگی‌های خود را دارند. ماده دوم: عناوین و نام‌ها برای تشکیلاتی که تحت عنوان گروه‌ها و تشکیلات حشد شعبی مورد اشاره در

پیاده نظام سبک نموده بود و ماده ۹ این پیش‌نویس ضمن تقسیم نوع خدمت در «گارد ملی» به «دائم» و «احتیاط»، خدمت دائم را منحصر به پستهای فرماندهی، اداری و موقعیت‌هایی نموده بود که تنها نیاز به افراد خُبره و تعداد محدودی رزمنده داشت.

بر اساس ماده ۱۸ که جزو مواد تعدیل شده در پیش‌نویس قانون «گارد ملی» بود، استاندارد به درخواست شورای استانی از فرمانده کل قوا درخواست می‌کرد تا کل و یا بخشی از نیروهای احتیاط «گارد ملی» بر اساس وقوع یک تهدید امنیتی یا یک فاجعه که دفع آن فراتر از توان نیروهای امنیتی داخلی و «گارد ملی» دائمی در استان تشخیص داده می‌شد دعوت به خدمت کند. فرمانده کل قوا نیز پس از ارزیابی مختصر بود که کل یا بخشی از نیروی درخواست شده را تامین و یا آنکه درخواست شورای استانی را رد کند.

طوفان دو روزه با تصویب پیش‌نویس قانون گارد ملی «حشد شعبی» در معرض از هم‌پاشیدگی قرار می‌گرفت و این ساختار در جایگاهی استانی با محدودیت تحرک در سیستم دفاعی عراق مستحیل می‌شد. با این وصف «سلیم جبوری»، رئیس پارلمان و رئیس ائتلاف قوا، روز ۱۵ شهریور ۱۳۹۴ و بعد از یک سلسله کشمکش پیش آمده در رابطه با ایراد اتهام راییش ۱۸ کارگر ترک به گردانهای حزب‌الله عراق، به طور ناگهانی اعلام کرد که قانون «گارد ملی» روز هشتم سپتامبر، برای تصویب، در معرض رای نمایندگان قرار خواهد گرفت.

اما بلافاصله مقابله به مثل با این روند آغاز شد. بلوک سازمان بدر در پارلمان، روز ۱۶ شهریور ۱۳۹۴، پیش‌نویس «گارد ملی» را یک قانون آمریکایی نامید که با فشار سفیر ایالات متحده تدوین شده تا مقدمه‌ای برای تقسیم عراق فراهم شود. با آغاز یک پدیده عجیب، تقریباً سیاسیون شیعه به صورت یکپارچه به جریان معترضین تصویب پیش‌نویس قانون «گارد ملی» تبدیل شدند که تصویب آن را به معنی سوق داده شدن عراق به سوی تجزیه و توطئه علیه «بسیج مردمی» قلمداد می‌کردند.

در این کشمکش، روز هشتم سپتامبر، گردان‌های حزب‌الله عراق، عصاب اهل‌الحق، گردان‌های امام‌علی، جنبش‌نجباء، تیپ صلاح‌الدین، گردان‌های جنرال‌امام، گردان‌های بابلیون، انصارالله‌الوفیاء و گردان‌های سیدالشهدا، در قالب بیانیه‌ای به رد صریح پیش‌نویس قانون «گارد ملی» پرداختند. «نوری‌مالکی» نیز با ورود به معرکه در یک کنفرانس مطبوعاتی با تکیه بر اشکالات زیادی که به پیش‌نویس قانون «گارد ملی» وارد بود اعلام کرد: «گمان نمی‌کنم قانون گارد

**تل زعتر پس از ۵۲ روز محاصره و جلوگیری از ورود آب و غذا و صلیب سرخ سقوط کرد و ساکنان فلسطینی لبنانی اردوگاه به فجیع ترین شکلی قتل عام شدند. این اقدام جنایتکارانه که گوئی تاکتیک همیشگی و ویژه خاندان اسد در مقابله با مخالفین خود است، در سال ۱۹۸۲ بر ضد شهر سوری حما تکرار گردید و از زمان آغاز خیزش مردم سوریه تاکنون به وحشیانه ترین شکل ممکن در قبال شهرهای سوریه بکار برده شده است و اردوگاههای فلسطینیان در سوریه چون اردوگاه یرموک و خان الشیخ در حومه دمشق نیز با همین سرنوشت مواجه شده اند.**



# بزرگداشت کورش و راهپیمایی اربعین

رضاعلیجانی



دو حضور گسترده و قابل توجه بخش‌های مختلفی از مردم ایران در هفته‌های اخیر قابل توجه و تامل‌اند: تجمع بزرگداشت کورش و راهپیمایی اربعین. نیازی نیست که به یک تفاوت عمده این دو اشاره کنم و آن حمایت وسیع مادی و فرهنگی و تبلیغی حکومتی از یکی و مخالفت قدرت مستقر و احیانا پریسک بودن دیگری. اما یک اشتراک مهم هم این بود که تجمع کورش کاملاً داوطلبانه (و با فرض پذیرش ریسک امنیتی) بود و بخش قابل توجهی از مردم حاضر در راهپیمایی اربعین با علائق دینی (شیعی) و تحت تأثیر تبلیغات پرچم رسانه‌های رسمی و با تحریک احساسات مذهبی، در آن تجمع شرکت کرده بودند. بگذریم از کسانی که برای ثبت در تاریخ و پرونده شخصی و شغلی حضور بهم رسانیده بودند؛ اعم از سیاستمدار و هنرمند و ورزشکار و غیره. در هر حال تأثیر پذیری از فضا و جو بخش مشترک دیگری در این دو تجمع بود.

در تجمع کورش دو نمود مختلف و متضاد مشاهده شد. یکی سخن گفتن علیه اعراب و دیگری هموطن خواندن همه اقوام ایرانی از جمله اعراب ایرانی که انتشار گسترده سخنان یک هموطن عرب زبان بیش از پیش آن را برجسته کرد.

در راهپیمایی اربعین اما شرکت کنندگان ایرانی پا به منطقه‌ای عرب زبان می‌گذاشتند که با آن‌ها در مذهب تشیع و اسطوره حسین پیوند می‌خورند. در این مدت و در این کنش همه فاصله‌های قومی و زبانی رنگ می‌بخت. البته وجود تفاوت‌ها و مرزها و مرزبندی‌های قوی توسط طیف قابل توجهی از شیعیان عراقی به خصوص در عرصه سیاسی با ایران نیز بخش دیگری از پازل سیاست و واقعیت در همین کشور و منطقه است.

## «هویت» سازی علیه قدرت مستقر

تجمع کورش طیف متنوعی را در برمی‌گرفت ولی به طور غالب می‌توان گفت بخش مهمی از حاضرین از اقشار متوسط اقتصادی و حتی متوسط به پایین از شهرهای مختلف به خصوص جنوب کشور بودند. شاید بتوان جستجوی «هویت»ی تازه و مغایر با هویت

رسمی قدرت مستقر را وجه غالب و اصلی این تجمع دانست. بخش مهمی از آنها در قدرت مستقر، اسلام را می‌بینند و در اسلام، عربیت را. تکیه بر کورش به نوعی «نه» به قدرتمندان حاکم و «نه» به عربیتی است که فکر می‌کنند در فرهنگ حاکم غالب و مستتر است. این رویکرد و رخداد به گونه‌ای عکس آن چیزی است که در حکومت شاه اتفاق افتاد. پهلوی دوم در امتداد نوعی باستان‌گرایی

ایرانی که از زمان تثبیت قدرت پهلوی اول و برخی متجددین حامی پیرامونش آغاز شده بود، به تغییر تاریخ و تقویم دست زد و سعی کرد از ایران باستان و نماد مهم اش کورش پرچمی هویتی در برابر نهاد مهم دیگر و تاریخی ایران زمین یعنی روحانیت (به عنوان سمبل مذهب) فراهم آورد. اقشار وسیع مردم مذهبی ناراضی از وجوه مختلفی از قدرت مستقر نیز متقابلاً سعی کرد از مذهب برای خود هویت و پرچمی برای مبارزه بسازد. اسطوره سازی مذهبی از حکومت عدل علی بلندترین پرچم این مبارزه و «نه» گفتن به قدرت مستقر بود. این اسطوره سازی امروز با پرچم و حکومت کورش و دقیقاً و به همان شکل در برابر قدرت مستقر کنونی صورت می‌گیرد. جدا از مباحث تاریخی که باید جداگانه پی‌گرفت اما در هر دو مورد ناراضیان هویت ساز، تمامی خواسته‌ها و آمال و آرزوهای شان را در حکومت اسطوره شان می‌دیدند و می‌بینند و در برابر قدرت مستقر قرار می‌دادند و می‌دهند.

اما ارتباط بحث در باره دو تجمع مورد توجه با مبحثی که دنبالش میکنیم یعنی مناسبات ایران و جهان عرب چیست؟

به نظر می‌رسد هویت سازی اول در زمان حکومت شاه، نسبت دوستانه تری بین «خود» ایرانی اش و جهان عرب برقرار می‌کرد. چرا که نکاتی چند این دو

را به هم پیوند می‌داد: اشتراک در اسلام (خدا و رسول و کتاب مشترک و ادبیات دینی و فلسفی و عرفانی و ... که بخش مهمی از آن مشترک است). مسئله مهم دیگر جدال بین فلسطین و اسرائیل بود. بسیاری از مبارزان آن زمان از طیف‌های مختلف چپ و مذهبی و ملی، به شکلی کاملاً آرمانی و نمادین و به شدت عاطفی به مسئله فلسطین می‌نگریستند و بسیاری از جریانات چریکی و مبارز ارتباط نزدیکی با فلسطینیان و دیگر مبارزان جهان عرب داشتند. همانگونه که با همین نگاه به مبارزان مثلاً آمریکای لاتین و یا جنوب شرق آسیا می‌نگریستند. این نگاه چندان به نامهربانی‌ها و کشمکش‌ها و جدال‌هایی که گاه بین قدرت مستقر ایرانی/عرب پیش می‌آمد علاقه مند نبود. مثل اخراج وسیع کسانی که تبار ایرانی داشتند از عراق در دهه ۵۰ و یا مجادلات گهگاهی مرزی بین حکومت ایران و عراق و یا دخالت نظامی حکومت شاه در یمن علیه چریک‌های ظفار و یا کشمکش‌های گهگاهی در اوپک. جدال بین این نوع از قدرتمندان اصلاً خارج از دستگاه فکری آن مبارزان بود و اهمیتی نداشت و بنابراین چندان هم دیده نمی‌شد. سرکوب مبارزان توسط هر یک از این قدرت‌ها شدیداً محکوم می‌شد و مهم نبود که شاه ایرانی سرکوب کند یا ملک حسین اردنی. آنها همه مترجع و دست‌نشانده امپریالیسم بودند. اصلاً مسئله و مبحث ایرانی/عربی در این منظرگاه بی‌اهمیت و فرعی

مختلف و متنوع فرهنگی و اداری و ... دربار و ولایات مختلف می پرسد و وی در هر مورد می گوید یک ایرانی متصدی این امر است و خلیفه تعجب زده که کم کم عصبانی می شود نام ولایت یا پست خردتری را می برد و می پرسد آیا او نیز ایرانی است و وزیر پاسخ منفی

گهی زین به پشت و گهی پشت به زین بوده است. گاه ایران (در رقابت با روم) بر اعراب نزدیکش (که البته کاملا در حاشیه این قدرت های بزرگ قرار داشته اند)، حکومت می کرده و گاه داستان کاملا به عکس شده و آنها به ایران تاخته و حاکم شده اند. این حمله و

اگر نگویم ارتجاعی بود. در ذهن این مبارزان همواره جبهه متحدی از خلق ها و فرزندان مبارزشان در برابر ارتجاع و استبداد و استثمار داخلی و ارتجاع منطقه ای و امپریالیسم بین المللی تصور می شد و برجسته می نمود. در انتهای نام اکثر آن سازمان ها نام ایران وجود داشت. اما آنها عموماً نگاهی انترناسیونالیستی داشتند هر چند حوزه مبارزه شان دقیقاً و عملاً ملی بود و به جز معدودی از آن ها، بقیه تماماً در ایران و برای ایران و آزادی و نجات این سرزمین مبارزه می کردند و بسیار کم بودند کسانی که با چریک ها و یا مبارزان دیگر کشورها پیوند تشکیلاتی خورده و برای ایشان مبارزه کنند. شبیه آنچه اکنون در بخشی از جنبش کردی در منطقه وجود دارد.

**تجدید نظر بر اساس تجارب نوین داخلی و بین المللی: غلبه واقع گرایی و منافع ملی بر تاریخ و هویت**

اما با رخداد انقلاب ایران و فراز و نشیب های مختلف پس از آن و نیز با فروپاشی بلوک شرق و ... و به هر حال آشنا شدن بسیاری از آن مبارزان با راز و رمزهای حکومت داری و مبارزه روی زمین و نه در آسمان های رویا و آرمان، و گاه در عکس العمل به قدرت مستقر و گفتمان و مناسبات حاکم بر آن، به تدریج تجدید نظر ها و تغییرات و چرخش هایی بوجود آمد. تغییراتی که وحدت ها و همسویی هایی که مثلاً پس از تصرف سفارت آمریکا توسط دانشجویان خط امام، قدرت مستقر و اپوزیسیون غالباً چپ مذهبی و غیرمذهبی اش را کنار هم قرار داده بود، به نقطه پایان رساند. در این میان عنصر تازه ای متولد شد و خود نمایاند به نام ملیت و منافع ملی. بسیاری از تئوری های روشنفکری جهانی علیه امپریالیسم و صهیونیسم یا رنگ باخت و یا با تغییراتی کمی و کیفی دچار دگردیسی شد. به جز قدرت مستقر که همچنان با نوعی عقب ماندگی تاریخی ( البته همراه با فریب و فساد)، ظاهراً به همین سمت و سو و رنگ و بو وفادار می نماید؛ اکثر قریب به اتفاق متحدها دیروز دیگر نگاه متفاوتی به جهان و منطقه دارند و بسیاری شان با حفظ جهت گیری های آرمانی شان اما تحلیل ها و مفاهیم و مصادیق شان را ارتقا داده و در نتیجه با خروجی متفاوتی به تبیین

تحقیر تاریخی پس و پشت آن بخشی از روان قومی ( به تعبیر یونگی) ایرانیان است که تنش هایی با اعراب دارد. به طور عکس اما، مقاومت و پایداری زبان فارسی برای حفظ خود (برخلاف اتفاقی که در مصر پس از حمله اعراب افتاد) و نقش فرهنگ و تمدن ایران در شکوفایی و بالیدن تمدن اسلامی، بخش دیگر قابل افتخار ایرانیان است. تمدن اسلامی که واسطه انتقال فرهنگ و فلسفه و ... از دنیای قبل از خود به دنیای مدرن بوده است. به طور مثال بخش مهمی از فلسفه یونانی توسط این تمدن به جهان غرب معرفی و منتقل شده است. مطالعه تاریخ جهان بدون مطالعه این بخش مهم اصلاً غیرقابل تصور است.

فرهنگ ایران نیز در این دوران در عرصه های مختلف فلسفی و عرفانی و ادبی و ... و یا علمی همچون فیزیک و نجوم و پزشکی و ... بسیار شکوفا شد و چهره های بزرگ و ماندگاری را در سطح داخلی و جهانی به فرهنگ و تمدن بشری تقدیم کرد. ایرانیان اما خود عامل مهم و در برخی عرصه ها شاید حتی عامل محوری شکوفایی تمدن اسلامی بودند. تا آنجا که حتی در تدوین دستور و ادبیات قوم غالب عرب نیز نقش مهم و برجسته ای داشته اند. این داستان معروفی است که خلیفه ای عرب از وزیر خویش در باره سمت های

**زخم های تاریخی در دوطرف ماجرا که به ناخودآگاه قومی هریک تبدیل شده از یکسو و تفاوت های مذهبی و زبانی از سوی دیگر که گاه از سوی طرفداران افراطی هریک شدیداً دامن زده می شود، مسائلی است که یک سیاست ورز واقعگرا نمی تواند ساده اندیشانه بدان بنگرد. اما تجربه هایی چون دوره هاشمی و خاتمی نیز نمونه های موفق از کاهش این تعارضات تاریخی بر اساس روابطی مثبت و مبتنی بر «احترام متقابل و منافع ملی» است.**

می دهد. بعداً وقتی خلیفه آرام می گیرد می گوید اگر می گفتم او نیز ایرانی است دستور جدا شدن سر از بدنت را می دادم. وزیر با لبخند می گوید دانستم و گر نه حقیقت این است که او نیز ایرانی است! و باز این بخشی از واقعیت تاریخی است که خواجه نصیرالدین طوسی در حمله مغول ها به خلافت عباسی و سرنگونی آن و قتل خلیفه عباسی نقش محوری داشت و یا بعدها حکومت صفوی و خلافت عثمانی نیز که علیرغم ترک بودن شان بخش مهمی از مسلمانان عرب (و سنی) را نیز زیر نگین خود داشت، نقش تیغ های آشکار و پنهان علیه یکدیگر را داشتند.

تاریخ روابط ایران و جهان عرب از گذشته های دور تا هم اکنون مملو از فراز و نشیب ها و تلخ و شیرین هاست. حکایت دهه های اخیر نیز بر همین منوال است. از هراس دول عربی از صدور پیام ضد ارتجاعی و ضد استبدادی انقلاب ایران به کشورهای شان تا جنگ ایران و عراق که بسیاری از آنها پشت صدام قرار گرفتند و به دوقطبی عرب/عجم دامن زده شد تا مناسبات بهبود یافته در دوره هاشمی و خاتمی و تا آخرین حلقه های آن در رقابت شدید و شعله ور بین ایران و عربستان در سالیان اخیر. گفته می شود صدام در هنگام اعدام علیه ایران صفوی شعار می داده و عامل مرگ خود



استراتژی و تاکتیک در دوره جدید می پردازند. در همین بستر نگاه به مناسبات بین ایران و جهان عرب نیز دچار دگردیسی هایی شده است. همان گونه که گفته شد شاید مهم ترین (و یکی از اصلی ترین مخرج مشترک های بین جریانات مختلف) در این تغییر و دگردیسی، برجسته شدن عنصر ملی و مولفه منافع ملی است. در اینجا است که این نظرگاه نگاه دیگری به مناسبات ایران و جهان عرب پیدا می کند. در این منظر واقع گرایی و منافع ملی بر تاریخ و هویت غلبه می کند.

پیشینه دوگانه نسبت ایران و اعراب این واقعیتی است که رابطه تاریخی دوسویه بین ایران و اعراب (و مشخصاً همسایگان نزدیکش) از گذشته های بسیار دور تا تاریخ معاصر پس از کشف نفت و حتی در همین چند دهه پس از انقلاب بسیار پر فراز و نشیب بوده است. در گذشته های دور

**رخدادهایی شبیه تجمع بزرگداشت کورش اگر به درستی مدیریت شود و جلوی شعارهای عقب مانده نژادپرستانه در آن گرفته شود، و گفتمانش اگر همه ایرانیان از جمله هموطنان عرب مان را در بر بگیرد می تواند با منافع ملی همراستا باشد. البته می توان گفتگویی انتقادی با این نوع گفتمان سازی ها و برخی مخاطراتش داشت. مثلا در آنجا که ممکن است به طورعکس عملی تاریخ تمدن بزرگ ایرانی را دوپاره کند و مفاخر بزرگ ملی و فرهنگ عمیق ایران پس از اسلام را نادیده بگیرد و یا در خروجی سیاسی اش نتواند بین فرماسیون حکومتی دوران کورش با فرماسیون های کنونی که در جمهوریت و دموکراسی تعیین یافته است، نسبت برقرار کند. منشور حقوق بشر کورش که مدافع حقوق همه اقوام و مذهب است، نیز نمی تواند ضد هیچ قوم ایرانی و غیر ایرانی از جمله اعراب باشد.**

بخش و جهت دهنده را برای کاهش تعارضات نژاد پرستانه و تعصبات فرقه ای در جهت مطالباتی واقعی و بالاتر و والاتر ایفا کنند.

+ «نواندیشان دینی» که نگاهی انسانی و مردمی به دین دارند نیز می توانند در کشورهای مختلف همین رویکرد همسو کننده و تعدیل کننده تنش ها را داشته باشند. فراموش نمی کنیم که روزی مفتی زاده سنی در حسینیه ارشاد مستمع شریعتی شیعی بود و نقطه نظرات مشترک را در کردستان تبلیغ می کرد و پی می گرفت.

+ مهم ترین عامل تنش زا و مانع پیگیری رویکرد مبتنی بر احترام و منافع ملی که در بالا ترسیم شد، بی خردی و جاه طلبی های فردی و فرقه ای قدرتمداران در منطقه به خصوص از سوی ایران و عربستان است. این رویکردها باید از سو همه دلسوزان وطن دوست با صراحت و شهامت و با آگاهی رسانی مستمر نقد و اصلاح شود. روشنگری در مورد حیلہ گری ها و عوامفریبی ها (با دستاویز قرار دادن عوامل تحریک کننده ای چون مذهب و زبان و نژاد و ...) که از سوی هر یک از طرفین مورد بهره برداری قرار می گیرد، کاری سخت اما بسیار ضروری است.

**دکترین شیعی گرای در ایران خلاف منافع ملی ایرانیان است**

از منظر یک ایرانی اما باید با هر گونه جاه طلبی ها و بی خردی های حاکمان در دکترین های امنیتی جریان نظامی امنیتی مبتنی بر حرکت به سمت ام القرای جهان اسلام و اینک پس از به بن بست رسیدن آن بلند پروازی؛ بلند کردن پرچم ام القرای شیعی و نماینده و قدرت حامی شیعیان جهان! شدن حکومت ایران مقابله کرد. روشنگری و تحلیل نمود و به طرق مختلف سعی در تعدیل و توقف این ارابه ضد منافع ملی داشت. روزی مهندس سحابی در حسینیه ارشاد در مراسم بزرگداشت پدرش گفت نه مذهب و نه زبان اینک نمی تواند محور همبستگی و منافع ملی باشد . وی تاکید کرد «ایران» و رشد و آزادی و آبادی و سربلندی آن است که اینک می تواند محور وحدت و همسویی همه ایرانیان از طیف ها و جناح های مختلف سیاسی و فکری و اعتقادی و ... باشد.

در دیگر مباحث مرتبط با دکترین های امنیت ملی در باره زبانبار بودن فرقه گرای در حکومت ایران به حد کافی بحث شده است. شیعی گری در منطقه ای که توسط همسایگان سنی احاطه شده است جز یک بلند پروازی و جاه طلبی بلاهت آمیز (و گاه حتی مشکوک،

توسط محافل راست افراطی بیش از پیش دامن زده می شود از این نقاط درد (و درمان) مشترک است. این امر به خصوص برای مهاجران و تبعیدیان هر دو طیف ایرانی و عرب در غرب مشهودترو ملموس تر است.

+ اشتراکات اقتصادی در عرصه های مختلف به خصوص حوزه نفت (در اوپک) که نقش بسیار بنیادی در اقتصاد همه این کشورها دارد، نیز می تواند یک عامل بسیار مهم و اساسی در کاهش تنش بین دول منطقه و افزایش ائتلاف و اتحاد و همسویی باشد.

+ با تعدیل و غلبه دادن اشتراکات بر افتراقات و در پیش گیری استراتژی «احترام متقابل و منافع ملی»، دول مختلف منطقه حتی می توانند به یکدیگر بناب به مزیت های اقتصادی شان، به صورت یک بازار مشترک بنگرند و در هم تنیدگی منافع اقتصادی نیز می تواند خود عاملی برای کاهش تنش ها و غلبه همسویی ها باشد.

+ «روشنفکران» منطقه می توانند نقش مهمی در تعدیل و اصلاح تنش های منطقه ای از جمله بین ایرانیان و اعراب ایفا کنند. اگر روزی مبارزه برای عدالت و نفی استثمار و ارتجاع و امپریالیسم آنها را به هم پیوند می داد، امروزه مبارزه برای آزادی و دموکراسی و عدالت و حقوق بشر می تواند این رشته وصل کننده باشد و مانع رشد تنش های فرعی مذهبی و قومی و ... علیه این خواسته ها و مطالبات و آرمان ها عمل کند.

+ «جنبش های خاص» (و به تعبیر جامعه شناختی اش خرده جنبش های) مرتبط با زنان و زحمتکشان و محیط زیست و ... نیز در پیوند با جنبش های مشابه خود در دیگر کشورها می توانند همین نقش التیام

را ایران می دانسته است. همچنین داعش در تبلیغات رسمی اش مدعی است دو دشمن اصلی دارد: صفویان و صلیبیان. اما بیشتر از هر چیز به نفرت علیه شیعیان رافضی! دامن می زند. امروزه نیز اکثر کشورهای عربی در جبهه ای به رهبری عربستان علیه ایران متحد شده اند و بعضی حتی بر اتحاد مستقیم و غیرمستقیم شان با اسرائیل در این باره اشاره کرده اند. حکایت اسرائیل و منافع ملی ایران را باید در نوشته مستقلی مورد توجه قرار داد.

**رویکرد استراتژیک به نسبت ایران و جهان عرب: احترام متقابل و منافع ملی**

به هر روی در نسبت با اعراب؛ به نظر می رسد منافع ملی ایرانیان با همه طیف ها و گرایشات درونی این سرزمین اقتضا می کند که بدون در نظر گرفتن فراز و نشیب های «تاریخ»ی و پریدن آرزواندیشانه از روی این موانع و یا بدون بی اعتنائی به مولفه های مهم «هویت»ی ایران کنونی (از جمله هویت شیعی)؛ باید به منافع مشترک مردمان متنوع ساکن در این سرزمین اندیشید. بر این اساس نباید فراموش کرد که:

+ بخش مهمی از همسایگان ما و بسیاری از کشورهای منطقه پیرامونی مان عرب مسلمان اما سنی هستند.

+ اعراب ایرانی همچون همه ما و همه گروه های قومی- زبانی- مذهبی دیگری چون کرد و لر و ترک و بلوچ و ... بخشی از ساکنان این سرزمین هستند. جنوب و جنوب غربی ایران و به خصوص استان استراتژیک خوزستان در برگزیده این هموطنان است. هر گونه عرب ستیزی نژادپرستانه جدا از ابعاد منفی منطقه ای ضد همبستگی ملی داخلی نیز هست.

+ زخم های تاریخی در دوطرف ماجرای ایران و جهان عرب که به ناخودآگاه قومی هر یک تبدیل شده و گاه حتی در محافل ورزشی نیز خود می نماید از یکسو و تفاوت های مذهبی (شیعی/ سنی) و زبانی از سوی دیگر که گاه از سوی طرفداران افراطی هر یک شدیداً دامن زده می شود، مسائل و موانعی است که یک سیاست ورز ملی واقفگرا نمی تواند ساده اندیشانه بدان بنگرد. اما تجربه هایی چون دوره هاشمی و خاتمی نیز نمونه های موفق از کاهش و تعدیل این تعارضات تاریخی و ناخودآگاه های جمعی بر اساس روابط مثبت و مبتنی بر «احترام متقابل و منافع ملی» است.

+ برخی اشتراکات فرهنگی نیز اگر به درستی مدیریت شوند می توانند بر تفاهم ها تاکید کنند و بیفزایند و از تفاوت ها بکاهند. مانند اشتراکات مذهبی (اسلام) که گاه رقبا و دشمنان مشترک می تواند وحدت بخش باشد. پدیده اسلام هراسی که در سطح جهانی

**راهپیمایی اربعین از موقعی مورد توجه شدید تبلیغی قرار گرفت که روابط با عربستان دچار تنش شد. این حرکت توسط فرماندهان پشت و روی صحنه سپاه قدس حالت قدرت نمایی فرقه ای و شاخ و شانه کشیدن برای منطقه و جهان به خود گرفت. در نتیجه اینک این عمل هم در داخل عراق چند قومی - مذهبی که زخم داعش را هم بر خود دارد، تفرقه افکن است و هم در منطقه پیرامونی یعنی کشورهای عرب و سنی منطقه که اینک بنا به شرایط خاص کنونی (و به خصوص حضور نظامی ایران در سوریه و ...)، در اوج بدبینی قرار دارند، عملی کاملا خلاف منافع ملی ایرانیان محسوب می شود.**

معنای نادیده گرفتن نقش مخرب و منفی متقابل برخی کشورهای منطقه مثل عربستان نیست. اما این بازی و دومینوی وحشت و تحریک و تخریب و تعصب باید از جایی متوقف شود.

این راهپیمایی که در سالیان اخیر و به شکل عجیبی پس از اوج گرفتن رقابت های ایران و عربستان بدامن دامن زده می شود، تشدید و تداوم حرکت نابخردانه فرقه گرایانه جناح امنیتی نظامی حاکم بر ایران با اتکا به راس هرم سیاسی است که می رود پس از پرونده هایی چون تصرف سفارت آمریکا و تداوم جنگ پس از فتح خرمشهر و پرونده سراسر هزینه و ضد منافع ملی هسته ای به چهارمین پرونده زیانبار ملی تبدیل شود.

+++

ایران و جهان عرب علیرغم همه نیش و نوش های تاریخی شان اینک باید براساس اشتراکات عمل کنند و نه افتراقات. اشتراکات فرهنگی و رقبا و دشمنان مشترک و نیز منافع اقتصادی همسو به خصوص در عنصر اساسی نفت و محور قرار دادن احترام و منافع ملی و منطقه ای. اختلافات تاریخی و مذهبی و هویتی را باید به کتاب ها و کتابخانه ها سپرد و منافع مردم درگیر فقر و تعصب و جنگ و ویرانی و عقب ماندگی اقتصادی را اصل دانست. به جای هرز دادن منابع اقتصادی خود و طرف مقابل برای رقابت و جدال با یکدیگر و به جای بمباران مناطق تحت نفوذ (!!) دیگری و برجای ماندن سرزمینی سوخته و مردمی پریشان و افسرده با کینه هایی انباشته شده باید به رشد و توسعه اقتصادی یکدیگر یاری رساند و منافع مشترک را هدف گرفت. صلح و آرامش و دوستی و سازش تنها راه ممکن است. این راه سختی نیست اگر به جای نابخردان افرادی معقول و ملی از نردبان دموکراسی بالا بروند و اگر جامعه مدنی ایرانی با چشمانی باز و زبانی شجاع از منافع ملی مردمان زحمتکش و رنج دیده سرزمینش دفاع کند.

و تبعیض آمیز او رو به سردی و کدورت و نارضایتی پنهان گذاشت. اما در همین دوره نیز حکومت ایران کاری به این راهپیمایی نداشت.

**اشتراکات اقتصادی به خصوص حوزه نفت (در اوپک) که نقش بسیار بنیادی در اقتصاد همه این کشورها دارد، نیز می تواند یک عاملی بسیار اساسی در کاهش تنش بین دول منطقه و افزایش اتحاد و همسویی باشد.**

این راهپیمایی از موقعی مورد توجه شدید و پرچم تبلیغی در ایران قرار گرفت که روابط با عربستان دچار تنش و بن بست شد. این حرکت مذهبی در این دوران توسط حاکمان ایران و فرماندهان پشت و روی صحنه سپاه قدس حالت قدرت نمایی فرقه ای و شایخ و شانه کشیدن برای منطقه و جهان به خود گرفت. در نتیجه اینک این عمل هم در داخل عراق چند قومی - مذهبی که زخم داعش را هم بر خود دارد، تفرقه افکن است و هم در منطقه پیرامونی یعنی کشورهای عرب و سنی منطقه که اینک بنا به شرایط خاص کنونی (و به خصوص حضور نظامی ایران در سوریه و ...) در اوج بدبینی و تنش با حکومت ایران قرار دارند، عملی کاملا خلاف منافع ملی ایرانیان محسوب می شود. رابطه ایران با همسایگان را تحت الشعاع قرار می دهد و بر تئوری های آنها مبنی بر نقش مخرب ایران در منطقه مهر تایید می زند. این نحوه برخورد همچنین رابطه تعاملی ایران با شرایط بین المللی را نیز به سمتی تنش زا می برد و چهره ناهنجار و محرک ایران در مناقشات منطقه ای را پررنگ تر می کند. این تحلیل البته به

مثلا در حمله به سفارت خانه عربستان) و ضد منافع ملی نیست.

در این منظر است که رخدادهایی شبیه تجمع بزرگداشت کورش اگر به درستی مدیریت شود و جلوی شعارهای عقب مانده نژادپرستانه در آن گرفته شود، می تواند سمت و سویی جهت منافع ملی بیابد. جدا از هر نظرگاهی که در باره گفتمان سازی های باستان گرایانه داشته باشیم اما این گفتمان اگر با جامعه کنونی متکثر ایران پیوند بخورد و حقوق همه ایرانیان از جمله هموطنان عرب مان را در بر بگیرد می تواند با منافع ملی همراستا باشد. البته می توان گفتگوی انتقادی با این نوع گفتمان سازی ها و نادرستی های تاریخی و نیز برخی مخاطراتش داشت. مثلا در آنجا که ممکن است به طور سطحی و عکس العملی تاریخ تمدن بزرگ ایرانی را دوباره کند و مفاخر بزرگ ملی و فرهنگ عمیق ایران پس از اسلام را نادیده بگیرد و یا در خروجی سیاسی اش نتواند بین فرماسیون حکومتی دوران کورش ( که آن را نیز اسطوره ای می سازد) با فرماسیون های کنونی که در جمهوریت و دموکراسی تعین یافته است، نسبت برقرار کند. منشور حقوق بشر کورش که مدافع حقوق همه اقوام و مذهب است، نیز نمی تواند ضد هیچ قوم ایرانی و غیر ایرانی از جمله اعراب باشد و یا اینک بدون دموکراسی در شکل جمهوریت تعین امروزی بیاید.

اما راهپیمایی اربعین؛ در قالب یک حرکت صرفا مذهبی در زمان صدام نیز آزاد بود، علیرغم آنکه حرکت در خیابان ها برای سینه زنی و عزاداری ممنوع بود و صرفا باید در درون مساجد و حسینیه ها صورت می گرفت. و معمولا نیز به مانور مذهبی شیعیان در برابر ستیان تعبیر نمی شد و به تنش هم نمی انجامید. رابطه بین این دو فرقه مذهبی مسلمان نیز تابع قبض و بسط های زمانه بود. پس از سقوط صدام و در دوره نوری المالکی، این رابطه به علت برخورد بسته



# آتشی که هر روز شعله ورت می شود!

علی کشتگر



ارتش های از هم گسیخته ی ایرانیان را یکی پس از دیگری با توسل به کشتار و خونریزی هایی که دهها سال به درازا کشید سرکوب کردند. بنابراین تسلط اعراب و در پی آن تغییر تدریجی دین ایرانیان به زور شمشیر و سرکوب مهاجمان محقق شد.

فردریک انگلس که بخاطر علاقه به کندوکاو در تمدن پیش از اسلام ایران و افغانستان، زبان فارسی آموخته بود، در نامه مورخ ۶ ژوئن

۱۸۵۳ به مارکس می نویسد: در تمدن ساسانی راههای مواصلاتی امپراطوری از خلیج فارس تا دریای سیاه چنان امن بود که هیچ نمونه ای از راهزنی و غارتگری در این راهها دیده نمی شود در حالی که اعراب هنوز در قبایل بدوی می زیستند و در سرزمینهای زیر سلطه آنها راهزنی و غارت یک امر معمول بود. (نقل به معنی)

## مقاومت های فرهنگی و سیاسی ایران

پس از سقوط ساسانیان، ایرانیان طی یک مقاومت مستمر فرهنگی از زبان فارسی و سنن و شعائر باستانی پیش از اسلام خود پاسداری کردند و در بزنگاهها و فرصتهای متعدد تاریخی کوشیدند اسلامی سازگار با فرهنگ و زبان و تاریخ و حتی دین باستانی ایران برسازند.

قرائت های عارفانه (مولوی، سعدی و حافظ...) از اسلام، قرائت های انسانی و مصلحت جویانه فیلسوفان بزرگی همچون رازی، سهره وردی و ابوعلی سینا که متفکر نامدار اشعری امام محمد غزالی آنان را یکسره مرتد می خوانند، از یکسو و جنبش ها و شورشهایی که تا پیدایش دولت ساسانیان و پس از آن در چهارگوشه ایران ادامه داشت از سوی دیگر سرشار از مقاومت و تلاش های گسترده ایرانیان برای حفظ هویت فرهنگی و ملی خود در برابر سلطه خلفای عرب است. چه در دوره استیلای اعراب و چه در دوره های بعدی

حل و فصل منازعات فیما بین ایران و کشورهای عربی بویژه اعراب حوزه خلیج فارس و جانشین کردن صلح و همکاری به جای رقابت ها و دگرستیزی هایی که به جنگ های نیابتی میان ایران و برخی از کشورهای عربی انجامیده، بزرگترین چالشی است که هم اینک در برابر ایران و اعراب قد علم کرده است. منشاء این خصومت ها در کجاست؟ آیا راهی برای پایان دادن به آن و خاموش کردن شعله ای که می تواند همه فرصت های امروز و فردا را به دود و خاکستر تبدیل کند وجود دارد؟ یادداشت زیر تلاشی است برای جلب خوانندگان به تعمق و پاسخگویی به این پرسش.

## ایران و اعراب پیش از سقوط ساسانیان

رقابت و خصومت میان ایران و اعراب ریشه و پیشینه تاریخی دارد و از زمان حمله اعراب به ایران در دوره خلافت عمر تا به امروز به اشکال مختلف و در وجوه متفاوت (سیاسی و فرهنگی) ادامه داشته است.

از دوران امپراطوری هخامنشی تا زمان سقوط دودمان ساسانی به مدت حدود یک هزار سال بیشترین سرزمین های عربی حوزه خلیج فارس بجز در دوره هایی کوتاه جزو قلمرو امپراطوری ها، یا منطقه نفوذ ایران بوده اند. عراق امروز تا لحظه سقوط آخرین پادشاه ساسانی مرکز سیاسی و اقتصادی ساسانیان بود و آسورستان نام داشت که مهمترین شهر آن بغ داد (به زبان فارسی خداداد) نام گذاری شده بود.

دولت ساسانی که یکی از دو قدرت بزرگ جهان آن زمان بود، پیش از فروپاشی به خاطر سالها جنگ با رومیان و افزایش مالیات بر دهقانان با نارضایتی و شورشهای متعددی دست به گریبان بود و از درون به سختی فرسایش یافته بود. اعدام خسرو دوم در روز ۲۸ فوریه ۶۲۸ میلادی توسط ایرانیان شورشی کشور را در آشوب و هرج و مرج فرو برد و در پی آن شیرازه امور از دست یزدگرد سوم خارج شد. با این همه نخستین حمله اعراب به ایران در سال ۶۳۲ میلادی به سختی شکست خورد و از آن زمان به بعد سه سال طول کشید تا اعراب حمله دوم خود را که به پیروزی آنان در قادسیه انجامید سامان دهند. با شکست ایران در نبرد قادسیه مهاجمان عرب مقاومت های منطقه ای

که ایران گام به گام خود را از زیر یوغ خلفای بغداد رها می سازد، ایرانیان و خلفای عرب هرگز به هم اعتماد پیدا نکردند. سرنوشت هولناک ابومسلم خراسانی که نقش اصلی در انقراض بنی امیه و به قدرت رسیدن بنی عباس داشت، ظهور یعقوب لیث صفاری که دویست سال پس از سلطه اعراب بر ایران دوباره درفش کاویانی برافراشت و زبان فارسی را زبان رسمی اعلام کرد و خود را خلف پادشاه اسطوره ای ایران (جمشید) اعلام کرد و برای برانداختن حکومت عباسیان به عراق لشکر کشید، و یا قتل المعتمد بالله به دست سلطان مغول که به توصیه خواجه نصیرالدین طوسی صورت گرفت از نمونه های بارز خصومت و بی اعتمادی اعراب و ایرانیان نسبت به یکدیگر است. که می توان از زمان قتل عمر توسط یک اسیر ایرانی به نام فیروز (ابولوء لوء به زبان عربی) تا به امروز نمونه های فراوانی را برشمرد.

دولت سامانی نخستین دولت مستقل ایرانی است که پس از حمله اعراب بر قسمت اعظم ایران حکمرانی پیدا می کند. سامانیان هرچند با انقراض حکومت صفاریان که خواهان عظمت ایران پیش از اسلام و تجدید حیات ایران باستان بودند، بر ایران حاکم می شوند، اما آنها نیز همچون صفاریان خود را از نوادگان ساسانیان می دانستند و توجه ویژه ای به رونق زبان فارسی و فرهنگ و سنن باستانی ایرانیان داشتند. در زمان آنها بود که نخستین شاعر بزرگ فارسی زبان پس

**از دوران امپراطوری هخامنشی تا زمان سقوط دودمان ساسانی به مدت حدود یک هزار سال بیشترین سرزمین های عربی حوزه خلیج فارس بجز در دوره هایی کوتاه جزو قلمرو امپراطوری ها، یا منطقه نفوذ ایران بوده اند. عراق امروز تا لحظه سقوط آخرین پادشاه ساسانی مرکز سیاسی و اقتصادی ساسانیان بود و آسورستان نام داشت که مهمترین شهر آن بغ داد (به زبان فارسی خداداد) نام گذاری شده بود.**

از اسلام (رودکی) برای ترویج زبان فارسی از حمایت همه جانبه امیر سامانی برخوردار شد و دقیقی به فرمان امیر سامانی مامور گردآوری و به نظم درآوردن حماسه ها و داستانهایی پیش از اسلام ایرانیان شد. هرچند ترور دقیقی به وی فرصت انجام این ماموریت را نداد، اما کار بزرگ او توسط نابغه طوسی ادامه یافت.

برخی از مورخان دقیقی و فردوسی را پیرو دین زرتشت و برخی هم فردوسی را شیعه دانسته اند (مراجعه شود به ایرانیکا). شاهکار فردوسی (شاهنامه) قله رفیعی را نشان می دهد که نمی تواند از اعماق کویر تسلیم و انفعال قومی مغلوب بلکه قطعا از بلندای رشته کوههای مقاومت مردمی تسلیم ناپذیر و علاقمند به زبان و فرهنگ خود سربرآورده است. هرچند ایرانیان به تدریج با پذیرفتن دین جدید، خدا و شیطان اسلام را جانشین اهورمزدا و اهریمن دین زرتشت کردند، اما در گذر زمان کوشیدند قرائت خاص خود را از اسلام جانشین قرائت عربی و رسمی سازند، و شاید به همین دلیل هم بود که سرانجام در دوره شاه اسماعیل صفوی قرائت صوفیانه شیخ صفی الدین اردبیلی که از دیرباز در میان ایرانیان ریشه دوانده بود به مذهب رسمی امپراطوری صفوی تبدیل شد. در آن زمان امپراطوری عثمانی گسترش و نفوذ بی سابقه ای در جهان پیدا کرده بود و در صدد آن بود که همه کشورهای مسلمان را تحت نفوذ خود درآورد. اما اختلاف مذهبی دولت شیعه مذهب ایران با امپراطوری سنی مذهب عثمانی به صوفیان فرصت می داد تا مردم تحت قلمرو خود را علیه تهاجم عثمانی متحد کنند.

#### اسلام ایرانی صوفیه

صفوی ها با درآمیختن عرق ملی ایرانیان و ایدئولوژی شیعی، دولتی نیرومند بر ساختند که نه فقط به مدت بیش از ۲۳۰ سال در برابر توسعه و تهاجم امپراطوری عثمانی ایستادگی کرد، بلکه در اتحاد با دولت های مسیحی اروپا و توسل به جنگهای طولانی علیه دولت عثمانی موجب فرسایش تدریجی آن و نخستین شکستهای تاریخی آن در غرب اروپا شدند آن. این جنگهای خونین میان دو امپراطوری سنی و شیعه حکایت تراژدی های تاریخی هولناکی است که طی آن دهها هزار مسلمان به دست یکدیگر در عراق امروزی و در جنوب و غرب ایران و کشورهای ماوراء قفقاز کشته شدند. در این جنگها بارها بغداد و بخش های مهمی از

سرزمین های عربی میان این دو قدرت رقیب دست به دست شد و هربار طرف پیروز کوشید ایدئولوژی مذهبی خود را به مردم مناطق جنگ زده این سرزمین ها تحمیل کند. این جنگها در دوران نادرشاه، لطفعلی خان زند و نخستین پادشاهان قاجار یعنی تا حدود نیم قرن پیش از اضمحلال امپراطوری عثمانی و پدید آمدن مرزها و دولت های نوپا در کشورهای عربی حوزه خلیج فارس ادامه داشت. کشوری که پس از سقوط امپراطوری عثمانی در شبه جزیره عربستان متولد شدند، حاصل توافق و تقسیم این سرزمینها میان فاتحان بریتانیایی و فرانسوی هستند. از آنجا که این کشورهای نوپیدار در اوایل سده بیستم پدید آمده اند، مناسبات آنها با ایران نیز به عنوان دولتهای جدید صرفنظر از روابط قدیمی ایران با جهان عرب امری معاصر است.

در اکثر سرزمین های شیعه نشین این مناطق، می توان رد پای سلطه یا نفوذ ایران بویژه از دوران صفویه به بعد را مشاهده کرد. رقابت ها و جنگ های ملی و مذهبی گذشته طبعاً در روانشناسی و قضاوت های دو طرف تاثیرات منفی به جای گذاشته، اما این ها فقط یک وجه از مناسبات ایران و اعراب را نشان می دهند. جنبه مهم دیگر این تاریخ درهم آمیختگی فرهنگی و زبانی و قومی ایران و اعراب و تاثیرپذیری های همه جانبه دو طرف از یکدیگر در طول سده های گذشته است. چنان که امروز مذهب، زبان و فرهنگ ایرانیان با آنچه در ایران باستان بود تفاوت های بنیادی دارد و با هیچ منطقی نمی شود نفوذ فرهنگ اسلامی و زبان عربی و آمیختگی های قومی دو طرف را انکار کرد.

در نخستین سده های پس از اسلام، ایران به لحاظ علمی و فرهنگی به پیشرفتهای شگرفی نایل آمد که در همه تاریخ ایران بی سابقه است. نجوم، ریاضیات، فلسفه، کلام، طب، فنون دیوانی و کشورداری و سایر علوم دیگر که خیام، خوارزمی، سهروردی، فارابی، رازی، ابوعلی سینا، خواجه نصیرالدین طوسی و امثال آنان از پیشگامان و بنیان گذاران جهانی آن به شمار می روند از ایران به جهان عرب و از آنجا به اروپا رفتند اما فراموش نکنیم که آثار همه این نوابغ به زبان علمی آن روزگار که عربی بود نگاشته شده است.

زبان شیرین مولوی، سعدی و حافظ نیز زبانی است که بدون جذب واژگان بی شمار عربی به مقام امروزی خود نمی رسید بدون این درآمیختگی زبانی، ما امروز نه اشعار زیبای مولوی و حافظ را داشتیم نه نثر زیبای سعدی و بیهقی.

یکی از معضلات جامعه امروز ایران آن است که به جای نگاه همه جانبه به مناسبات تاریخی و اثرات متقابل جوامع ایران و عرب در طول ۱۴۰۰ سال گذشته، نوعی یکجانبه نگری در میان ایرانیان در این زمینه شکل گرفته است، چنان که برخی که بر سرایش گرایش های نژادپرستانه ضد عربی درغلنیده اند، در آرزوی بازگرداندن ایران به دوران باستان و خالص کردن فرهنگ باستان و حتی باستانی کردن زبان فارسی با به دور ریختن واژه های عربی هستند و از طرف دیگر نگاه رسمی جمهوری اسلامی به فرهنگ و تاریخ ایران باستان و مقاومت های فرهنگی ایرانیان پس از حمله اعراب به ایران نگاهی تحقیرآمیز است. تا حدی که برخی از کاربه دستان و سخنگویان نظام حاکم خصومت خود را نسبت به مذهب، سنن باستانی و مفاخر فرهنگی ایرانیان و زنده کنندگان زبان فارسی پنهان نمی کنند. و چه بسا اگر ترس از واکنش مردم نبود عید نوروز

#### پروژه های نظامی و سیاسی

**مداخله گرانه جمهوری اسلامی که هدف**

**آن تسلط و استقرار هژمونی بویژه در**

**سرزمین های شیعه نشین عربی است**

**از بدو انقلاب تا به امروز منشاء اصلی**

**تخریب مناسبات ایران و همسایگان**

**عرب آن بوده است. از سوی دیگر**

**واکنش های تند عربستان و متحدان**

**آن در حمایت از جریانات بنیادگرای**

**سنی آتش جنگهای نیابتی موجود در**

**کشورهای عراق، سوریه، یمن و لبنان و**

**بحرین را لحظه به لحظه در سالهای اخیر**

**شعله ورتر ساخته است.**

در زمان آخرین پادشاه ایران بار سنگین جنگ نیابتی میان ایران و عراق را کردها بر دوش می کشیدند. در عمان و یمن نیز ایران فعالانه با شورشهایی که مورد حمایت اتحاد شوروی و متحدان عرب او بویژه مصر بود، مقابله می کرد. متحد فرامنطقه ای ایران، آمریکا بود، در حالی که مصر و عراق متحد اتحاد شوروی بودند. ایران به طور دو فاکتو اسرائیل را به رسمیت می شناخت و با آن همکاری های دوستانه سیاسی و اقتصادی داشت. ناسیونالیستهای عرب به رهبری عبدالناصر و حکومت

همکاری این کشورها آنان را به سمت ایران هراسی و اتحاد با همه مخالفان جمهوری اسلامی هل داده است. چگونه می توان به این دیوانگی های آتش افروزانه که هر روز سرعت و شدت بیشتری می گیرد و می رود تا همه منطقه را به خون و خاکستر تبدیل کند، مهار زد؟

به حاکمان کنونی ایران، عربستان، سوریه و شیخ نشین ها و فرماندهان تحت فرمان آنان نمی توان امید بست. از پند و اندرز هم کاری ساخته نیست. به آنچه جامعه جهانی خوانده می شود و در متن آن سران قدرت های بزرگ بین المللی یکه تازی و رقابت می کنند نیز نمی شود اعتماد کرد.

**در نخستین سده های پس از اسلام، ایران به لحاظ علمی و فرهنگی به پیشرفتهای شگرفی نایل آمد که در همه تاریخ ایران بی سابقه است. نجوم، ریاضیات، فلسفه، کلام، طب، فنون دیوانی و کشورداری و سایر علوم دیگر که خیام، خوارزمی، سهروردی، فارابی، رازی، ابوعلی سینا، خواجه نصیرالدین طوسی و امثال آنان از پیشگامان و بنیان گذاران جهانی آن به شمار می روند از ایران به جهان عرب و از آنجا به اروپا رفتند اما فراموش نکنیم که آثار همه این نوابغ به زبان علمی آن روزگار که عربی بود نگاشته شده است.**

روند، نه فقط همه کشورهای درگیر به ویرانه تبدیل می شوند، بلکه زخمهای عمیقی که برجای می گذارند و دیوارهای سنگی بی اعتمادی و بدبینی ای که بر سر آمده بی اعتمادی های دیرینه گذشته ایجاد می کنند، سالیان سال در برابر تلاش های صلح جویانه مقاومت خواهند کرد. در این زمینه کافی است به این حقیقت توجه کنیم که در نخستین سالهای انقلاب ایران مردمان کشورهای عربی به جمهوری اسلامی علاقه ویژه ای پیدا کردند، اما پس از جنگهای فاجعه بار سوریه همان مردمان نسبت به رژیم ایران و حتی مردم ایران دیدی خصمانه پیدا کرده اند که به این آسانی ها از بین نخواهد رفت.

بعث عراق خوزستان ایران را یک سرزمین عربی می دانستند و خلیج فارس که نام آن تاریخی چند هزار ساله دارد را خلیج عربی نام گذاشتند و ایران و عراق بر سر حق ایران در شط العرب تا آستانه جنگ جلو رفتند. با این همه ایران در زمان رژیم پیشین مناسبات دوستانه ای با کشورهای نوبنیاد عربستان سعودی، اردن و برخی از امیرنشین های خلیج فارس برقرار کرده بود. تجربه مناسبات ایران پیش از انقلاب با کشورهای نوبی حوزه خلیج فارس و سایر کشورهای عربی مثلا الجزایر و مصر (دوران انورسادات) گواه بر آن اند که اولاً ایران و کشورهای عرب می توانند رقابت ها و اختلافات خود را بر اساس مناسبات دیپلماتیک و با نگرش مصالحه و همکاری های متقابل مدیریت کنند و ثانیاً آن که تنها راه تنش زدایی و استقرار صلح دائمی میان طرفین احترام به استقلال و مرزهای به رسمیت شناخته این کشورها، توسل به دیپلماسی برای حل اختلافات و روی آوردن به همکاری های اقتصادی و سیاسی منطقه ای به منظور تامین منافع همگانی مردم منطقه و استحکام مناسبات صلح آمیز متقابل است. دیپلماسی منطقه ای رژیم پیشین در این زمینه موفق بود بطوری که بر اساس آن توانست هم با امضای قرارداد الجزایر اختلافات مرزی ایران و عراق را حل و فصل کند. و هم از منافع و مرزهای زمینی و آبی ایران پاسداری کند.

**مناسبات ایران و اعراب پس از انقلاب**

پس از انقلاب، صدام حسین فرصت را برای حمله به ایران و زنده کردن ادعاهای بی پایه ی اعراب در مورد خوزستان و شط العرب، غنیمت شمرد. در آن جنگ تقریباً همه کشورهای عربی حوزه خلیج فارس (منهای عمان) و همه کشورهای عربی خاورمیانه بجز سوریه از عراق و ادعاهای آن پشتیبانی کردند. و با وجود اختلافاتی که با رژیم صدام داشتند، از هیچ گونه حمایت مالی و سیاسی آن در جریان جنگ خودداری نکردند. با سقوط صدام رقابت و کشمکش میان ایران و کشورهای عربی سنی مذهب برای گسترش حوزه نفوذ خود در عراق به جنگ های نیابتی فراروئید. آتش این جنگهای نیابتی به عراق محدود نماند و با شدت و سرعت به کشورهای سوریه، لبنان، یمن و بحرین نیز سرایت کرد.

رقابت و خصومت مذهبی میان جمهوری اسلامی و حکومتهای حوزه جنوبی خلیج فارس به رهبری عربستان سعودی منشاء اصلی ادامه بحران کنونی و گسترش شعله جنگ در کشورهای همسایه ایران و عربستان است.

این جنگ ها که امنیت و آینده همه کشورهای منطقه از جمله ایران و عربستان را به مخاطره انداخته اگر ادامه یابند، ظرفیت آن را دارند که سایر کشورها از جمله ایران و عربستان را نیز به سرنوشت سوریه دچار سازند. بویژه آن که قدرت های بزرگ فرامنطقه ای نیز در طمع گسترش نفوذ خود و چنگ اندازی و تقسیم ذخایر غنی نفت و گاز و موقعیت های ژئوپولی تیک این کشورها بطور مستقیم و غیر مستقیم در این جنگ ها درگیر شده و کل منطقه را به حوزه اصلی رقابت ها و جنگهای نیابتی میان خود تبدیل کرده اند. چنان که می توان گفت منطقه ای که ایران، کشورهای حوزه خلیج فارس و سوریه و عراق و لبنان را در بر می گیرد به کانون بحران های بین المللی و کانون ستیز قدرت های بزرگ تبدیل شده است.

هر عقل سلیمی تشخیص می دهد که همه طرفهای منطقه ای این جنگ های خونین، بازنده اند. نه فقط ثروتها و فرصتهای همه طرفهای این جنگ ها برباد می

شوربختانه به مردم کشورهایی چون عربستان و امیرنشین های متحد آن نیز که در جریان بالا گرفتن جنگ های شیعه و سنی، بیش از پیش احساسات ضد ایرانی پیدا کرده اند نیز نمی توان امید چندانی داشت. تنها کشوری که آستان تحولات دمکراتیک در آینده است، ایران است. من مهمترین عامل امید بخش که ظرفیت تغییر شرایط و پایان دادن به مسابقه دیوانه وار جنگ جویان دو سوی این آتش افروزی خانه برانداز را دارد، جنبش ملی آزادیخواهانه ایرانیان می دانم همان جنبشی که پس از کودتای انتخاباتی ۸۸ سربرآورد و به شدت سرکوب شد و فعلاً در کمین فرصت های آینده نشسته است. البته این جنبش به دلایلی که در صفحات پیش به آن اشاره شد و نیز بخاطر یکی شدن معنای جمهوری اسلامی و عرب در ذهن بخش بزرگی از عناصر تشکیل دهنده آن تا حدی اسیر احساسات ضد عربی است. اما موتور محرکه آن مطالبات آزادیخواهانه و عدالت جویانه است. اگر هم در میان ایرانیان گاهی شعارهای ضد عربی که قطعاً نژاد پرستانه و محکوم است مشاهده می کنیم باید ریشه آن را نه در جنبش دموکراسی خواهانه و ملی ایرانیان بلکه در عقده گشایی لحظه ای بخشی از مردم از حاکمان جمهوری اسلامی جستجو کنیم. مردم، خصوصت سختگویان و سردستان سرکوبگر حکومت مذهبی را با مفاخر فرهنگی و تاریخی ایران و مهمتر از آن با مطالبات مبرم کنونی خود می بینند و در واکنش پرخاشگرانه نسبت به آن شعارهای احساساتی و نادرست سر می دهند و گرنه کورشی که به مدارا با همه ادیان و نژادها شهره است و حرمت و عظمت او هم به همین خاطر است نمی تواند در خدمت تعصبات دینی و نژادی قرار گیرد. رشد و گسترش جامعه مدنی و جنبش دموکراسی خواهانه و عدالت جویانه ایرانیان تنها عاملی است که می تواند حاکمان جمهوری اسلامی را در برابر مطالبات مردم به عقب نشینی وادار و بر سیاستهای نظامی گریانه و مداخله جویانه جمهوری اسلامی مهار بزند و شعله های آتشی که می تواند همه منطقه از جمله ایران را در خود بسوزاند خاموش کند.

**نقش جمهوری اسلامی در بحران منطقه**  
 پروژه های نظامی و سیاسی مداخله گرانه جمهوری اسلامی که هدف آن تسلط و توسعه ایدئولوژی و هژمونی حکومت ولایت فقیه بویژه در سرزمین های شیعه نشین عربی است از بدو انقلاب تا به امروز منشاء اصلی تخریب مناسبات ایران و همسایگان عرب آن بوده است. از سوی دیگر واکنش های تند عربستان و متحدان آن در حمایت از جریانات بنیادگرای سنی آتش جنگهای نیابتی موجود در کشورهای عراق، سوریه، یمن و لبنان و بحرین را لحظه به لحظه در سالهای اخیر شعله و رتر ساخته است. این کشمکش ها و جنگهای داخلی علاوه بر نابود کردن ثروتها و فرصت های ایران و اعراب، صلح و ثبات را در جهان به مخاطره انداخته و خاورمیانه را به بستر نشوونمای ایدئولوژی های بنیادگرای مذهبی و ناسیونالیستی خطرناک تبدیل کرده است. درست است که حمله آمریکا به عراق سرآغاز تیره بختی ها و برادرکشی های عراق و سوریه است، اما نمی توان انکار کرد که تلاش های جمهوری اسلامی برای مداخله و صدور انقلاب در برانگیختن احساسات و واکنش های دفاعی سنی مذهب و رشد داعش نقش تعیین کننده ای داشته است. و طبعاً اگر حمایت های اولیه عربستان و ترکیه از داعش نبود گسترش سریع نفوذ این جریان در عراق و سوریه غیرممکن بود.

نباید فراموش کرد که درگیری حکومتهای عربی حوزه خلیج فارس در جنگهای نیابتی منطقه در بدو امر برخلاف جمهوری اسلامی نه با انگیزه های ایدئولوژیک بلکه نوعی واکنش دفاعی در برابر تهاجم سیاسی-نظامی جمهوری اسلامی علیه موجودیت آنها بود. اما با بالا گرفتن این جنگها اعراب نیز به ایدئولوژی های جهادی و تکفیری وهابی و سلفی میدان دادند. در حال حاضر عربستان و امیرنشین های خلیج فارس همه ظرفیت های مالی و سیاسی خود را علیه جمهوری اسلامی به کار انداخته اند و پنهان نمی کنند که برای مقابله با پروژه های توسعه طلبانه جمهوری اسلامی نه فقط با آمریکا بلکه با اسرائیل نیز همراهی می کنند. چنان که می توان گفت جمهوری اسلامی به جای جلب

# نسبت صلح جهانی و رابطه ایران با جهان عرب

سپیده کلانتریان



روابط ایران با کشورهای عربی - که امروزه شامل ۲۲ کشور در جهان هستند و بالغ بر ۴۲۰ میلیون جمعیت دارند- به شهادت تاریخ معاصر، افت و خیزهای فراوان داشته که البته ریشه برخی تاریخی است ولی معضلات و تنش های مختلف میان ایران و چند کشور عربی به سرکردگی عربستان سعودی، در چندسال اخیر شدت یافته اند.

از یک سو، در پی جنگ های داخلی سوریه و یمن، شاهد بروز جنگ های نیابتی هستیم که عربستان و ایران در پشت صحنه جنگ، حضوری قوی و جدی دارند و از سوی دیگر شاهد تولد و زیست هیولای داعش در منطقه ایم که معضلات ناشی از آن جنبه های فرامرزی، فرا منطقه ای و جهانی یافته است و در مواجهه با این بحران نیز عربستان و ایران در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند؛ ایران با دلایل خود درصدمه مقدم مبارزه با داعش ایستاده است و عربستان نیمه پنهان- نیمه آشکار، در صف حامیان و یاری کنندگان داعش. ردپای این تنش ها را می توان در ابعاد و زمینه های مختلف مشاهده کرد:

از موضوعات بغرنج و مهم مانند اختلافات عمیق ایران با عربستان بر سر حمایت های ایران از سوریه و دولت بشار و نیز اختلاف نظر شدید با عربستان بر سر حقوق حوثی های یمن گرفته تا بحث دامنه دار حمایت عربستان از داعش. همچنین تنش های دیگری که منبعث است از : موضوع قدرت و بنیه نظامی و دفاعی ایران، اختلافات مذهبی، کمک پنهان مالی عربستان به داعش، مساله بحران عراق و نیز حضور داعش در آن کشور، بحث دسترسی ایران به انرژی صلح آمیز هسته ای، اختلافات اقتصادی ناشی از یکه تازی عربستان در فروش نفت در زمان غیبت ایران به دلیل تحریم های بین المللی، موضوع جزایر سه گانه ایران در خلیج فارس، یارکشی سیاسی عربستان میان کشورهای عربی با نیت اتحاد بر علیه ایران، تبلیغات گسترده ایران و عربستان علیه یکدیگر و بکارگیری ادبیات خشونت آمیز در اظهارات سیاسی مسئولان دو کشور و حتی بروز اختلافات در موضوع حج و اعزام زائران ایرانی و بدرفتاری با آنان ...

اما اکثرا اخبار و نیز تحلیل ها خصوصا در مورد روابط ایران و اعراب - به عمد و یا سهو- طوری تنظیم و منتشر می شوند که گویی این موضوعات صرفا مربوط به منطقه خاورمیانه و چند کشور

خاص درگیر است و اگر معضل داعش و حملات این گروه تروریستی به پاریس و بلژیک و ... و تهدیدهای مکرر آنها و عدم امنیت حاصل از آن در غرب نبود، اوضاع عملا منطقه ای محسوب می شد و صرفا به صدور چند بیانیه دبیرکل سازمان ملل و قطعنامه های غیر الزام آور مجمع عمومی ختم می شد گو اینکه غیر از موضوع داعش، در خصوص سایر بحران ها نیز تا کنون همینطور عمل شده است.

مطابق آموزه های حقوق بین الملل در زیر مجموعه مربوط به صلح و امنیت بین المللی و مکانیسم های برقراری و حراست از آن، نه فقط بحران ها و جنگ های منطقه اعم از بحران فلسطین، وضعیت بغرنج افغانستان و جنگ داخلی در سوریه و عدم امنیت در عراق پس از حمله آمریکا و ... در صلح جهانی موثرند بلکه روابط میان ایران و جهان عرب نیز از منظر صلح و امنیت بین المللی از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است به نحوی که حسن ارتباط میان ایران و جهان عرب، ستونی از ستون های حفظ صلح در جهان کنونی است که خصوصا در چندسال اخیر صدمات زیادی متحمل شده و جامعه بین المللی جهت برقراری صلح نیازمند ترمیم این ستون و تقویت آن است. امری که به نظر می رسد مورد غفلت واقع شده و به نحو شایسته مورد توجه قرار نمی گیرد.

البته بهبود روابط ایران و اعراب یکی از ستون های صلح جهانی است؛ بنابراین برقراری امنیت و آرامش و ثبات در منطقه حساس خاورمیانه- که ایران از اصلی ترین و مهمترین کشورهای این منطقه و همسایه کشورهای عربی در غرب و جنوب خود است- شرط لازم (و نه البته کافی)، برقراری صلح جهانی است. در این مختصر به بررسی ادعای فوق و پاسخ به این سوال می پردازیم که آیا روابط میان ایران و جهان عرب در خور توجه ویژه جامعه جهانی و مراجع بین المللی جهت حفظ و تقویت صلح جهانی و ممانعت از نقض آن هست یا از اهمیت چندانی در این خصوص برخوردار نیست؟

## مفهوم صلح در قرن بیست و یکم

ارتباط بر مبنای همزیستی مسالمت آمیز، برقراری صلح و نظام مند ساختن روابط میان تابان جامعه بین المللی همواره - و حتی زمانی که جنگ، ابزار مشروع حل و فصل اختلافات بود - از قدیمی ترین اهداف و آرمان های بشر بوده است. صلح و امنیت، البته در اعصار مختلف مفهوم ثابتی نداشته و با گذشت زمان دچار تغییر و تحول شده است. به عنوان مثال در زمانی که روابط بین المللی متأثر از نظام وستفالیایی بود، نوعی نگاه نظامی بر تنظیم روابط بین المللی حاکم بود. در دوره تاریخی متأثر از نظام وستفالیایی، صلح و امنیت در روابط بین المللی به معنای نبود جنگ (negative



میان تهدیدات موجود در جهان، با برخی مقابله نمود و برخی دیگر را نادیده گرفت. زیرا تهدید یک کشور یا یک ملت و یا یک منطقه، تهدیدی علیه امنیت و آرامش همه جهانیان است.

وضعیت امروزین رابطه پرتنش و شکننده میان ایران و جهان عرب از مصادیق بارز سخنان دبیرکل اسبق سازمان ملل است.

**دیپلماسی پیشگیرانه (Preventive Diplomacy)**  
دیپلماسی پیشگیرانه یعنی استفاده از شیوه‌های دیپلماتیک برای پیشگیری از بروز اختلافات و مخاصمات مسلحانه و در صورت بروز مخاصمه، ممانعت از گسترش آن. علیرغم اینکه عناصر شاکله یک بحران یا اختلاف سیاسی دقیقاً قابل پیش‌بینی نیست، اما سازمان ملل می‌بایست نسبت به شرایط احتمالی ایجاد بحران، دقیق و حساس باشد و با برنامه‌ریزی موثر از وقوع بحران جلوگیری کند. در واقع، دیپلماسی

خود آشکار است ولی در اینجا نکته مهم، موضوع تغییر رویه شورای امنیت در شناسایی برخی بحران‌ها به عنوان تهدید بر علیه صلح و امنیت بین‌المللی و یا نقض صلح است که تا قبل از پایان جنگ سرد در زمره تهدید یا نقض صلح قرار نمی‌گرفتند.

### تهدیدات صلح جهانی

شناسایی و دسته‌بندی تهدیدات بر علیه صلح جهانی و آگاهی از موانع احتمالی برقراری صلح، موجب عملکرد جامعه بین‌المللی جهت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی می‌شود. این منطق در خاورمیانه و در

peace) از یکسو و همزمان رعایت اصل حق حاکمیت مطلق، برابری حاکمیت دولتها، رعایت مصونیت کشورها و نمایندگان آنان، احترام به تمامیت ارضی کشورها، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر و حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات تلقی می‌شد.

امروزه اگرچه برخی از آن اصول مانند برابری حاکمیت دولتها از مهمترین اصول حقوق بین‌الملل و لازمه و مقوم حفظ صلح جهانی است ولیکن پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی سابق موجب تغییراتی در اصل حاکمیت دولتها و مفهوم حقوق بشر شد که

در نتیجه آن مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی منبعث از نظام وستفالیایی نیز متحول شد.

با پایان دهه نود میلادی و پایان جنگ سرد، ماهیت برخی تهدیدات علیه صلح نیز تغییر یافتند و از تهدیداتی با صرف ماهیت نظامی گسترده‌تر شده و به حوزه‌های دیگر از جمله بحران‌های ناشی از فقر و گرسنگی، تروریسم، قاچاق

و جرائم سازمان یافته، شیوع بیماری‌های مسری، مهاجرت‌های بی‌رویه، تخریب محیط زیست و نقض حقوق بشر نیز تسری یافته‌اند.

در واقع ما -به حق- با تفسیر موسعی از صلح مواجهیم که صلح را صرفاً در فقدان جنگ یا صلح سلبی (negative peace) معنا نمی‌کند، بلکه رعایت حقوق بنیادین بشر، حراست از محیط زیست، بهبود شرایط بهداشتی و سلامتی مردمان، آموزش و پرورش و ... (positive peace) ( صلح ایجابی) را نیز در زمره عناصر شاکله صلح جهانی محسوب می‌کند.

**اصطلاح دیپلماسی پیشگیرانه، اولین بار توسط داگ هامرشولد دبیرکل فقید سازمان ملل متحد در گزارشش در خصوص قضیه آفریقای جنوبی مطرح شد که در زمان خود جدی گرفته نشد. اما بعد از جنگ سرد، اعضای شورای امنیت طی اعلامیه‌ای از پطروس گالی، دبیرکل وقت سازمان ملل درخواست نمودند تا در این رابطه گزارشی دهد. وی نیز در گزارش خود در تعریفی کلی، دیپلماسی پیشگیرانه را مجموعه اقداماتی معرفی نمود که یا مانع از بروز اختلاف می‌شود و یا مانع از آن می‌شود که اختلافات موجود منجر به مخاصمه گردد و یا در صورت وقوع مخاصمه، مانع از گسترش درگیری‌ها شود.**

پیشگیرانه شناسایی بهنگام بحران‌ها و یافتن ریشه‌ها و علتها و مداخله سریع و زودهنگام برای مدیریت آنهاست.

اصطلاح دیپلماسی پیشگیرانه، اولین بار توسط داگ هامرشولد دبیرکل فقید سازمان ملل متحد در گزارشش در خصوص قضیه آفریقای جنوبی مطرح شد که در زمان خود جدی گرفته نشد. اما بعد از جنگ سرد، اعضای شورای امنیت طی اعلامیه‌ای از پطروس گالی، دبیرکل وقت سازمان ملل درخواست نمودند تا در این رابطه گزارشی دهد. وی نیز در گزارش خود در تعریفی کلی، دیپلماسی پیشگیرانه را مجموعه اقداماتی معرفی نمود که یا مانع از بروز اختلاف می‌شود و یا مانع از آن می‌شود که اختلافات موجود منجر به مخاصمه گردد و یا در صورت وقوع مخاصمه، مانع از گسترش درگیری‌ها شود.

از علل مهم توجه تئوریک به دیپلماسی پیشگیرانه، تجربه ناموفق سازمان ملل مبنی بر پرهزینه و کم‌نتیجه بودن مداخلات نظامی یا تحریم‌های اقتصادی و رسیدن به این نتیجه بود که پیشگیری از بروز اختلاف، اکثراً کم‌هزینه‌تر و نتایج آن ملموس‌تر است. البته در عمل شاهد به کارگیری دیپلماسی پیشگیرانه موفق توسط سازمان ملل و سایر نهادها و مراجع بین‌المللی نیستیم و این فقدان در بحران‌های خاورمیانه و اختلافات میان ایران اعراب نیز صدق می‌کند که در صورت عدم رسیدگی و توجه به موقع می‌تواند بحران را به مخاصمه تبدیل کند.

### بحران‌های بین‌المللی در روابط ایران و جهان عرب

با اطلاع اجمالی از مفهوم صلح در قرن بیست و یکم و تهدیدات آن از یک سو و توجه به ماهیت و اهمیت اختلافات میان ایران - به عنوان یکی از کشورهای مهم و قدرتمند در خاورمیانه - و برخی کشورهای عربی به رهبری عربستان سعودی از سوی دیگر، جای خالی دیپلماسی پیشگیرانه در مدیریت بحران‌های منطقه و تنش‌های خطرناک میان ایران ادامه در صفحه ۴۱

روابط میان ایران و جهان عرب نیز حاکم است. شناخت تهدیدات بر علیه صلح لرزان امروزی میان ایران و عربستان به طور عمده، و توجه جامعه بین‌المللی، دول قدرتمند جهان و نیز سازمان ملل متحد می‌تواند به ازبین بردن آنها و جلوگیری از فاجعه جنگی بزرگ در منطقه کمک نماید.

کوفی عنان ذیل گزارش هیأتی ۱۶ نفره‌ای که در سال ۲۰۰۳ مأمور بررسی عملکرد سازمان ملل متحد در طی شش دهه و شناسایی نقایص و کاستیهای آن، کرده بود، چنین نظر داد که در قرن ۲۱، تهدیدات

**بحران سوریه و یمن و حتی داعش با کاهش تنش میان ایران و اعراب راحت‌تر و سریع‌تر و به شیوه‌ای کم‌زبان‌تر پایان خواهد یافت. درغیر این صورت به جای خاتمه درگیری‌ها و خشونت‌ها در منطقه، شاهد شعله‌ورتر شدن زبان‌های جنگ و گسترش خونریزی و ناامنی به مناطق دیگر خواهیم بود که دامنه آن بیش از امروز دامن غرب را خواهد گرفت و صلح جهانی در ابعادی بسیار وسیع و گسترده نقض خواهد شد که خسارات و تلفات آن شاید فقط با جنگ‌های جهانی اول و دوم بتواند قابل مقایسه باشد.**

علیه صلح و امنیت بین‌المللی، صرفاً جنگ میان دولتها نیست، بلکه جنگ‌ها و خشونت‌های داخلی، جنایت‌های سازماندهی شده، تروریسم، تولید سلاح‌های کشتار جمعی، شیوع فقر و بیماری‌های مهلک و نیز معضلات زیست‌محیطی را هم در برمی‌گیرد.

وی همچنین اضافه نمود که کشورهای مختلف بر حسب وضعیت جغرافیایی، میزان ثروت و یا ویژگی‌های خاص خود، تصاویر و تصورات متفاوتی از تهدید بر علیه صلح دارند. به همین دلیل برخی مسائل را تهدید می‌دانند و برخی دیگر را تهدید تلقی نمی‌کنند و نهایتاً تنها به مقابله با اموری می‌پردازند که خود، آن را تهدید می‌پندارند. اما حقیقت آن است که نمی‌توان

بر اساس چنین تفسیری از صلح و امنیت بین‌المللی است که شورای امنیت که به موجب ماده ۲۵ منشور ملل متحد، رکن اصلی صالح جهت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و اقدام در این خصوص است، بعد از دهه نود میلادی و فروپاشی شوروی، با صدور قطعنامه‌هایی، برخی بحران‌ها و اختلافات بین‌المللی مانند جنگ داخلی فروپاشی یوگسلاوی، بحران‌های انسانی از جمله پاکسازی‌های قومی و تصفیه نژادی مانند بحران رواندا، تغییر نظام‌های سیاسی (هاییتی)، تروریسم (قضیه لاکربی) و نقض گسترده حقوق بشری را تهدید صلح و امنیت بین‌المللی تلقی و اعلام کرده است. هرچند ناتوانی شورای امنیت در انجام وظیفه

# منابع قدرت سیاسی در گفتمان فرقه گرایی

علی معموری



(۹۱۰)، سبط ابن جوزی (متوفی سده ۷)، گنجی شافعی (متوفی ۶۵۸ ق) ابن صباغ مالکی (متوفی ۸۵۵ ق) و محمد بن طولون (متوفی ۹۵۳) نمونه‌هایی از این جریان تاریخی هستند.

نمونه‌های مشابه این نوع جریان‌های دینی را می‌توان در جامعه معاصر عراق نیز مشاهده کرد. ازدواج‌های بین مذهبی در جامعه عراق تا پیش از ظهور اختلافات فرقه‌گرایی رواج بسیار داشت. فرزندان این نوع زوجها معمولاً با عقاید و گرایش‌های دینی مختلط رشد کرده و سلوک دینی آنها شکل‌های مختلفی از ترکیب باورها و رفتارهای شیعی و سنی بود. فرزندان گاه نام‌های غیر متداول در خانواده‌های تک مذهبی داشتند. مثلاً انتخاب نام عمر برای فرزندان این خانواده‌ها متداول و رایج است. تا هم اکنون می‌توان افراد سنی‌مذهب بسیاری را در مراقد شیعی دید که عبادات خود را به طریق مخصوص خود در این مراقد به جا آورده و برای صاحبان مراقد ابراز احترام و نیایش می‌کنند.

این مناطق خاکستری با ظهور جریان فرقه‌گرایی و بالا گرفتن تنش‌های آن رو به کاهش است. افراد در موقع بروز تنش‌های فرقه‌گرایی ناگزیر به انتخاب مسیر واحد و هم‌رنگ شدن با جماعت پیرامون خود می‌شوند. خطرهای امنیتی ناشی از جنگ فرقه‌ای، افراد را ناگزیر می‌کند که به یک فرقه مشخص جهت جلب حمایت اجتماعی و سیاسی بپیوندند. این امر به

تاریخی به شمار می‌رود. دیدگاه‌های هوادار ذاتی‌انگاری فرقه‌گرایی در دین اسلام از این پیش‌فرض غیر تاریخی رنج می‌برند.

سبک‌های تدین مسلمانی در تاریخ دراز و گسترده این دین از تنوع و اشکال گوناگونی برخوردار بوده و فرقه‌گرایی ذات مشترک و ثابت در همه آنها نبوده است. طیف وسیعی از الگوهای تدین، گرایش‌های فرقه‌گرایی نداشته و نوع فهم دینی در

آنها بر پایه ستیزه‌گری با نگاه‌های رقیب استوار نیست. از این رو شاهد پیدایش نگاه‌های دینی بین‌فرقه‌ای هستیم که حتی نامگذاری متمایزکننده مذهبی بر آنها آسان نیست. این نگاه‌ها همچون مناطقی خاکستری در نقشه تقسیمات مذهبی اسلام هستند که بین دو یا چند فرقه و در اثر تعاملات متقابل بین آنها شکل گرفته‌اند.

## مناطق خاکستری بین مذاهب

تنوع مذهبی در بین مسلمانان اختصاصی به مذاهب شناخته شده به اسم و رسم، و متمایز از یکدیگر نیست. بسیاری از گرایش‌های دینی در نقاط میانی مذاهب قرار داشته و تعلقات فرقه‌گرایانه به مذهب مشخصی ندارند. نمونه‌های متعددی از این نوع گرایش‌های دینی در گذشته وجود داشته است. برای مثال، گروهی که از آنها با عنوان سنیان دوازده امامی یاد می‌شود، حضور قدرتمندی در کشورهای ایران و عراق و دیگر مناطق جهان اسلام داشتند. آنان از لحاظ فقهی به یکی از مذاهب اهل سنت تعلق داشتند اما از جهت گرایش‌های معنوی، از ارادتی گاه در حد غلوآمیز و بیش از شیعیان غیرغالی نسبت به امامان شیعه نیز برخوردار بودند. حمدالله مستوفی (متوفی سده ۸)، فضل‌بن روزبهان بقلی (متوفی سده ۱۰)، جامی شاعر معروف (متوفی ۸۹۸)، ملاکاشفی (متوفی

جهان اسلام در سال‌های اخیر به طور وسیعی با موضوع فرقه‌گرایی درگیر شده است. اختلافات سنی و شیعی با ده‌ها شاخه‌بندی‌های فرعی‌اش و درگیری‌های مذهبی ناشی از آن به پدیده بارزی در نقاط مختلف جهان اسلام تبدیل شده است. بسیاری از تحلیل‌های متداول از این پدیده به لایه دینی موضوع تمرکز کرده و وضع جاری را ناشی از سابقه تاریخی اختلافات مذهبی در تاریخ اسلام می‌شمرند. این دسته از دیدگاه‌ها، فرقه‌گرایی را امری ذاتی و فرزند طبیعی دین اسلام تلقی می‌کنند. این نوشته در صدد نقد این دیدگاه است. فرقه‌گرایی در این متن یک گفتمان سیاسی تلقی شده که توسط جریان‌های متخاصم قدرت در منطقه ایجاد و ترویج شده است.

## نقد تقلیل‌گرایی دین به اختلافات مذهبی

نگاه ذات‌گرایانه به دین در جستجوی واقعیتی ثابت برای آن در مکان و زمان تاریخی مشخصی بوده و بر مبنای آن با امور دینی برخورد می‌کند. در شباهتی جالب توجه، بنیادگرایان اسلامی و منتقدان اسلام بر مبنای باور به ذات خوشونت‌بار ثابتی برای آن، هر دو در نوع نگاه به اسلام اشتراک نظر دارند. هر دو دسته، اسلام را واقعیتی ایستا در زمان و مکان مشخص شمرده و برای آن ذاتی ثابت تلقی کرده و سپس بسته به میل از پیش تعیین‌شده‌شان به هواداری یا معارضة با آن بر می‌خیزند.

این نگاه در تعارض با تطور تاریخی پدیده‌های انسانی و نسبیت هرمنوتیکی آنهاست. دین اسلام صرفاً به حوادث دوره ظهور پیامبرش محدود نشده و از انبساط تاریخی گسترده‌ای تا دوره معاصر برخوردار بوده و همچنان ذات پویای خود را دارد. در این فضای وسیع، تعداد غیر قابل‌شماری از فهم‌ها و تصورات و سبک‌های زندگی دینی پدید آمده که همه آنها نسبتی با اسلام داشته و بخشی از هویت متکثر و متنوع آن به شمار می‌روند.

هر گونه تلاش برای نسبت دادن ذاتیاتی به دین اسلام و شناخت جوهر و عرض این دین و تعیین حد و رسم منطقی برای آن به محدود ساختن ذات متنوع و متکثر تاریخی آن انجامیده و تصویری غیر

یک دست شدن افراد و انعدام تنوع مذهبی می‌انجامد.

### فرقه‌گرایی وسیله‌ای برای نفوذ سیاسی

جریان فرقه‌گرایی بیش از آن که امری دینی باشد، امری سیاسی و نوعی گفتمان قدرت است که در رقابت‌های سیاسی بین گروه‌های رقیب به کار گرفته می‌شود. جریان‌های سابق فرقه‌گرایی در تاریخ نیز به طور مستقیم متأثر از رقابت‌های سیاسی بوده‌اند. نزاع عثمانی - صفوی مثال بارزی از این امر است. عثمانی‌ها و صفوی‌ها هر دو از پیروان مذاهب صوفی بوده و هر دو خاندان سابقه دینی سنی‌مذهب داشته‌اند. اما اقتضائات نزاع سیاسی بر سر سرزمین‌های مورد اختلاف بین شان به ایجاد نزاع سنی و شیعی بین دو قدرت سیاسی منطقه انجامید.

روی آوردن به مدارس فقهی نیز از روی انگیزه‌های سیاسی و نیازهای نظام قدرت بوده است. عثمانی‌ها مذهب حنفی را برای اداره امور کشورشان برگزیدند؛ زیرا این مذهب بر خلاف معظم مذاهب سنی دیگر، شرط قریشی بودن را برای ادعای خلافت قائل نیست و به این ترتیب پادشاهان عثمانی امکان ادعای خلافت را یافتند. در مقابل، صفوی‌ها نیز مدت بسیار کوتاهی قبل از برپایی سلطنت شان به مذهب تشیع روی آورده تا امکان تقابل با عثمانی‌ها و بهره‌برداری از پتانسیل

بین شیعه و سنی به پا شد، اما از نخستین روزهای پیروزی‌اش زمینه تمرکز بر اختلافات مذهبی را پدید آورد. سبب اصلی آن در این ذات چالش‌برانگیز بنیادگرایی نهفته بود که از یک سو شعار اسلام اصیل در برابر اسلام‌های منحرف را مطرح می‌کرد و از سوی دیگر خواهان وحدت همه مسلمانان بود. بنابراین به طور طبیعی این پرسش از آغاز مطرح شد که اسلام اصیل کدام اسلام است؟

نخستین شعله اختلاف فرقه‌ای در مباحثات قانون اساسی شکل گرفت؛ آن جا که موضوع دین رسمی کشور مطرح شد. گروهی از فقیهان شیعه با اصرار موفق به درج عنوان مذهب حقه جعفری در قانون اساسی شدند. نتیجه آن به طور طبیعی اعتراض و نارضایتی شخصیت‌های سنی شرکت‌کننده در پیروزی انقلاب و تدوین قانون اساسی آن بود. این روند در ادامه عمر انقلاب اسلامی به شکل‌های مختلف دیگری ادامه یافته و صبغه شیعی مشخصی به نظام اسلامی هوادار وحدت اسلامی بخشید.

ممانعت از بنای مساجد اهل سنت در پایتخت، احیای مراسم فاطمیه و تولید فراورده‌های سینمایی شیعی با زاویه نگاه تقابلی با اهل سنت از نمونه‌های بارز این جریان است.

### بسیاری از گرایش‌های دینی در نقاط میانی مذاهب قرار داشته و تعلقات

فرقه‌گرایانه به مذهب مشخصی ندارند. برای مثال، گروهی که از آنها با عنوان

سنیان دوازده امامی یاد می‌شود، حضور قدرتمندی در کشورهای ایران و عراق و

دیگر مناطق جهان اسلام داشتند. آنان از لحاظ فقهی به یکی از مذاهب اهل سنت

تعلق داشتند اما از جهت گرایش‌های معنوی، از ارادتی‌گاه در حد غلوآمیز نسبت

به امامان شیعه نیز برخوردار بودند. حمدالله مستوفی، فضل‌بن روزبهان بقلی،

جامی شاعر معروف، ملاکاشفی، سبط ابن جوزی، گنجی شافعی ابن صباغ مالکی و

محمد بن طولون نمونه‌هایی از این جریان تاریخی هستند. ازدواج‌های بین مذهبی

در جامعه عراق تا پیش از ظهور اختلافات فرقه‌گرایی رواج بسیار داشت. فرزندان

این نوع زوجها معمولاً با عقاید و گرایش‌های دینی مختلط رشد کرده و سلوک

دینی آنها شکل‌های مختلفی از ترکیب باورها و رفتارهای شیعی و سنی بود.

مذهب در نزاع سیاسی با عثمانی‌ها را بیابند. نیاز آنان به فقیهان شیعی نیز از آن جهت بود که فقیهان به آنان مشروعیت دینی بخشیده و نظام حقوقی اداره کشور را برایشان مهیا می‌ساختند.

درگیری سنی - شیعی معاصر نیز کاملاً در فضای سیاسی و متأثر از نزاع قدرت شکل گرفت. تا چند دهه قبل، موضوع سنی و شیعی جایگاه چندانی در جوامع منطقه نداشت. شناسایی و تمایز این گروه از آن گروه دشوار بود و اختلافات مذهبی در خودآگاه افراد حضوری نداشت. ظهور بنیادگرایی اسلامی با انگیزه احیای اسلام و بیدارسازی هویت اسلامی و پالایش اسلام از انحرافات تاریخی و بازگشت به نسخه اصیل اسلام، سبب شد که موضوع دین در تعاملات سیاسی و اختلافات فرقه‌ای درون آن احیا شده و به عاملی اساسی در گفتمان قدرت نظام‌های حاکم منطقه بدل شود.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران نقطه عطف مهمی در شعله‌ور ساختن فرقه‌گرایی در منطقه بود. علی‌رغم آن که این انقلاب با شعار بیداری اسلامی و وحدت

مکه به توسعه تنش بین دو طرف انجامید. در مقابل عربستان نیز با حمایت از نسخه سنی بنیادگرایی اسلامی در نمونه‌هایی چون القاعده در زمان مقابله با شوروی‌ها در افغانستان و سپس گروه طالبان و در حال حاضر گروه‌های سنی معارض رژیم سوریه به ایجاد رقیبی سنی برای نظام شیعی ایران و دایره‌های نفوذش در منطقه گرایید.

ترویج فرقه‌گرایی از سوی دو رژیم ایران و عربستان به طور هدفمند و با هدف دست‌یابی به منابع قدرت بیشتر انجام گرفته است. هر یک با ایجاد و پشتیبانی از ده‌ها گروهک نظامی با تمایلات بنیادگرایانه شیعی یا سنی بسیار قوی به ایجاد و توسعه ماشین جنگ جاری در منطقه یاری رسانده‌اند. این امر نشانگر ماهیت سیاسی واضح فرقه‌گرایی و ابزار بودن آن در دست قدرتهای سیاسی منطقه برای دست‌یابی به نفوذ بیشتر است.

بنابراین فرقه‌گرایی در خود منابع غنی و نیرومندی برای دست‌یابی به قدرت سیاسی و توسعه آن در منطقه دارد. این گفتمان با بازخوانی تاریخ اسلام و بازسازی هویت دینی مسلمانان بر پایه اختلافات سیاسی جاری تلاش می‌کند که اختلافات سیاسی را ماهیتی دینی بخشیده و دارای پیشینه عمیق تاریخی تا دوره پیدایش این دین بشمرد و از این طریق به تقویت قدرت و نفوذ سیاسی گروه ایجادکننده آن بپردازد.

علی معموری، پژوهشگر مطالعات خاورمیانه، استاد دانشگاه سیدنی و سردبیر بخش عراق "المونیتور".

ادامه از صفحه ۴

اوج گیری اختلافات و تضادهای فرقه ای و غلیان جزمیت ها و تنفرهای مختلف و شعله های ویرانگر تخریبی آن و از بین رفتن سرمایه های اقتصادی و انسانی هستیم و زخمهایی عمیق بر روح و روان مردمان که دیرتر از هر ویرانی و زخم بر جسم ها التیام خواهد یافت.

مردم شوربخت برخی از کشورهای منطقه اینک میزبان جزمیت ها و جاه طلبی های منطقه ای و فرامنطقه ای شده اند، جنگ کشورهای پولدار در کشورهای فقیر! و با «کارگر نظامی» های کم مزد یا خشمگینان رگ گردن برون زده قربانی غلیان احساسات جزمی و فریب خورده ریا و تزویر.

این جنگ ویرانگر به رسانه‌ها نیز سرایت کرده است؛ رسانه‌هایی که هریک بخش‌هایی از واقعیت را به صورت گزینش شده‌ای برای مخاطب خود برجسته می‌کنند و از واقعیت پیچیده و چند بعدی، تصویری ساده و «حقیقت‌نما» ارائه می‌دهند.

این مجموعه پرسش و داغ و درد و راه حل جویی را در پرونده ای که به شرایط روز میهن مان نیز نزدیکی داشته باشد تحت عنوان «مناسبات ایران و جهان عرب» با برخی صاحب نظران و پژوهشگران در میان گذاشتیم. مقالاتی با نظرهاهایی متفاوت و نظرانی گاه متضاد حاصل این فراخوان بود. در تعارض بین نظرات قضاوت نهایی با شما خوانندگان فهیم و نکته سنج و حقیقت طلب خواهد بود. از همه عزیزانی که در این شماره همراهی مان کرده اند سپاسگزاریم.

شورای دبیران نشریه میهن

محمدجواد اکبرین، رضا علیجانی، علی کشتگر

و محسن یلفانی

در نقطه مقابل، پیروزی انقلاب ایران به چالشی جدی برای نظام‌های منطقه بدل شد و آنان را وادار به تولید گفتمان فرقه‌گرایانه رقیب و یا تغییر و تحول گفتمان‌های از پیش موجود، ساخت. عربستان سعودی از دهه‌ها پیش به ترویج سلفی‌گری به عنوان گفتمانی سیاسی برای رقابت سیاسی در منطقه اقدام ورزیده بود. اما سلفی‌گری تا پیش از انقلاب ایران، گفتمانی در تعارض با ایدئولوژی سکولار ناسیونالیسم عربی بود. رقیب عربستان سعودی در آن دوره نه شاه شیعی ایران، بلکه رئیس جمهور سکولار و ملی‌گرای مصر بود. از این رو گفتمان سیاسی سلفی‌گری رویکرد شیعه‌ستیزی بارزی همچون امروز نداشت.

رقابت سیاسی بین دو نظام ایران و سعودی به تدریج گسترش یافته و تشخیص فرقه‌گرایانه واضح تری یافت. انقلاب اسلامی ایران با صدور ایده اسلام‌گرایی و استکبارستیزی به حمایت از تغییر نظام‌های منطقه به شکل‌های مختلف بر آمد. حمایت مستقیم از نهضت‌های آزادی‌بخش در دهه شصت و هفتاد و ایجاد و ترویج ایده‌هایی چون راهپیمایی براهت از مشرکان در

# ایرانیان چه دشمنی تاریخی با اعراب دارند؟

علیرضامنفازاده



و، به عبارت بهتر، مفهومی بی‌پایه و ساختگی است. با نگاهی به تاریخ دو قرن اخیر ایران متوجه می‌شویم که عمر این مفهوم از نیمه دوم قرن نوزدهم فراتر نمی‌رود. آن را پس از نفوذ نخستین ایده‌های ناسیونالیستی در میان درس‌خوانده‌های ایرانی با تاریخ‌نویسی‌های عامیانه و سرهم بندی‌های نظری ساخته‌اند.

فردوسی بوده، حقیقت و افسانه را چنان به هم تافتند بودند که جدا کردن شان نیازمند پژوهشی گسترده و درازمدت بود و چنین کاری در قرن چهارم هجری ممکن نبود. وانگهی، در آن زمان چه نیازی به چنین پژوهشی داشتند؟ با این حال، به نظر نمی‌رسد آنچه در نسخه‌های گوناگون شاهنامه درباره اعراب آمده، همه را فردوسی یا ابومنصورالمعمری از خداینامک گرفته باشند. بسیاری از بیت‌هایی که در نكوهش و خوارداشت اعراب در بعضی نسخه‌های شاهنامه آمده، بیت‌هایی جعلی و من‌درآوردی‌اند و با توصیف‌های دیگر فردوسی سازگار نیستند. چگونه ممکن است «شه تازیان» در جایی از شاهنامه «کبک و تذرو و مرغ و بره» بخورد و برایش از «پشت گاو جوان» خورش بسازند، اما در جایی دیگر از آن کتاب «سوسمارخور» و «شیر شترخوار» باشد؟

البته فردوسی، چنان که رسم شاهنامه نویسی و شاهنامه سرایی بوده، نمی‌توانسته از سویی ایران را بستاند و از سوی دیگر ایران از جمله تازیان را بنوازد. با این حال، تا همین اوایل قرن گذشته مردمان گوناگون در قلمرو پهن‌آور امپراتوری شعر فارسی داستان‌های شاهنامه را از زبان نقالان در قهوه‌خانه‌ها می‌شنیدند و هرگز از سراینده آن آزرده نمی‌شدند. زیرا خویششان را با ترک و تازی و مازندرانی و به طور کلی با مردمانی که در آن کتاب با ایرانیان می‌جنگند،

از اوایل قرن هشتم میلادی (اوایل قرن سوم هجری) با ظهور نخستین حکومت‌های ایرانی، اعراب در سرزمین‌هایی که امروز به نام ایران و ماوراءالنهر می‌شناسیم دیگر کاره ای نبودند. از بغداد حکمرانی به این سرزمین‌ها نمی‌آمد و ایرانیان دیگر خراج‌گزار خلیفه نبودند. قبایل عرب، چه آن‌ها که پیش از سقوط ساسانیان در این سرزمین‌ها جایگیر شده بودند و چه آن‌هایی که پس از حمله اعراب آمده بودند، فرمان‌بردار حکومت‌های ایرانی شده بودند. در دوره‌هایی ایرانیان حتی بر بغداد و عراق نیز حکم می‌راندند. می‌توان گفت که با چیرگی خاندان‌های ترک بر ایران که از پایان قرن دهم میلادی آغاز شد و با گسست‌هایی چند نزدیک به ده قرن طول کشید، به ویژه با ظهور ادبیات عرفانی و گسترش آن، کم و بیش همه آنچه با آمدن اعراب بر ایرانیان رفته بود از یادها رفت و تنها گزارش‌های پراکنده‌ای از آن در برخی کتاب‌های تاریخی باقی ماند. بگذریم از اینکه نویسندگان آن کتاب‌ها، از بلاذری گرفته تا ابن اثیر و طبری و ثعلبی، نه از دیده‌ها و آزموده‌ها بلکه از شنیده‌های خود سخن گفته‌اند یا از سیرالملوک الفرس، ترجمه عربی خداینامک، رونویسی کرده‌اند.

می‌دانیم که در خداینامک که اساس و مرجع شاهنامه ابومنصوری و از رهگذر آن، مرجع شاهنامه

تیرگی روابط ایران با کشورهای عرب خلیج فارس به ویژه عربستان سعودی بی‌گمان نتیجه اوضاع و احوال کنونی منطقه و در درجه نخست برتری جویی منطقه ای رژیم سعودی از سویی و جمهوری اسلامی ایران از سوی دیگر است. اما گروه‌هایی از ایرانیان به ویژه در میان طبقه متوسط جامعه می‌کوشند علت اصلی آن را در گذشته‌های دور جست و جو کنند و از دشمنی دیرینه ایرانیان با اعراب سخن می‌گویند. با کمی درنگ در استدلال‌های این گروه‌ها متوجه می‌شویم که بیشتر آنان با جمهوری اسلامی مخالف‌اند و در گفتارها و نوشتارهایشان به اسلام نیز به عنوان دین عرب می‌تازند. در این میان، بعضی از رهبران جمهوری اسلامی رندانه می‌کوشند از این گرایش نیندیشیده سود جویند و گاه برای پیشبرد سیاست‌های خود بر طبل دشمنی به اصطلاح تاریخی میان ایرانیان و اعراب می‌کوبند. دشمنی تاریخی ایرانیان با اعراب، دشمنی خیالی

**هنگامی که در اوایل قرن گذشته سرآمدان فرهنگی و سیاسی کشور شاهنامه را اساس هویت ملی ایران قرار دادند و حتی آن را شناسنامه ملی ایرانیان خواندند، نگاه ایرانیان به ویژه تحصیل کرده‌های ایرانی به آن کتاب عوض شد. از آن زمان بود که بعضی از درس‌خوانده‌های ایرانی آن کتاب را سند تاریخی دشمنی ایرانیان با اعراب و دیگر گروه‌های قومی انگاشتند.**

هم‌بسته و هم‌هویت نمی‌پنداشتند. هنگامی که در اوایل قرن گذشته سرآمدان فرهنگی و سیاسی کشور شاهنامه را اساس هویت ملی ایران قرار دادند و حتی آن را شناسنامه ملی ایرانیان خواندند، نگاه ایرانیان به ویژه تحصیل کرده‌های ایرانی به آن کتاب عوض شد. از آن زمان بود که بعضی از درس‌خوانده‌های ایرانی آن کتاب را سند تاریخی دشمنی ایرانیان با اعراب و دیگر گروه‌های قومی انگاشتند.

پژوهشگرانی فردوسی را الهام‌یافته از جنبش شعوبی و خوارداشت تازیان را در شاهنامه او از آثار آن جنبش دانسته‌اند. حقیقت این است که فردوسی در شاهنامه نوعی هویت سلبی ایرانی ساخته است. ایرانیان در آن کتاب هویت‌شان را در ستیز با دیگران از جمله اعراب تعریف می‌کنند. این نوع هویت‌سازی در جهان باستان و سپس در دوره ای که قرون وسطی نام گرفته، معمول بوده است. یونانیان غیر یونانیان را «بربر» می‌نامیدند، زیرا هنگام سخن گفتن صدایی مانند «بربر» از دهانشان شنیده می‌شد. اعراب نیز مردم غیر عرب به ویژه ایرانیان را «عجم» یعنی الکن و کند زبان می‌خواندند، زیرا عربی نمی‌دانستند یا درست به آن سخن نمی‌گفتند.

در ایران پیش از اسلام نیز، چنان که در برخی منابع دوره اسلامی و بعضی کتیبه‌ها آمده است، گویا به غیر ایرانیان «انیران» یعنی «نه ایران» می‌گفتند. البته هنوز درست معلوم نیست چه کسانی در آن زمان خود را ایرانی می‌دانستند و با آگاهی به ایرانیت خود چه مردمانی را انیران می‌نامیدند. زیرا در قلمرو ساسانیان ده‌ها قوم با زبان‌ها، گویش‌ها و دین‌های گوناگون می‌زیستند. علم زبان‌شناسی وجود نداشت تا مانند امروز بتوانند خویشاوندی زبان‌های دور از هم را نشان بدهند و بر این اساس، سخن‌گویان به آن زبان‌ها را از نظر قومی هم‌بسته و خویشاوند بدانند. بنابراین، نمی‌توانیم به یقین بگوییم که در آن زمان مردمانی که به زبان‌های خویشاوند اما نامفهوم برای یکدیگر سخن می‌گفتند، همگی خود را از یک تیره و نژاد می‌پنداشتند. توجه به این نکته باریک برای فهم گذشته بسیار اهمیت دارد، زیرا همین نکته‌های به ظاهر پیش پا افتاده اند که سبب می‌شوند مورخ هنگام خواندن منابع و اسناد تاریخی به دام آنارکونیسم نیفتد و از فرا افتکندن ایده‌ها و احساس‌های امروزش به گذشته خودداری کند.

باری، می‌دانیم که واژه «ایران» تلفظ فارسی واژه پهلوی «آران» است. این واژه برای نخستین بار در سنگ‌نگاره اردشیر بابکان در نقش رستم ظاهر می‌شود. در آن سنگ‌نگاره بنیان‌گذار سلسله ساسانیان خود را «شاهنشاه آران» می‌خواند. پسر او، شاپور اول، نیز در سنگ‌نگاره ای در همان نقش رستم خود را «شاهنشاه آران و آتران» می‌نامد. بسیاری از ایران‌شناسان واژه «آر» را معادل «آریا» دانسته‌اند و گفته‌اند منظور از آران آریایی‌ها هستند. سنگ‌نگاره‌های اردشیر بابکان، شاپور اول و شاپور دوم را نخستین بار سیلوستر دوساسی، زبان‌شناس و شرق‌شناس فرانسوی در اواخر قرن هیجدهم به فرانسه ترجمه کرد. به عقیده او، در آن سنگ‌نگاره‌ها واژه ایران دلالت بر جغرافیا و مردمی خاص دارد. هر چند ایران‌شناسان دیگری در دو قرن گذشته تفسیر دوساسی را از واژه ایران رد کردند، اما دیدگاه او اکنون پذیرفته‌ترین دیدگاه در میان ایرانیان است. واژه ایران یکی از واژه‌های کلیدی تاریخ دور و دراز آن کشور است. درنگ در معنای آن برای خواندن درست منابع تاریخی و، به طور کلی، برای فهم گذشته

نه یک تفنن فکری بلکه کاری ضروری است. با این کار چه بسا بتوان پرتوی نیز بر گوشه‌های تاریک روابط تاریخی ایرانیان با اعراب افکند.

**دشمنی تاریخی ایرانیان با اعراب، دشمنی خیالی و، به عبارت بهتر، مفهومی بی‌پایه و ساختگی است. با نگاهی به تاریخ دو قرن اخیر ایران متوجه می‌شویم که عمر این مفهوم از نیمه دوم قرن نوزدهم فراتر نمی‌رود. آن را پس از نفوذ نخستین ایده‌های ناسیونالیستی در میان درس‌خوانده‌های ایرانی با تاریخ‌نویسی‌های عامیانه و سرهم بندی‌های نظری ساخته‌اند.**

سرجان ملکم، مورخ اسکاکنندی و نویسنده کتاب تاریخ پرشیا (که اکنون بهتر است بگوییم: تاریخ ایران)، در اوایل قرن نوزدهم میلادی برای مطمئن شدن از درستی ترجمه دوساسی، آن را نزد ملافیروز، مؤبد موبدان زرتشتیان هند، در بمبئی بُرد. می‌نویسد: ملافیروز، مؤبد دانشمند پارسیان در بمبئی، به من اطمینان داد که ترجمه دوساسی در کل درست است. اما این توضیح را نیز افزود که واژه انیران به معنای بی‌دینان است. «آر» واژه‌ای پهلوی است و معنای آن «مؤمن» است. «آران»، صورت جمع آن است. در پهلوی پیشوند «آ» و «آن» مانند یونانی و سانسکریت پیشوند نفی است. در نتیجه، «آران» یعنی بی‌دینان. به گفته او، شاه آران و آتران یعنی شاه مؤمنان و بی‌دینان یا شاه پرشیا و ملت‌های دیگر [۱]. مؤمنان زرتشتیان‌اند و بی‌دینان غیرزرتشتیان. فراموش نکنیم که تعبیر دینی ایران و انیران در شاهنامه نیز آمده است. بر پایه این تعبیر باید بپذیریم که واژه ایران سپس معنای قومی-زبانی و سرزمینی یافته است. و اما این نکته چه ربطی به موضوع این مقاله دارد؟

بنابراین، اگر توضیح موبد پارسیان هند را در اوایل قرن نوزدهم درباره واژه «ایران» بپذیریم، آن اعراب در آن زمان «ایرانی» به معنای اصیل کلمه شمرده می‌شدند. در حالی که پیروان دین‌ها و مذاهب دیگر مانند بودائیت، یهودیت، مسیحیت و دیگر سنن مذهبی جدا از بستگی‌های قومی-زبانی‌شان «انیران» به شمار می‌رفتند.

فهم این نکته نباید چندان دشوار باشد که در امپراتوری ساسانی مانند امپراتوری‌های کهن دیگر، عامه مردم را با بستگی‌های دینی‌شان مشخص می‌کردند. چنان که در امپراتوری عثمانی نیز ملت اسلام دربرگیرنده همه مسلمانان بود. بنابراین، معنای دینی دو واژه ایران و انیران در زمان ساسانیان به نظر پذیرفتنی‌تر از همه معنای دیگری می‌رسد که شرق‌شناسان در دو قرن گذشته به این دو واژه داده‌اند. واژه «ایران‌شهر» نیز که گفته‌اند در زمان ساسانیان به کشور ایران گفته می‌شده، گویا بی‌ارتباط با پرستش آیین زرتشت نبوده است. در مسالک والممالک آمده است که عراق عرب راه، که تخته‌گاه ساسانیان بود، دل ایران‌شهر می‌خواندند. نام کهن نیشابور نیز ایران‌شهر بوده است. از این نکته می‌گذریم، زیرا شرح و تفصیل آن از چارچوب تنگ این مقاله فراتر می‌رود.

باری، در زمان ساسانیان چندین طایفه عرب دیگر نیز در ایران جایگیر شده بودند. بعضی از آن‌ها در عین حال که فرمان‌گزار پادشاهان ساسانی بودند، خود نیز دستگاه حکمرانی داشتند. مانند لخمیان که بر حیره و نواحی آن (در جنوب عراق کنونی) فرمان می‌راندند و گویا یکی از وظایفشان مرزبانی و دور راندن قبایل عرب از قلمرو ساسانیان بود. با این حال، پادشاهان ساسانی گروه‌هایی از قبایل بزرگ عرب را در مناطق گرمسیر جنوب ایران مانند کرمان و توج یا توز (در فارس) و اهواز جای داده بودند. به نوشته طبری، شاپور ذوالاکتاف دسته‌هایی از بنو عبدالقیس، بنو تغلب و بنو بکرین وائل را در کرمان نشانده بود [۲].

پس از اسلام، در نخستین قرن‌های هجری کم‌تر شهر ایرانی می‌شد یافت که بخش عمده‌ای از مردمش عرب نباشند. یعقوبی، مورخ و جغرافی‌دان قرن سوم هجری، در «کتاب البلدان» چندین شهر بزرگ و مهم ایران را نام می‌برد و می‌گوید: «و اهلها اخلاط من العرب و العجم» (مردمش آمیزه‌ای از عرب و عجم‌اند). مانند سیروان و صیمره (در بلاد جبل و خوزستان)، حلوان

**می‌توان گفت که با چیرگی خاندان‌های ترک بر ایران که از پایان قرن دهم میلادی آغاز شد و با گسست‌هایی چند نزدیک به ده قرن طول کشید، به ویژه با ظهور ادبیات عرفانی و گسترش آن، کم و بیش همه آنچه با آمدن اعراب بر ایرانیان رفته بود از یادها رفت و تنها گزارش‌های پراکنده‌ای از آن در برخی کتاب‌های تاریخی باقی ماند.**

(در چند فرسنگی قصر شیرین) دینور، قزوین، نهاوند، ری، اصفهان، طوس، مرو، هرات، نیشابور و بخارا [۳]. به گفته او، در همه شهرهای خراسان گروه‌هایی از اعراب از مَضر و ربیع و دیگر تیره‌های یمن جایگیر شده بودند مگر در اَسروشته (در ماوراءالنهر) که مردمش عربان را به شهر راه نمی‌دادند تا آن که مردی از بنی شیبان به آنجا رفت و نشیمن گرفت و با زنی از ایشان ازدواج کرد [۴]. سندی در دست نیست که نشان دهد همه آن اعراب سپس شهرهای ایران را ترک کرده

بعضی از طایفه‌های عرب که در زمان ساسانیان در خوزستان و بحرین و پارس و کرمان می‌زیستند، به دین زرتشتی گرویده بودند، مانند طایفه «بنوالعم» که در دوشهر «نهرتیری» و «ماندر کبری» در خوزستان نشیمن داشتند و از بومیان آنجا به شمار می‌رفتند. گروه‌هایی از قبیله بزرگ بنی تمیم نیز به دین زرتشتی گرویده بودند. شکی نیست که آن اعراب آگاهی طایفه ای و قبیله ای نیرومندی داشتند، اما نمی‌توان گفت که به این سبب خود را از هم‌دینان‌شان جدا می‌کردند.

نادرشاه تا اوایل دوره پهلوی اول بر طیس و نواحی آن فرمان می‌راندند[۵]. در قرن گذشته بسیاری از ادیبان ایرانی گناه درآمیختگی بی‌حساب عربی و فارسی را یکسره به پای منشیان و نویسندگان به اصطلاح «عرب‌ماب» ایرانی نوشتند، اما فراموش کردند که یکی از علت‌های اصلی جا خوش کردن آن همه واژه عربی در فارسی، فراوانی و انبوهی اعراب در قرن‌های اول هجری در شهرهای ایران به ویژه در خراسان بود. سره‌نویسان ایرانی شاید روزی بتوانند زبان فارسی را از واژه‌های عربی بپیرایند، اما به راستی با مردمی که نیاکانشان با عرب درآمیخته اند، چه خواهند کرد؟ و اما عرب مرده‌ریگ جان سخت‌تر و ریشه‌دارتری نیز برای ایرانیان به جا گذاشت و آن، دین اسلام بود که از چهارده قرن پیش به این سو به آنچه فرهنگ ایرانی نامیده می‌شود، سمت و سو داده و حتی معنا بخشیده است. کم و بیش همه شاعران پارسی‌گوی بزرگ و نویسندگان پارسی‌نویسی که ایرانیان به وجودشان افتخار می‌کنند و با شعر و سخنشان همدم و هم‌نشین اند، در دل این دین زیسته و در دامان آن بالیده اند.

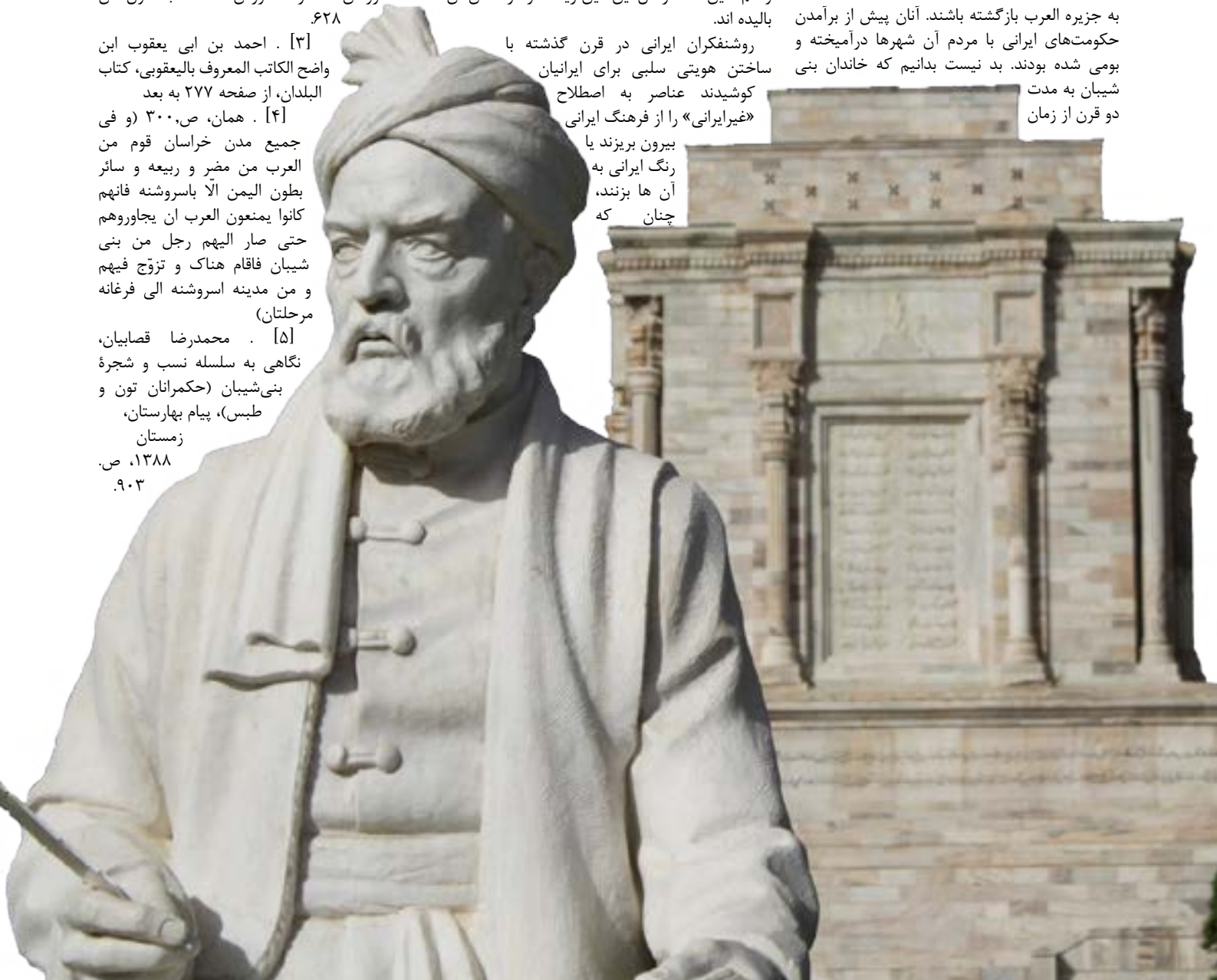
[۱] . Sir John Malcolm, The History of Persia: From the Most Early Period to the Present Time, Volume ۱, Google Books, Appendix, p. ۵۴۵.  
[۲] . تاریخنامه طبری، تصحیح و تحشیه محمد روشن، انتشارات سروش، ۱۳۷۴، جلد اول، ص ۶۲۸.

[۳] . احمد بن ابی یعقوب ابن واضح الکاتب المعروف بالیعقوبی، کتاب البلدان، از صفحه ۲۷۷ به بعد  
[۴] . همان، ص ۳۰۰ (و فی جمیع مدن خراسان قوم من العرب من مضر و ربیعه و سائر بطون الیمن الا باسروشنه فانهم کانوا یمنعون العرب ان یجاوروهم حتی صار الیهم رجل من بنی شیبان فاقام هناك و تزوج فیهم و من مدینه اسروشنه الی فرغانه مرحلتان)  
[۵] . محمدرضا قصابیان، نگاهی به سلسله نسب و شجره بنی‌شیبان (حکمرانان تون و طیس)، پیام بهارستان، زمستان ۱۳۸۸، ص ۹۰۳.

روشنفکران ایرانی در قرن گذشته با ساختن هویتی سلبی برای ایرانیان کوشیدند عناصر به اصطلاح «غیرایرانی» را از فرهنگ ایرانی بیرون بریزند یا رنگ ایرانی به آن‌ها بزنند، چنان که

بسیاری از بیت‌هایی که در نکوهش و خوارداشت اعراب در بعضی نسخه‌های شاهنامه آمده، بیت‌هایی جعلی و من‌درآوردی اند و با توصیف‌های دیگر فردوسی سازگار نیستند. چگونه ممکن است «شه تازیان» در جایی از شاهنامه «کبک و تذرو و مرغ و بره» بخورد و برایش از «پشت گاو جوان» خورش بسازند، اما در جایی دیگر از آن کتاب «سوسمارخور» و «شیر شترخوار» باشد؟

به جزیره العرب بازگشته باشند. آنان پیش از برآمدن حکومت‌های ایرانی با مردم آن شهرها درآمیخته و بومی شده بودند. بد نیست بدانیم که خاندان بنی شیبان به مدت دو قرن از زمان



# سوریه؛ تنها دروازه ایران به سمت جهان عرب

علی مهتدی



با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، فصل جدیدی از روابط میان تهران و پایتخت‌های عربی منطقه شروع شد. تا پیش از آن، ایران ژاندارم منطقه و متحد اصلی غرب به حساب می‌آمد و کشورهای عربی هنوز در پیچ و خم استقلال و شکل‌دهی به استراتژی‌های منطقه‌ای خود بودند.

مصر که مهم‌ترین کشور جهان عرب به شمار می‌آمد، تنها چهل سال بعد از توافق‌نامه سایکس - پیکو و در سال ۱۹۵۶ شاهد شروع دوره ریاست جمهوری ۱۴ ساله جمال عبدالناصر بود. در فاصله این چهل سال، کشورهای تازه تاسیس عربی که رهبری آنها توسط سایکس و پیکو به فرزندان شریف حسین والی مکه سپرده شده بود، درگیر کودتاها و انقلاب‌های مختلف و دست به دست شدن قدرت بودند. نفت

هنوز تبدیل به سرمایه مهم کشورهای عربی نشده بود و اساسا ایدئولوژی و سیاست خاصی را در منطقه پیگیری نمی‌کردند. روابط ایران و این کشورها، بیشتر رابطه‌ای بالا به پایین و نامتوازن بود که در آن نظر شاه برای فروش سلاح به کشورهای عربی اهمیت زیادی داشت و رهبران این کشورها به «دست‌بوس» شاه می‌رفتند. اختلافات تاریخی ایرانیان و عرب‌ها و احساسات ناسیونالیستی و ضد عربی شاه و نزدیکانش باعث شده بود تا رابطه‌ای تحقیرآمیز بین ایران و همسایگان شکل بگیرد.

اسدالله علم وزیر دربار شاه در کتاب خاطرات خود به ماجرای اشاره می‌کند که عمق این رابطه‌ی نامتوازن را نشان می‌دهد. وی در خاطرات مربوط به ۱۸ تا ۳۰ آبان ۵۲ به درخواست‌ها و پافشاری ولیعهد وقت عربستان برای جلب رضایت شاه به منظور سفر تفریحی به ایران و شکار هوبره اشاره می‌کند: «سفیر عربستان سعودی استدعا دارد ولیعهد آن‌جا برای شکار هوبره بیاید. فرمودند ولیعهد را دعوت کنید، احترام هم بکنید؛ ولی شکار هوبره باید تحت ضابطه قوانین شکار ما بشود. آن قتل عام سابق را دیگر اجازه نمی‌دهیم ... عرض کردم سفیر عربستان سعودی خیلی عجز و لایه داشت که حالا که تو می‌گویی ولیعهد نمی‌تواند هوبره شکار کند، آبروی من می‌رود و دچار محظور شدید

عبدالناصر در این مسیر به موفقیت نرسید و نه تنها در جنگ با اسرائیل شکست خورد، بلکه ایده‌ی امت واحد عربی او نیز به خاطر دخالت‌های بی‌حد و حصرش در امور داخلی دیگر کشورها به خصوص اردن و سوریه شکست خورد. [۲] بدین ترتیب سوریه در سال ۱۹۶۱ از پیمان اتحاد با مصر خارج شد. بر اساس این پیمان، مصر و سوریه به مدت سه سال، یک کشور واحد به مرکزیت قاهره تشکیل داده بودند. هفت سال بعد از آن، بار دیگر تلاش‌هایی صورت گرفت تا این بار مصر، سوریه و عراق با یکدیگر متحد شده و کشوری واحد تاسیس کنند، ولی عبدالناصر که تجربه شکست قبلی را در این طرح داشت، از اتحاد با سوریه سر باز زد و دو سال بعد در ۱۹۷۰ درگذشت.

میراث عبدالناصر میان ملت عرب چنان ریشه دوانده بود که بعد از مرگش رهبران عربی یکی بعد از دیگری تلاش کردند خود را به عنوان جانشین عبدالناصر و رهبر امت عرب معرفی کنند. حافظ اسد در سوریه، معمر قذافی در لیبی و صدام حسین در عراق بارزترین رهبرانی بودند که هر کدام داعیه رهبری «امت واحد عرب» را داشتند. این شرایط به خصوص وقتی ایجاد شد که انور سادات جانشین عبدالناصر با امضای پیمان کمپ‌دیوید، مصر را به عنوان مهم‌ترین کشور عربی از جبهه دشمنان اسرائیل به متحدان آن منتقل کرد. پس از آن بود که مصر در جهان عرب منزوی شد

شده‌ام. به شاهنشاه عرض کردم حالا اجازه بدهید چند عددی فقط با باز شکار کند چون خودم هم نمی‌دانستم به کلی غدقن است. فرمودند می‌خواستی بدانی ... عرض کردم، باز سفیر عربستان سعودی پیش من آمده و اصرار دارد که به ولیعهد سعودی اجازه شکار هوبره بفرمایید. فرمودند دیگر اعتنا نکن. [۱]

ولیعهد وقت عربستان که چنین برای کسب اجازه شکار در خاک ایران به شاه اصرار می‌کرد و در نهایت درخواستش بی‌پاسخ ماند، فهد بن عبدالعزیز بود که بعدها ۲۳ سال پادشاهی عربستان را تا سال ۲۰۰۵ برعهده داشت.

**ناصریسم و رقابت رهبری در کشورهای عرب**  
با شروع دوره رهبری عبدالناصر در مصر، موج سیاسی - فرهنگی جدیدی در کشورهای عربی درگرفت که ترجیح‌بند آن وطن‌پرستی عربی و دشمنی با اسرائیل بود. عبدالناصر، تحقیر تاریخی عرب‌ها توسط غرب، اسرائیل و ایران را در جنگ مسلحانه ای که با اسرائیل پیش‌کامد پاسخ داد و محبوبیت بسیار زیادی بین مردم منطقه به دست آورده و «ناصریسم» را به فرهنگ سیاسی جدید در جهان عرب تبدیل کرد. رهبران پنج کشور مهم عربی (سوریه، عراق، یمن شمالی، لیبی، الجزایر) مستقیماً تحت تأثیر شعارها و رفتار سیاسی جمال عبدالناصر بر سر کار آمده بودند و سه کشور دیگر عربی (لبنان، اردن و سودان) هم گرایش‌های ناصری داشتند.

سیاست کلی که آن زمان در جهان عرب پیگیری می‌شد، ایجاد وحدت فراگیر عربی به رهبری عبدالناصر و تحت شعار معروف او «امه واحده من المحيط الاطلسی الی الخلیج الفارسی» [امت عربی واحد از اقیانوس اطلس تا خلیج فارس] بود. با این حال،

و فرصت برای رهبران دیگری فراهم آمد تا داعیه جانشینی عبدالناصر را سر دهند.

یک سال پیش از انقلاب ایران، حافظ اسد سوریه را به مرز اتحاد با عراق رسانده بود. تصور اسد این بود که اتحاد با عراق باعث می‌شود نیروی عربی قدرتمندی در برابر اسرائیل شکل بگیرد و خود به عنوان رهبر دو کشوری که حالا یکی شده‌اند، به مهم‌ترین رهبر عربی تبدیل شود.

مذاکرات اسد و احمد حسن البکر در سال ۱۹۷۸ در آستانه به ثمر رسیدن بود. دو رییس‌جمهور توافق کرده بودند تا پس از تاسیس کشور مشترک، حافظ اسد رهبری آن را بر عهده بگیرد، ولی صدام حسین معاون وقت رییس‌جمهور عراق که از جدی‌ترین مخالفان طرح بود، اجرای آن را متوقف کرد. صدام در جلسه‌ای که به دادگاه‌های تفتیش عقاید قرون وسطی شبیه بود، رهبران حزب بعث از جمله محمد عایش، عدنان حسین و محیی‌الشمیری را مجبور کرد که به «دست داشتن در توطئه علیه عراق به رهبری سوریه» اعتراف کرده و سپس دست به اعدام دسته‌جمعی چهره‌های موافق اتحاد در حزب بعث عراق زد و سپس رهبری عراق را بر عهده گرفت. این رخداد باعث قطع رابطه کامل سوریه و عراق و بسته شدن مرزها میان دو کشور شد. [۳]

### توانایی‌های حزب‌الله در جنگ

چریکی و کوچک به کوچک، از مهم‌ترین عواملی بود که باعث شد نظام بشار اسد تا امروز بتواند بر سر کار باقی بماند. پیش از ورود حزب‌الله به عرصه نبرد در سوریه، ارتش این کشور که برای جنگ شهری تربیت نشده بود، مشکلات زیادی برای مواجهه با مخالفان حکومت بشار اسد داشت.

سوریه، تنها متحد بالقوه ایران بعد از انقلاب بعد پیروزی انقلاب در ایران و روی کار آمدن نظام جدید به رهبری آیت‌الله خمینی، کشورهای عربی منطقه ابتدا از این که نظام شاه به عنوان قدرتمندترین نظام موجود در منطقه دچار فروپاشی شده، امیدوار شدند تا نظام جدید رویه نزدیکی با همسایگان عرب خود را در پیش گیرد. اکثر رهبران عربی در پیام‌هایی به آیت‌الله خمینی، از پیروزی انقلاب حمایت کردند؛ ولی این طور به نظر می‌رسید که ایران و سوریه از همان ماه‌های نخستین انقلاب، یکدیگر را گزینه جذابی برای اتحادی استراتژیک در منطقه می‌دانستند. شش ماه پس از انقلاب، در ماه آگوست ۱۹۷۹ ابراهیم یزدی وزیر خارجه وقت ایران از عبدالخلیم خدام معاون رییس‌جمهور سوریه دعوت کرد تا به ایران سفر کند. خدام خود در مورد این سفر گفته «پانزدهم آگوست وارد تهران شدم. ساعت سه صبح روز بعد، محافظم مرا بیدار کرد و گفت که شیخ محمد منتظری و گروهی از همراهانش می‌خواهند تو را ببینند. دیدار در این ساعت و آن هم بدون تعیین وقت قبلی خیلی عجیب بود. با آنها دیدار کردم و ساعت ۱۱ صبح به دیدار مهدی بازرگان نخست‌وزیر رفتم.

حاضران در جلسه تاکید کردند که انقلاب اسلامی در ایران بنا دارد روابط بسیار قدرتمندی با سوریه شکل دهد». [۴]

خدام فردای آن روز در نخستین نماز جمعه روز قدس شرکت کرد و کاملاً تحت تاثیر فضای ضد اسرائیلی و جدید حاکم بر ایران، به دمشق بازگشت: «از آن چه در تهران دیده بودم بسیار متعجب بودم. رهبران جدید ایران اهدافی داشتند که با اهداف ما در سوریه هیچ تضادی نداشت و همین باعث شد مطمئن شوم که ایران وارد شرایط جدیدی شده که تمام واقعیت‌ها و نقش‌ها در خاورمیانه را تغییر خواهد داد». «تغییر در واقعیت‌ها و نقش‌ها» که خدام از آن یاد می‌کند، از همان روزهای نخست انقلاب در اتحاد با سوریه خود را نشان داد. سوریه‌ای که به تازگی مصر و عراق را به عنوان متحدان خود از دست داده بود و با اردن هم رابطه مناسبی نداشت. اندکی بعد از انقلاب و با شروع جنگ بین عراق و ایران، شرایط برای اتحاد دمشق و تهران فراهم شد.

سوریه به دلیل تغییر شرایط منطقه‌ای، گزینه‌های زیادی برای تقویت جایگاه خود نداشت. از یک سو جنگ با اسرائیل به خاطر کنار رفتن مصر از جبهه جنگ و اختلاف با عراق، غیر ممکن شده بود و از سوی دیگر، اسد گمان می‌کرد اگر سوریه ضعیف باشد، هر لحظه ممکن است از طرف اسرائیل مورد حمله قرار گیرد. در نتیجه این شرایط، سوریه به شکل همزمان هم با اتحاد جماهیر شوروی پیمان دوستی امضا و حمایت نظامی و سیاسی شوروی را کسب کرد و هم با ایران انقلابی رابطه‌ای نزدیک برقرار کرد. سوریه و تا اندازه بسیار کم تری، لیبی و الجزایر؛ تنها کشورهای عربی بودند که در جنگ عراق و ایران از صدام حمایت نکردند.

حافظ اسد در اتحاد با ایران سه هدف عمده را دنبال می‌کرد. هدف نخست، ایجاد جبهه‌ای جدید در مقابل اسرائیل بود؛ به خصوص که یکی از نخستین اقدامات سیاسی حکومت جدید در ایران، بستن سفارت اسرائیل در تهران و جایگزینی آن با سفارت فلسطین بود. هدف دوم سوریه، تلاش برای واژگون کردن حکومت صدام حسین در عراق بود. هر چند در عراق نیز مانند سوریه حزب بعث حاکم بود، ولی صدام حتی پیش از رسیدن به پست ریاست جمهوری عراق نشان داده بود که قصد هیچ گونه نزدیکی به سوریه را ندارد. آن طور که عبدالخلیم خدام در کتاب خاطرات خود نوشته است، حافظ اسد در شروع جنگ میان ایران و عراق، مطمئن بود که اگر با ایران در برابر عراق متحد نشود، دامنه جنگ به کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس می‌رسد و با افزایش حضور آمریکا در منطقه، ارتباط کشورهای عربی با عرصه مبارزه علیه اسرائیل قطع خواهد شد.

### منافع دوجانبه ایران و سوریه در اتحاد

منافع استراتژیک مشترک میان دو کشور تا آن اندازه زیاد بود که مانع پر رنگ شدن اختلاف عقیدتی حکومت جدید ایران با دولت لاییک سوریه شود. سوریه در چارچوب این ائتلاف جدید، از سیاست‌های ایران در تمامی نشست‌ها و جلسات بین‌المللی، منطقه‌ای و عربی حمایت کرد. اسد بود که شوروی را راضی کرد تا در سال‌های جنگ، بلغارستان و چکسلواکی اقمار شرق اروپایی خود را وادار کند تا به سوریه سلاح‌های سنگین بفروشند، با این که می‌دانست اسد این سلاح‌ها را در اختیار ایران قرار می‌دهد. [۵] حمایت‌های سوریه از ایران باعث شد تا از طرف کشورهای عربی طرد شود و کمک‌های مالی این کشورها به خصوص عربستان از

حکومت سوریه قطع شود تا ایران در مقابل به سوریه نفت مجانی دهد که جایگزین کمک‌های عربی کند. [۶]

اگر اتحاد با ایران، جایگاه و وزن سوریه در نبرد با اسرائیل را حفظ و این کشور را به نیروی قدرتمند و صاحب نفوذی میان کشورهای عربی تبدیل کرد، در

### مذاکرات اسد و احمد حسن

البکر در سال ۱۹۷۸ در آستانه به ثمر رسیدن بود. دو رییس‌جمهور توافق کرده بودند تا پس از تاسیس کشور مشترک، حافظ اسد رهبری آن را بر عهده بگیرد، ولی صدام حسین معاون وقت رییس‌جمهور عراق که از جدی‌ترین مخالفان طرح بود، اجرای آن را متوقف کرد.

مقابل برای ایران نیز آن اندازه نفع داشت که بنای سیاست منطقه‌ای خود را بر ستون ائتلاف با سوریه استوار کند.

اتحاد با سوریه، تنها پل ارتباطی ایران با همسایگان عرب خود محسوب می‌شود. در نزدیک به چهار دهه‌ای که از انقلاب ایران گذشته، همواره شاهد نزدیکی و دوری متناوب و ناپایدار ایران با کشورهای عربی بودیم. روابط با این کشورها هیچ‌گاه شاهد ثبات لازم برای ائتلاف‌های منطقه‌ای نبود. در صورتی که تهران با سوریه متحد نمی‌شد، جنگ ایران و عراق به زودی آن طور که صدام حسین می‌خواست به جنگ عرب‌ها و ایران تبدیل می‌شد.

### تاسیس حزب‌الله، فصلی جدید در ائتلاف ایران و سوریه

مبارزه با اسرائیل و ایجاد توازن ترس با تل‌آویو، هنوز هم بعد از چهار دهه هدف نخست حکومت‌های ایران و سوریه است. تاسیس حزب‌الله در لبنان در ابتدای دهه هشتاد میلادی و سپس تقویت آن تا جایی که برخلاف اهداف اولیه‌اش، وارد روند سیاست در لبنان شد، توازنی با تل‌آویو ایجاد کرده که در دو مقطع زمانی، موفق به کسب پیروزی‌هایی در برابر اسرائیل شد؛ امری که حتی در زمان رهبری جمال عبدالناصر سابقه نداشت. در حقیقت، عقب‌نشینی اسرائیل از بخش‌های اشغالی خاک لبنان در سال ۲۰۰۰ و سپس شکست تل‌آویو در طرح از بین بردن حزب‌الله در سال ۲۰۰۶ باعث شد تا این حزب لبنانی به عاملی اضافه در اتحاد ایران و سوریه تبدیل شود. توانایی‌های حزب‌الله در جنگ چریکی و کوچک به کوچک، از مهم‌ترین عواملی بود که باعث شد نظام بشار اسد تا امروز بتواند بر سر کار باقی بماند. پیش از ورود حزب‌الله به عرصه نبرد در سوریه، ارتش این کشور که برای جنگ شهری تربیت نشده بود، مشکلات زیادی برای مواجهه با مخالفان حکومت بشار اسد داشت. تنها پس از ورود رسمی نیروهای حزب‌الله به سوریه بود که شرایط تغییر کرد و دولت اسد پیروزی‌هایی برابر مخالفان کسب کرده و مانع پیشروی نیروهای داعش به عمق سوریه و سپس لبنان شد.

علیرغم این تفاهم و همراهی تاریخی بین ایران



و سوریه، اختلافات عقیدتی دو کشور در برخی امور به شکل غیر منتظره‌ای پر رنگ شد. در سال‌های نخستینی که حزب‌الله تاسیس شده بود، اولین اختلاف جدی میان تهران و دمشق خود را نشان داد.

ابراز ناخرسندی کرد. خدام خود در مورد این دیدار گفته است: «به سفیر ایران گفتم مسئولیت امور لبنان بر عهده سوریه است، چرا که از دیرباز روابط نزدیکی میان سوریه و لبنان وجود دارد و دو ملت یکی هستند.

**اسد گمان می‌کرد اگر سوریه ضعیف باشد، هر لحظه ممکن است از طرف اسرائیل مورد حمله قرار گیرد. در نتیجه سوریه به شکل همزمان هم با اتحاد جماهیر شوروی پیمان دوستی امضا و حمایت نظامی و سیاسی شوروی را کسب کرد و هم با ایران انقلابی رابطه‌ای نزدیک برقرار کرد. سوریه و تا اندازه بسیار کم‌تری، لیبی و الجزایر؛ تنها کشورهای عربی بودند که در جنگ عراق و ایران از صدام حمایت نکردند.**

در اوایل تابستان ۱۹۸۲ که حمله اسرائیل به لبنان شروع شد، ایران تصمیم گرفت تا در هماهنگی با سوریه، یک تیپ سپاه پاسداران را به لبنان بفرستد. سوریه مسیر را برای سپاه هموار کرد تا در شرق لبنان و مشخصاً منطقه بلعبک و هرمل مستقر شود؛ حضوری که هنوز نیز بعد از ۳۴ سال ادامه دارد. ماموریت مشخص سپاه در لبنان، تاسیس حزب‌الله به عنوان یک نیروی مقاومت علیه اسرائیل بود. با این حال، سوریه به شکل سنتی به جنبش امل نزدیک بود. ژنرال‌ها و افسران نظامی و امنیتی سوریه که به تازگی از تجربه درگیری‌های مسلحانه خونین با اخوان المسلمین رها شده بودند، [۷] حزب‌الله را یک حزب اسلامی مشابه اخوان دانسته و حاضر به همکاری با آن نبودند. [۸] قدرت گرفتن حزب‌الله و اختلافاتش با جنبش امل در سایه جنگ داخلی که در لبنان جریان داشت (۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰) باعث شد تا سرانجام حزب‌الله و امل رو در روی یکدیگر قرار گرفته و با هم بجنگند. سوریه برای نخستین بار از نفوذ هماهنگ‌نشده و بیش از حد ایران در لبنان نگران شده و سعی کرد به متحدش بفهماند که لبنان و نفوذ در این کشور، چیزی نیست که بر سر آن معامله کند.

**غالب قندیل روزنامه‌نگار لبنانی: «نقش ایران و اتحادش با سوریه از تناقضی مهم در خاورمیانه حاصل می‌شود. ملت‌های عرب عمدتاً با اسرائیل و سلطه آمریکا در منطقه مخالف هستند، در حالی که حکومت‌های عربی چنین نظری ندارند. این موضوع برای سالیان زیادی مردم عرب را در کنار ایران و سوریه و در مقابل حکومت‌های‌شان قرار داده است.»**

عبدالحلیم خدام معاون وقت حافظ اسد در دیداری که با محمدحسن اختری سفیر ایران در دمشق داشت با او به تندی صحبت کرد و از این‌که «جریان‌هایی در ایران هستند که اهمیت یک حزب [حزب‌الله] را از یک کشور [سوریه] برای ائتلاف بیشتر می‌دانند»

به هر شکلی، اعم از اینکه حکومت اسد سقوط کند یا کشور به کلی تجزیه شود، باعث قطع رابطه ایران با کشورهای عربی منطقه و همچنین عدم دسترسی به مرزهای اسرائیل می‌شود. حزب‌الله نیز در این میان حامی قدرتمندی مثل سوریه را از دست خواهد داد و راه ارتباطی‌اش با ایران نیز قطع شده و بقیایش وابسته به متغیرات زیادی خواهد شد.

نوع نگاه ملی‌گرایان عربی که هنوز تحقق آرمان‌های جمال عبدالناصر را پیگیری می‌کنند به ایران و ارتباطش با جهان عرب را شاید بتوان در این جمله غالب قندیل روزنامه‌نگار لبنانی دریافت: «نقش ایران و اتحادش با سوریه از تناقضی مهم در خاورمیانه حاصل می‌شود. ملت‌های عرب عمدتاً با اسرائیل و سلطه آمریکا در منطقه مخالف هستند، در حالی که حکومت‌های عربی چنین نظری ندارند. این موضوع برای سالیان زیادی مردم عرب را در کنار ایران و سوریه و در مقابل حکومت‌های‌شان قرار داده است.» [۱۰]

- [۱] یادداشت‌های علم، جلد سوم، انتشارات مازیار، ۱۳۸۲
- [۲] Arab Civilization: Challenges and Responses - Oweis, Ibrahim - State University of New York - Press - ۱۹۸۸
- [۳] گفت‌وگوی طاهر توفیق العانی عضو کمیته مرکزی حزب بعث عراق در دهه هفتاد و هشتاد میلادی با شبکه راشیا تودی - [goo.gl/YAAzCA](http://goo.gl/YAAzCA)
- [۴] التحالف السوری الایرانی والمنطقه؛ خدام، عبدالحلیم؛ ۲۰۱۰
- [۵] استفان انگلبرگ روزنامه‌نگار و برنده جایزه پولیتزر در روزنامه نیویورک تایمز مورخ ۲۳ فوریه ۱۹۸۷ به اظهارات گراهام فولر افسر اطلاعاتی سازمان سیا در سال ۱۹۸۵ استناد کرده که گفته بود افزایش سلاح‌های ساخت شوروی در ایران نگران‌کننده است و آمریکا باید برای جلوگیری از نفوذ شوروی در ایران، به این کشور سلاح بفروشد. به گفته انگلبرگ، سلاح‌های روسی که عمدتاً از طریق سوریه به ایران ارسال می‌شد، یکی از عوامل موافقت آمریکا با ارسال سلاح برای ایران بود که در نهایت به ماجرای ایران‌کنترا ختم شد.
- [۶] دائرة المعارف المقاتل، جنگ ایران و عراق از دیدگاه عرب‌ها - [goo.gl/H1xvxy](http://goo.gl/H1xvxy)
- [۷] گروه‌های اسلامی مختلف در سوریه در سال ۱۹۷۹ طرح اتحاد خود زیر پرچم یک گروه (اخوان المسلمین) را اجرا کردند. در فاز دوم این طرح، مبارزه مسلحانه با حکومت بعثی سوریه به رهبری حافظ اسد شروع شد. با افزایش تنش‌ها، رفعت الاسد برادر حافظ اسد رهبری عملیات نظامی در شهر حماه به عنوان مرکز تجمع اخوان المسلمین را برعهده گرفت. در این عملیات که دوم فوریه ۱۹۸۲ شروع شد و ۲۷ روز به طول انجامید، ارتش سوریه با استفاده از سلاح‌های سنگین و جنگنده‌ها، شهر حماه را محاصره کرده و هدف آتش قرار داد. کمیته حقوق بشر سوریه تعداد قربانیان این عملیات را نزدیک به چهار هزار نفر تخمین زد؛ عملیاتی که در نهایت منجر به توقف فعالیت‌های مسلحانه احزاب اسلام‌گرا علیه دولت مرکزی شد.
- [۸] التحالف السوری الایرانی والمنطقه؛ خدام، عبدالحلیم؛ ۲۰۱۰
- [۹] گفت‌وگوی روزنامه‌رای کویت با عبدالحلیم خدام، ۲۰ دسامبر ۲۰۱۰
- [۱۰] قندیل، غالب؛ جریده الوفاق، ۱۶ فوریه ۲۰۱۵

# ستیز و سازش عربان و ایرانیان

حسن یوسفی اشکوری



شبه جزیره عربستان به دلیل ریگزار بودن بخش مرکزی آن غیر مسکون بود و به همین دلیل و پراکنده بودن بادیه ها و نیز چند شهر تا حدودی مهم در حجاز (مکه و یثرب) تا ظهور اسلام و به طور خاص تا تأسیس خلافت عربی-اسلامی در مقطع پس از رحلت نبی اسلام، هنوز دارای حکومتی واحد و مرکزی نبود. این ویژگی مهم موجب شده بود که عربستان به عنوان منطقه ای آزاد و مستقل در

این نوشتار در دو بخش روابط اعراب و ایرانیان در روزگاران پیش از اسلام و بعد در دوران پس از اسلام و محورهای ستیز و سازش آنان سامان یافته است.

## الف- ایرانیان و عربان در گذر تاریخ باستان

شاید لازم باشد نخست اشاره شود که عرب کیست و چه تعریفی می توان از عرب ارائه داد. می دانیم که «عرب» به عنوان یک قوم و یا نژاد و یا گروه خاص از سده های دور در شبه جزیره عربستان زندگی می کرده اند. نام و عنوان «عرب» و «زبان عربی» ظاهراً برگرفته از نیای اصلی اعراب اصیل «یعر بن قحطان» نیای دور اعراب است. در باره معنای واژه عرب آرای مختلفی اظهار شده است. در روزگاران پیش از میلاد در زبانهای یونانی و لاتین و در تورات و تلمود و سپس در انجیل واژگانی وجود دارد که دلالت بر قوم عرب می کنند.

اما در زبان یونانی نخستین بار در سده ششم و پنجم پیش از میلاد، اسکیلوس یا آخیلوس (۵۲۵-۴۵۶) به مناسبتی از لفظ عرب استفاده کرده و آنگاه هردودت (حدود ۴۸۴-۴۲۵) در تاریخش بارها از عرب یاد کرده است. وی لفظ Arabee را به سوی بلاد عرب و صحرا و جزیره و سرزمین های واقع به سوی شرق تا رود نیل اطلاق می کند. بنابراین لفظ عربیت در نزد یونانیان و رومیان به معنای سرزمین عربی است که شامل جزیره العرب و بادیه الشام می شود، و ساکنانش بر حسب اختلاف زبان و لهجه، البته بر سبیل تغلیب، عرب شمرده می شوند. چرا که به باور آنان بدویت بر این سرزمین ها غلبه دارد و به همین دلیل این نواحی را عربستان یا سرزمین اعراب گفته اند.

با این همه، به گفته جوادعلی، متن یگانه ای که در آن لفظ عرب به عنوان علم بر تمام اعراب از صحرا گرد و بدوی و شهرنشین اطلاق شد (توبه، ۱۰۱؛ فتح، ۱۱ و حجرات، ۱۴)، قرآن کریم بود. در واقع قرآن برای اولین بار عرب را برای تمام نژاد و قوم عربان به کار برد. در عین حال از برخی آیات قرآن بر می آید که پیش از اسلام حس مشترک قومی و زبان عربی وجود داشته است. استفاده از واژه «عجمی» در برابر «عربی» بیانگر این مدعاست.

منطقه بین النهرین مهم ترین پایگاه ایرانی و در واقع استوارترین عامل پیوند بین پادشاهی ساسانی و فرهنگ و تمدن ایرانی با اعراب شهر و به یک معنا تمدن حیره بوده است. حیره (که به گفته ای لفظی است آرامی ولی برگرفته از نامی سریانی و به معنای اردوگاه نظامی است) در شمال شرقی عربستان و در جنوب ایران در نزدیکی دریاچه یا نهر نجف به فاصله سه میل از کوفه جای داشت. بستگی این ناحیه به شاهنشاهی ایران از اواخر سده دوم میلادی چندان نیرومند و آشکار بود که می توان حیره را عملاً ایالتی از ایالات ایران شمرد. مدتی طولانی لخمیان یا «آل منذر» عرب به نمایندگی شاه ایران بر این منطقه فرمان می راندند. همان گونه که غسانیان عرب در شمال و در جوار بیزانس به نمایندگی از دولت روم بر آن منطقه در آسیای صغیر حکم می راندند. فرهنگ و تجارت و آداب و زبان ایرانی چنان بر حیره و حیره نشینان غالب بود که می توان گفت این منطقه بیشتر ایرانی بود تا عربی.

طریق دوم پیوند ایرانیان با عربان از طریق نفوذ در منطقه یمن بود. یمن در جنوب عربستان سرشت و سرنوشتی متفاوت داشت. از آب و هوایی مناسب تر برخوردار و از این رو در آنجا از دیرباز شهرنشینی و تمدن قابل توجهی پدید آمده بود و به همین دلیل آن را «عربستان سعید» (=عربستان خوشبخت) نیز می

جغرافیای منطقه باقی بماند و از هر قید و بندی نسبتاً آزاد باشد. به ویژه که به دلیل گستردگی جغرافیایی و فقر و محرومیت توده های پراکنده در صحاری طمع هیچ قدرتی را برای تسخیر و استثمار بر نمی انگیخت. با این حال از دوران هخامنشیان (از سده ششم پیش از میلاد) شبه جزیره به صورت نیمه مستقل در قلمرو امپراتوری قدرتمند هخامنشی بود و پس از ظاهر شدن امپراتوری رم در غرب و امپراتوری پارتی در شرق و در غرب آسیا، این ناحیه گسترده غالباً یا در اختیار رم بود و یا در قلمرو ایران و به ویژه در دوران رقابت های سخت روم شرقی (بیزانس) با دولت ساسانی، عربستان عملاً بین دو امپراتوری با نفوذ تقسیم شده بود. بدین ترتیب که جنوب و جنوب شرقی در اختیار ایران بود و شمال در اختیار بیزانس و منطقه مرکزی (حجاز) تا حدودی آزاد و مستقل. از آنجا که عربان دولت واحد نداشتند، سکه هم نداشتند و به دلیل نفوذ فراوان ایران و روم سکه های نقره ایرانی و طلای رومی در عربستان مرکزی رایج بود و این وضع تا اواخر قرن اول هجری (دوران عبدالملک مروان) ادامه داشت. در دوران چیرگی ایرانیان بر اعراب، عربان به ایران باج و خراج می دادند.

اما ایران ساسانی از سه طریق حیره، یمن و حجاز با دو شهر مکه و یثرب با عربان در ارتباط بود. در

به برتری کامل زبان عربی بر زبان فارسی منتهی شد تا آنجا که این زبان بیگانه بستر ساز تجدید بنای زبان فارسی متأخر نیز شد.

با این حال قابل ذکر است که روابط ایران و عربان نواحی مختلف شبه جزیره همیشه مسالمت آمیز نبوده و در موارد قابل توجهی تنش هایی بین دو سوی ایجاد می شده و گاه به جنگ و خشونت کشیده می شده و به دلیل شورش هایی در مناطق تحت نفوذ ایران ساسانی شورشیان به شدت سرکوب می شده اند. یکی از نمونه های مشهور آن شورش برخی قبایل عرب علیه ایران در زمان شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹ میلادی) است که با سرکوبی شدید شورشیان و کشتارشان پایان یافت.

از آنجا که شاپور (به دلایلی) در شکم مادر تاجگذاری کرده بود و دوران خردسالی سلطنت اش ایران در آشوب به سر می برد، به روایت طبری عربان تنگدست و پریشان حال با این تصور که اوضاع ایران آشفته است و پادشاهی خردسال بر آن حکم میراند، به قصد غارت و به دست آوردن آذوقه، از سرزمین ایاد (قبیله ای از عرب منسوب به بنی معد از نسل اسماعیل که در تهامه تا حدود نجران میزیستند و در قرن سوم عده ای از آنان به جزیره مهاجرت کردند) (عبدالقیس (عبدالقیس قبیله بزرگی است در عربستان شمالی) و بحرین و کاظمه ( کاظمه در سواحل عربستان است و چندان از دهانه های دجله دور نیست)، از راه دریا، به مرزهای ایران روی آوردند و به ری شهر و سواحل اردشیرخَرّه و دیگر سواحل ایران رسیدند و چارپایان و غله و دیگر ابزار زندگی را از دست مردم گرفتند و در آن نواحی بسیار کارهای بدفرجام کردند. آنان مدتی در آن نواحی بودند و بیمی از ایران نداشتند. این حملات و شرارت ها مرزهای جنوب غربی را ناامن کرده بود. به گفته طبری و نیز حمزه اصفهانی شاپور پس از شانزده سالگی شخصا اداره کشور را بر عهده گرفت و در نخستین گام آهنگ سرکوبی عربان متجاوز کرد. او با هزار سپاهی به سوی نواحی اشغال شده به دست اعراب حرکت کرد و فرمان داد هر جا عربی ببینند بکشند ولی در اندیشه غنیمت نباشند.

به روایت ثعلبی نخستین گروه مورد حمله قوم ایاد بودند که قتل عام شده و نابود شدند و نابودی آنان در قوم عرب مشهور شد و به صورت ضربالمثل در آمد. ثعلبی گوید زمانی که در کوفه به امام علی بن ابیطالب خبر دادند که معاویه از قوم بنی تمیم خواسته است به علی حمله برند و شماری از آنان پذیرفته اند، امام در منبر کوفه به ماجرای قوم ایاد اشاره کرده و گفت: آن جاننداری که تباهی را به جای صلاح برگزیند و آن که گمراهی را از راه راست برتر شمارد او خود در آستانه مرگ است، همچنان که قوم ایاد که به دست شاپور به هلاکت افتادند.

به هر حال عربان به سختی مجازات شدند و بسیاری به قتل آمدند و بازماندگان شان بگریختند. طبری آورده است که در هَجَر (شهر عمده قدیمی بحرین) چندان کشتار کرد که خون مانند آب باران روان شد

بر یمن و تقویت روابط تجاری و سیاسی، این راهها گسترش یافت. در این دوران نه تنها راه سراسری عربستان غربی از شمال به جنوب دایر گشت و رونق یافت، بلکه راه مهم دیگری نیز که برای اقتصاد یمن اثری بسیار داشت، رونق گرفت و آن راه یمن به پایتخت ایران بود.

به هر حال در عصر ساسانی اعراب در نظام سیاسی ایران و در دیوانسالاری آن جایگاه مهمی داشتند. حمزه اصفهانی در کتاب «سنی الملوک» خود گزارش می کند که در روزگار ساسانی شانزده مرزبان ایرانی بر نواحی مختلف سرزمین عربی فرمان می راندند. وی نامهای آنان و محدوده حکمرانی شان را آورده است.

چنان که گفته شد این روابط ایران و اعراب در جاهای مختلف متنوع و همه جانبه بوده و سیاست و تجارت و فرهنگ و ادب و دین را در بر می گرفت. بسیاری از نخبگان عرب در مراکز علمی و ادبی ایران دانش می آموختند و تربیت می شدند. حرث بن کلدّه ثقفی عرب معاصر پیامبر در گندی شاپور (جندی شاپور معرب) طبابت می کرد. وی در ایران موسیقی فرا گرفت و ثروتی اندوخت. محمدبن زید شاعر عرب مسیحی در یک جامعه عالی ایرانی رشد کرد. الاعشی الاکبر از شمال تا جنوب ایران سفر کرد. و از طریق او شماری از الفاظ ایرانی وارد زبان عربی شده است. در زبان و ادبیات عربی پیش از اسلام نام ها و اصطلاحات دینی و اجتماعی فراوانی می توان یافت که برخی از آنها در قرآن نیز راه یافته و به آنها «واژگان دخیل» گویند. به ویژه اندیشه های زرتشی در اقصی نقاط شبه جزیره عربستان رسوخ آشکاری یافته است. اندیشه ثنوی نور / ظلمت میراث تفکر دینی ایرانی در دستگاه فکری و ادبی عربان است..

با توجه به این ملاحظات است که بسیاری از عربان در اشکال مختلف ایرانیان را ستوده اند. به ویژه پس از کمک خسرو انوشیروان به آخرین فرمانروای یمن و سپس ماندگاری سرداران ایرانی در آن ناحیه مهم عربی، ستایش از ایرانیان بسیار شد. به نقل مسعودی در «مروج الذهب» ابوعباده بختری به خاطر حمایت ایرانیان از یمنی ها از آنان تجلیل کرده است. نیز وی در وصف کاخ تیسفون (مداین عربی) قصیده بلندی سروده است. عنتره نیز از انوشیروان ستایش کرده است. عربان ایرانیان را «حرار» (=آزادگان) یا «بنوحرار» و گاه «فارس احرار» خوانده اند.

اما گفتن ندارد که این تأثیر و تأثر دو سویه بوده و طبعاً برخی افکار و آداب نواحی مختلف عربی (و بیشتر عرب حیره و ساکن در بین النهرین) در برخی نواحی ایران آن روزگار (بیشتر پایتخت و مناطق جنوبی ایران) رسوخ کرده و پاره هایی از آنها ماندگار شده است. باید افزود که، به دلیل برتری بسیار بالای تمدن و فرهنگ ایرانی بر مناطق مختلف عربی، طبعاً اثرپذیری ایرانیان از عربان بسیار کمتر بوده است. روشن است اثرگذاری بیشتر زبان و ادب و فرهنگ عربی بر زبان و ادب ایرانی به دوران پس از اسلام و تسخیر ایران به دست اعراب مسلمان باز می گردد؛ اثرگذاری عمیقی که به زودی

گفتند. از زمان خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ میلادی) (به دلایلی) عملاً یمن تحت نفوذ ایران قرار گرفت چرا که در این دوران غالباً سرداران ایرانی در آغاز به نمایندگی از شاه ایران و در اواخر خود مستقلاً بر آن ناحیه فرمان می راندند. روابط دولت ساسانی و ایرانیان یا یمن و مردمانش در تمام سطوح بود. از روابط سیاسی گرفته تا فرهنگی و به ویژه اقتصادی و تجاری. یمن برای ایران از اهمیت تجاری زیادی برخوردار بود. به عنوان نمونه در عصر خسرو انوشیروان بندر عدن مرکز دریایی ایران بوده و بر سر راه تجاری شرق و غرب قرار داشته است. در یمامه شماری زرتشتی می زیستند که عمدتاً به زراعت و معدنکاری اشتغال داشتند. سرزمین یمامه حاصلخیز و ثروتمند بود. مردمان آنجا به سادگی ایرانیان مهاجر را پذیرفتند تا از آنان برای آبادانی زمین و استخراج معادن کمک بگیرند.

**از دوران اسلام به بعد محورهای ستیز بین عربان و ایرانیان را می توان حول سه محور عمده تبیین کرد:**

- ۱- عرب و عجم
- ۲- اسلام و مجوس
- ۳- تسنن و تشیع

روابط تجاری بین حجاز و مکه با حیره و نیز گاه با نواحی مختلف ایران همواره بر قرار بود. تاجران در این محدوده رفت و آمد می کردند. همراه کالا و مبادلات فرهنگی نیز رد و بدل می شد. به ویژه شهر مکه، به عنوان مرکز مهم مذهبی-اقتصادی عربستان، برای دولت ایران از اهمیت استراتژیک برخوردار بود. بندر جده را ایرانیان در روزگار پیش از اسلام ساخته و آباد کرده بودند و از آن به عنوان یک مرکز بازرگانی دریایی و داد و ستد کالا برای مکه، که آن هم یک مرکز بازرگانی و مبادله کالا در بخش غربی شبه جزیره عربستان شد، استفاده می کردند. از جمله برخی فرزندان عبد مناف با ایران روابط بازرگانی داشتند. به همین دلیل برخی احتمال داده اند که حمله مشهور فرمانروای حبشی یمن و متحد بیزانس یعنی ابرهه به مکه، به اشاره یا فرمان رومیان انجام شده تا در رقابت سیاسی و اقتصادی با دولت ساسانی از نفوذ و اعتبار ایران در مکه و حجاز بکاهد.

این نوع روابط با مردم یثرب (مدینه بعدی) نیز کم و بیش برقرار بوده است. یثرب دومین شهر مهم حجاز بود (گرچه جز این دو شهر آبادی ای که بتوان به آن به شهر گفت وجود نداشت) و از اعصار کهن مرکز اقتصادی و بازرگانی و کشاورزی و صنایع و پیشه بود. در قرون سوم تا ششم پس از میلاد طبعاً چنین مرکزی در عربستان نمی توانست برای شاهنشاهی ایران مهم نبوده باشد. هرچند امروز از کم و کیف آن چندان اطلاعی در دست نیست. به روایت بارسوت (تاریخ ایران کمبریج، جلد ۳، قسمت اول، ص ۷۱۴) چنین می نماید که ایران از طریق کارگزاری قبایل یهود مانند بنی نضیر و بنی قریظه پاره ای اعمال حاکمیت در یثرب می کرده است و حلقه اتصال این اقدام اعراب لخمی و آل منذر عراق و حیره بوده اند.

راههای تجاری بین ایران و دورترین نقاط شبه جزیره نیز مؤید این روابط گسترده است. به ویژه در دوران چیرگی و در واقع فرمانروایی مستقیم ایرانیان

**در عصر ساسانی اعراب در نظام سیاسی ایران و در دیوانسالاری آن جایگاه مهمی داشتند. حمزه اصفهانی در کتاب «سنی الملوک» خود گزارش می کند که در روزگار ساسانی شانزده مرزبان ایرانی بر نواحی مختلف سرزمین عربی فرمان می راندند. وی نامهای آنان و محدوده حکمرانی شان را آورده است.**

گفتن ندارد که در این گزارش مانند گزارش های مشابه به شدت گزافه گویی شده است. بعد شاپور به سرزمین عبدالقیس رفت و بعد به پمامه لشکر کشید و آنگاه به مدینه و نواحی دیگر دور و نزدیک عربی هجوم برد و در همه جا کشتاری عظیم کرد و شمار زیادی را به اسارت گرفت و به ایران آورد و در نواحی مختلف (از جمله در نواحی نیشابور و فارس و کرمان و فیروز شاپور و خوزستان) اسکان داد. به روایت یاقوت شاپور در صحرای کوفه خندقی حفر کرد تا مرزی میان ایران و عربان باشد و از تجاوزهای آنان جلو بگیرد. البته طبری در ادامه گزارش خود آورده است که در سالیان سلطنت شاپور، وی با اعراب آشتی کرد و برخی قبایل تَعَب و عبدالقیس و بکرین وائل را در کرمان و تَوَج (تَوَج یا تَوَز شهری است در بیابانهای گرم مغرب فارس که مانند بیابانهای کرمان برای عربها مناسب است) و اهواز بنشاند.

ایرانیان شاپور دوم را «ذوالاکتاف» لقب داده اند،

**اگر مناسبات عربان و ایرانیان را در درازنای حدود دو هزار ساله و از جمله در دوران پس از اسلام بنگریم، ستیز و سازش در کنار هم و با هم بوده و شاید بتوان گفت در اغلب ادوار، سازش و همکاری و همدلی بیشتر از ستیز و دشمنی عملی بوده است.**

زیرا بنا بر روایات، در جنگهای سختی که با اعراب میکرد، شانه های اسیران را سوراخ میکرد. به گفته طبری، شاپور استخوان کتف های ایشان را بر میکند و از این رو او را ذوالاکتاف خواندند. البته در وجه تسمیه این عنوان اختلاف نظر است و برخی وجوه دیگری را برگزیده اند ولی در هر حال از معنای اصلی آن دور نیستند. در عین حال حمزه و مؤلفان دیگر که پیرو او هستند، لفظ فارسی این لقب را «هویه سنبلا» نوشته اند که به معنای «سوراخ کننده شانه ها» است.

ماجراهای برخورد های فیما بین یعنی در یک سو شورش های عربان و در سوی دیگر سرکوبی اعراب شورش در ادوار مختلف به دست ایرانیان و به ویژه داستان شاپور و عرب کشی او با زباتب گسترده ای در ذهن و زبان عربان و ایرانیان یافته و به طور طبیعی با افسانه ها و گزافه گویی های فراوانی آمیخته شده و در نهایت خشم و نفرت عمیقی در دو سو بر جای نهاده است که هنوز هم گاه و بیگاه به بهانه های مختلف و البته به روز شده خود را نشان می دهد. در آن سو شاپور ذوالاکتاف نماد شر و پلیدی و ضد عرب شمرده می شود و از این سو ضحاک (که بیشتر به افسانه می ماند تا واقعیت) مظهر عرب ضد ایرانی معرفی می گردد.

با این همه، در درازنای ادوار کهن به رغم ستیزه های متناوب و گاه ویرانگر، غالباً بین اقوام مختلف عربی و ایرانی سازش و مسالمت برقرار بوده است.

**ب- ایرانیان و عربان در روزگاران پس از اسلام**  
با ظهور اسلام و چیرگی غیر منتظره این دین نوظهور بر کل شبه جزیره و اندکی بعد بر تمام منطقه خاورمیانه و از جمله در غرب آسیا بر امپراتوری ۴۲۰ ساله ساسانی، روابط این دو ناحیه به کلی دگرگون شد و در واقع پس از فتح ایران به دست اعراب مسلمان

ایرانیان مغلوب اعراب شده و ناگزیر برای اولین بار به فرادستی اعراب تن دادند. اما داستان ستیز و سازش کهن در قالب تازه ادامه یافت. پس از فتح ایران مرکزی در طول حدود ده سال در زمان خلیفه دوم عمر بن خطاب، به رغم مقاومت های پیاپی ایرانیان در قبال چیرگی اعراب، به تدریج بین دو سوی منازعه سازش هایی نیز پدید آمد. این سرنوشت محتوم تمام اقوام غالب و مغلوب است. این ستیز و سازش پس از اسکندر نیز در منازعه ایرانیان و یونانیان رخ داد.

چنان که از تاریخ قرن هفتم میلادی فهمیده می شود، اعراب حجاز غالباً متمایل به رومیان (بیزانس) بوده و از ایرانیان فاصله گرفته بودند. شاید این دوری و نزدیکی، به دلیل سستی ایران و شکست های پیاپی خسرو پرویز در برابر رومیان بوده است. سوا که اقوام زیر دست دو طرف منازعه، معمولاً به سوی طرف قدرتمندتر و پیروز گرایش پیدا می کنند. اگر آیات نخستین سوره روم را به عنوان یک متن تاریخی و انضمامی (و نه لزوماً ایمانی و انتزاعی) بخوانیم، روشن می شود که نه تنها حداقل بخشی از عربان مدینه بلکه مؤمنان نیز در آرزوی شکست ایرانیان و پیروزی رومیان بودند. گفته شده این آیات در روز جنگ بدر در سال دوم هجرت نازل شده است. نکته قابل توجه این است که طبری در تفسیرش ذیل همین آیات می گوید در برابر پیامبر و مسلمانان مشرکان در آرزوی شکست رومیان و پیروزی ایرانیان بودند. هر چند او می گوید دلیل این کار این بوده که مسلمانان ایرانیان را مجوس و رومیان مسیحی و اهل کتاب می دانستند اما روشن است چنین توجیهی نمی تواند درست باشد.

شاید نخستین مواجهه مسلمانان و اعراب مسلمان با ایران را بتوان در همان ارسال نامه نبی اسلام برای خسرو پرویز پادشاه ایران به سال ششم هجرت دانست که با برخورد تند و اهانت آمیز پادشاه ایران پاسخ داده شد و دوران تازه و خشونت باری را بین دو طرف در پی آورد. قابل تأمل این که به نقل منابع موجود (یعقوبی، ابن سعد در طبقات و طبری در تاریخ) پادشاه ایران پس از آن باذان فرمانروای ایرانی یمن را مأمور تحقیق در باره پیامبر جدید در حجاز کرد و او نیز پس از ورود به مدینه دریافت شاه به دست پسرش (شیرویه) به قتل آمده و او نیز به اسلام گروید و مسلمان شد.

#### محورهای ستیز

از دوران اسلام به بعد محورهای ستیز بین عربان و ایرانیان را می توان حول سه محور عمده تبیین کرد:

#### ۱- عرب و عجم

به نظر می رسد نخستین اصطلاحی که روابط دوگانه عربان و ایرانیان را نشان می دهد، دوگانه

«عرب و عجم» (یا اعجمی) است که هم با توجه به معنای لغوی و هم اصطلاحی و کاربرد سیاسی آن، دو گانه نفرت و ستیز این دو مجموعه انسانی بزرگ را در حداقل دو قرن نخست اسلام آشکار می کند. دقیقاً دانسته نیست که این اصطلاح از کی و در چه زمانی و در چه بستر فرهنگی و سیاسی پدید آمده اما وفق گزارش های منابع موجود (که البته هیچ یک از آنها در قرن اول نوشته نشده اند) از همان آغاز اسلام این اصطلاح رایج بوده و عربان با نوعی تحقیر و تحقیر ایرانیان از آن استفاده می کرده اند.

«عجم» در لغت به معنای «گنگ» است که با توجه به کاربرد و بار منفی اش می تواند به معنای «زبان نفهم» باشد. گنگ یعنی کسی که زبان و بیان آشفته و نامنظم و نامفهوم دارد و از این رو به آسانی قابل فهم و درک نیست. این واژه در دو قلمرو عام و خاص مورد استفاده عربان بود؛ در قلمرو عام به این باز می گشت که عرب خود را قومی برتر می دید و زبانش را نیز زبانی پیشرفته تر می دانست و به همین دلیل با نوعی تفاخر به زبانهای دیگر گنگ و بدوی لقب می داد. دوگانه عرب و عجم چیزی شبیه «یونانیان و بربرها» بود؛ یونانیان خود را قومی پیشرفته قلمداد می کردند و به غیر خود بربر و عقب مانده. اما در قلمرو خاص، عجم به ایرانیان اطلاق می شد. اگر کاربرد عجم در منابع موجود اسلامی ملاحظه شود، واقعیت این است که عجم غالباً به ایرانیان گفته می شده که گاه به صورت اعجم جمع بسته شده است. از این روست که تکرار چند باره لفظ اعجمی در قرآن (شعراء، ۱۹۸، و فصلت، ۴۴) به معنای ایرانی ترجمه و تفسیر شده است. البته این که به نبی اسلام اتهام اترپذیری از زبان و اندیشه ایرانی زده می شد، خود نشانه آشکاری است بر نفوذ زبان پارسی و فرهنگ ایرانی در زبان عربی حداقل در سده پنجم و ششم میلادی در حجاز.

می دانیم که امپراتوری عربی- اسلامی در واقع از زمان عمر و آن هم پس از فتح ایران شکل گرفت و استوار شد. عربان حجاز (و نه البته تمام اعراب) پس از آشنایی با ایرانیان و برگزیدن دیوان سالاری ساسانی وارد عرصه دولت سازی و نهادسازی و تمدن سازی شدند. اما درست از همان زمان به بعد، دوگانه «عشق و نفرت» نیز بین دو قوم غالب و مغلوب شکل گرفت. از قضا شخص خلیفه عمر بنیادگذار این دوگانه غیریت ساز بود. خلیفه عرب مسلمان، بر خلاف اندیشه برابری طلبانه اسلامی، فرمان داد غیر عرب و به طور خاص ایرانیان را به مدینه پایتخت مسلمانان راه ندهند چرا که «مدینه النبوی» است و دارای قداست خاص و حریم و حرمت ویژه. روشن است که چنین تبعیض و تحقیری برای ایرانیان و به ویژه ایرانیانی که مسلمان

از آنجا که دوگانه عرب و عجم و اسلام و مجوس از پیش وجود داشت، پرورش شاخه های متنوع شیعی در ایران زمین، موجب سوء تفاهات بیشتر و تعمیق جدی تر ستیزهای مذهبی و قومی بین اعراب و ایرانیان شده است. حضور پر شمار ایرانیان در جنبش های علوی و شیعی در سده های دوم تا نهم هجری در جای جای جهان اسلام بر ضد دستگاه خلافت عربی-اسلامی، خود از دلایل طرح اتهام رافضی بودن و ارتداد از دین و در نهایت دشمنی دیرین با اسلام و مسلمانی را در مسلمانان سنی مذهبی دامن زده است. البته از این سو نیز شیعیان سنتی عمدتاً ایرانی نیز متقابلاً سنی ستیزی و عرب ستیزی را با هم تقویت می کنند.



مسلمانان سنی مذهبی دامن زده است. از جمله رخداد

**ایرانیان به هر دلیل شکست خورده و بدین ترتیب خواه و ناخواه تحقیر شده بودند ولی کسانی که به امید مساوات دین تازه به اسلام گرویده بودند اکنون با چنین نابرابری و تبعیض خشنی روبرو می شدند و این بسیار تلخ و تراژیک می نمود. این سنگ بنای کج در دوران امارت امویان، که به برتری قوم عرب به شدت وفادار بودند، استوارتر شد.**

مهم همراهی عالم نامدار شیعی خواجه نصیرالدین طوسی با مغولان، که مسلمانان آنان را کافر و دشمن اسلام می شمارند، در جریان فتح بغداد در اواسط قرن هفتم هجری، نقش بسیار مهمی در ذهنیت منفی مسلمانان سنی مذهب ایجاد کرده و به دلیل ایرانی بودن خواجه همزمان تشیع و ایرانی را در معرض سوء ظن و اتهام قرار داده است.

روند این نفاق و ستیز تاریخی با برآمدن صفویان در اوایل سده دهم هجری و جدایی کامل ایران شیعی از دستگاه خلافت سنتی (که البته در این زمان در قالب سلطنت-خلافت ترکان عثمانی ظاهر شده بود) و چالش پر دوام صفویان با عثمانیان و به ویژه همکاری های مستمر صفویان و بعدها تا حدودی قاجاران با غربیان (به تعبیر عموم مسلمانان سنی آن روزگار؛ کافر) برای عموم مسلمانان و عالمان و امیران شان بسیار گران آمده است.

### جمع بندی

از مجموع این گزارش تاریخی (هرچند مختصر و ناقص) می توان فهم کرد که چرا بین ایرانیان و عربان، به رغم سازش های بسیار در تمام ادوار تاریخی، از دوران کهن تا کنون، نفارها و سوء تفاهمات بسیار و عمیق است. قوم مغلوب و فرودست معمولا در برابر قوم غالب و چیره احساس تحقیر می کند و این هم در مورد اعراب مغلوب و مقهور دوران طولانی پیش از اسلام صادق است و هم در باره ایرانیان مغلوب پس از اسلام. به ویژه که در دوران پس از اسلام عربان از جهات مختلف و آشکار و نهان، ایرانیان را تحقیر کرده و بر آنان ستم ها روا داشته اند.

این دشمنی ها و نفرت های دو سویه، در حال حاضر نیز فعال است و بیشتر تحت تأثیر رخدادهای سیاسی در منطقه و در چهارچوب رقابت های دولت ها و حاکمان ایران شیعی و اقمارش و حاکمان سنی و اقمارشان بازتولید می شود. با انقلاب اسلامی-شیعی ایران در کمتر از چهل سال پیش، این ستیزه ها وارد مرحله تازه ای شد. با این که در آغاز سنی مذهبان کشورهای عربی و بیشتر سازمان مهم و سراسری «خوان المسلمین» از انقلاب ایران (به ویژه سقوط رژیم محمدرضا شاه که به هم پیمانی با غرب و اسرائیل شهرت داشت) خرسند و حتی امیدوار شده بودند ولی پس از آن که انقلاب ایران و رهبران غالبا روحانی آن گرایش غلیظ شیعی ار خود نشان دادند، ماجرا وارونه

که عموما (مانند اعجمی) تحقیرآمیز بودند. دقیقا روشن است که دو واژه مجوس و گبر از کی و چگونه پدید آمده ولی هر دو عنوان برای زرتشتیان به کار رفته است (هرچند اصطلاح فرس گاه معادل ایرانی شمرده می شد و گاه به معنای خاص زرتشتی). البته واژه مجوس یک بار در قرآن (حج / ۱۷) در کنار مسیحیان و یهودیان و صائبیان به کار رفته و این گروه بعدها به عنوان اهل کتاب شناخته شده و البته در قیاس با دیگران از جمله بت پرستان از امتیازاتی در قلمرو اسلام و خلافت اسلامی برخوردار بودند. هرچه هست، در ادبیات دینی اعراب مسلمان در قرون نخستین اسلامی، مجوسی و گبران و قوم فرس به صورت تحقیرآمیز و در واقع نوعی دشنام به کار رفته است. نمونه نخستین آن در ماجرای ترور عمر به دست ابولؤلؤ (پیروز) ایرانی آشکار شد. وقتی به عمر گفته شد ترور کننده او یک برده ایرانی است، خرسند شد و گفت: خدای را سپاس! که به دست یک مجوسی کشته می شوم و نه به دست یک عرب. در این کلام هم نفرت عمر از ایرانیان آشکار است و هم گرایش شدید وی به قوم عرب و باور به برتری و استیلاي آنان بر غیر عرب. البته ظاهرا پیروز ایرانی، که غلام مغیره بن شعبه در کوفه بود و با خواسته اربابش به طور استثنایی اجازه ورود به مدینه النبی را یافته بود، نیز متقابلا از عمر متنفر بوده چرا که کشورش به دست همین خلیفه نابود شده و خود به بردگی گرفته شده بود.

### ۳-تسنن و تشیع

دوگانه «تسنن و تشیع» محور مهم دیگری است که بر نفاق و ستیز تاریخی ایرانیان و عربان دامن زده است. می دانیم که پس از درگذشت نبی اسلام در ماجرای انتخاب جانشینی سیاسی پیامبر (نه جانشین دینی وی) اختلافی بین دو گروه از بزرگان پدید آمد که گروهی از آنان طی یک روند تقریبا نیم قرنه انشعاب کرده «به شیعه علی» شهرت یافتند. هرچند که ریشه تشیع و امامان و نظریه پردازان اصلی آن در طول چند قرن نخست عربان بودند ولی به گواهی تاریخ و بنا بر دلایل مختلف فرهنگی و سیاسی، تشیع (حداقل به گونه ای که امروز می شناسیم) در ایران زمین (ایران فرهنگی و تاریخی و نه لزوما سیاسی)

**جنبش مساوات گرایي اسلامی در میان طبقات متنوع مسلمانان عرب همچنان استوار بود و بسیاری از عربان مؤمن در همان دورانی که در دینی دفاع می کردند. نمونه آن خلیفه چهارم امام علی بن ابی طالب بود که در روزگار کوتاه خلافتش به ایرانیان به طور ویژه عنایت داشت و از حقوق آنان (مانند حق برگزاری جشن های سنتی ایرانی مانند نوروز و مهرگان) حمایت می کرد. شاید نخستین جرقه این دفاع از حقوق ایرانیان موالی،**

شده و حتی شمار قابل توجهی از آنان در قلمرو خاص اسلامی و عربی از جمله در مدینه می زیستند، بسیار گران بود. درست است که ایرانیان به هر دلیل شکست خورده و بدین ترتیب خواه و ناخواه تحقیر شده بودند ولی کسانی که به امید مساوات دین تازه به اسلام گرویده بودند اکنون با چنین نابرابری و تبعیض خشنی روبرو می شدند و این بسیار تلخ و تراژیک می نمود. این سنگ بنای کج در دوران امارت امویان، که به برتری قوم عرب به شدت وفادار بودند، استوارتر شد و بیش از پیش به تبعیضات گسترده علیه ایرانیان دامن زد و موجبات تحقیر و آزدگی شان را فراهم آورد. ادر این دوران (از زمان عمر تا پایان امویان) ایرانیان را «موالی» می گفتند که می تواند معادل «بردگان» باشد. این در حالی است که حداقل کسی که اعلام مسلمانی می کند، دیگر برده نیست و از قضا در حقوق با دیگر مسلمانان و از جمله پیامبر و صحابه و خلیفه برابر است. در این دوران ایرانیان تقریبا از تمام امور سیاسی مهم و عالی محروم بودند. البته در امور دیوانی ناگزیر از ایرانیان استفاده می کردند.

در هر حال این دوگانه تبعیض آلود و قطعا ضد اسلامی بر بنیاد اندیشه نادرست برتری عرب بر غیر عرب و به طور خاص عرب بر عجم، به اندیشه ایران گرایي دامن زد و در نهایت جنبش «شعوبیه» را پدید آورد که در واکنش به عربیت گرایي شکل گرفته بود و می گفت «اسلام آری و عرب نه» ولی در عمق آن و به ویژه در اندیشه بسیاری از سخنگویانش برتری ایرانیان را بر عرب وعده می داد.

البته باید توجه داشت که جنبش مساوات گرایي اسلامی در میان طبقات متنوع مسلمانان عرب همچنان استوار بود و بسیاری از عربان مؤمن در همان دوران از برابری نخستین دینی دفاع می کردند و با تبعیضات نژادی و برتری قومی عرب بر عجم مخالفت می کردند که نمونه عالی و شناخته شده آن خلیفه چهارم از خلفای راشد امام علی بن ابی طالب بود که در روزگار کوتاه خلافتش به ایرانیان به طور ویژه عنایت داشت و از حقوق آنان (مانند حق برگزاری جشن های سنتی ایرانی مانند نوروز و مهرگان) حمایت می کرد. شاید نخستین جرقه این دفاع از حقوق ایرانیان موالی،

### ۲-اسلام و مجوس

محور دیگر دوگانه «اسلام و مجوس» است. اعراب مسلمان غالبا از همان آغاز ایرانیان را با عناوینی چون «مجوس» و «گبر» و «قوم فرس» خطاب می کردند

بالیده شده است.

از آنجا که دوگانه عرب و عجم و اسلام و مجوس از پیش وجود داشت، پرورش شاخه های متنوع شیعی (به ویژه جناح تندرو و به اصطلاح انقلابی شیعی مانند زیدیه و نحله های مختلف اسماعیلی) در ایران زمین، موجب سوء تفاهمات بیشتر و تعمیق جدی تر ستیزه های مذهبی و قومی بین اعراب و ایرانیان شده است. حضور پر شمار ایرانیان در جنبش های علوی و شیعی در سده های دوم تا نهم هجری در جای جای جهان اسلام بر ضد دستگاه خلافت عربی-اسلامی، خود از دلایل طرح اتهام رافضی بودن و ارتداد از دین و در نهایت دشمنی دیرین با اسلام و مسلمانی را در

مقاومت های زیادی از سوی ایرانیان در برابر انیران عرب مسلمان صورت گرفته ولی در مجموع ایرانیان از این مهمانان ناخوانده استقبال کرده و حداقل به دشمنی برنخاسته اند. بسیاری از دشمنی ها و نفرت

موضع کاملا ناسیونالیستی و ایران گرایانه و شماری نیز از منظر کاملا شیعی و ضد سنی و شاید گروهی نیز با انگیزه های به هم آمیخته ایرانی-شیعی. امروز افراطی گری و نادانی به جایی رسیده که عده ای (هرچند

شد و نفرت از ایران و انقلاب شیعی اش آشکار شد. بسیاری از عربان هنوز اسلام ایرانیان را به طور جدی باور نکرده اند و هنوز بسیاری از عربان هر تحول روشن اسلامی (و نه لزوما شیعی) در ایران و حتی در شیعیان نواحی همجوار مانند عراق را مجوسی تفسیر و تحلیل می کنند. در سال ۱۳۶۱ که مشرف به حج بودم در جریان حضور در راهپیمایی «برائت از مشرکین» با جوانی مصری برخورد کرده و با او لحظاتی گفتگو کردیم (من و دوستم آقای محمد مهدی جعفری) و او به شدت خشمگین بود و می گفت: ما که مسلمانی شما ایرانی ها را قبول نداریم، چگونه می توانیم شعار «یا ایها المسلمون، اتحدوا اتحدوا» شما را قبول کنیم؟ در همان سفر کتابی منتشر شده در عربستان سعودی را با عنوان «جاء دورالمجوس فی ثوره الایرانیه» خریدم که به معنای بازگشت مجوسی گری در انقلاب ایران است. به ویژه قدرت یافتن ایدئولوژی وهابیت در سلطنت سنتی و ارتجاعی آل سعود، براین ستیز تاریخی بسی دامن زده است. محصول نهایی آن پدیده هایی چون «سپاه صحابه» در پاکستان و «داعش» در سوریه و عراق است.

**این دشمنی ها و نفرت های دو سویه، در حال حاضر نیز فعال است و بیشتر تحت تأثیر رخدادهای سیاسی در منطقه و در چهارچوب رقابت های دولت ها و حاکمان ایران شیعی و اقمارش و حاکمان سنی و اقمارشان باز تولید می شود. با انقلاب اسلامی-شیعی ایران، این ستیزه ها وارد مرحله تازه ای شد. با این که در آغاز سنی مذهببان کشورهای عربی و بیشتر سازمان مهم و سراسری «اخوان المسلمین» از انقلاب ایران (به ویژه سقوط رژیم محمدرضا شاه که به هم پیمانی با غرب و اسرائیل شهرت داشت) خرسند و حتی امیدوار شده بودند ولی پس از آن که انقلاب ایران و رهبران غالباً روحانی آن گرایش غلیظ شیعی ار خود نشان دادند، ماجرا وارونه شد و نفرت از ایران و انقلاب شیعی اش آشکار شد.**

های کنونی برآمده از سیاست های نابخردانه و زودگذر حاکمان ایرانی و بخشی از عربان (عمدتا با رهبری عربستان سعودی) است و هیچ ریشه و بنیادی معقول و حتی مذهبی نیز ندارد.

محدود) در میان خیل جمعیتی که برای نکوداشت کوروش (پادشاهی که آزادی ادیان و اقوام را اعلام کرد) گردآمده بودند، بر ضد عربان شعار می دهند و دیدگاه نژادپرستانه و فاشیستی خود را آشکار می کنند.

البته از این سو نیز شیعیان سنتی عمدتاً ایرانی نیز متقابلاً سنی ستیزی و عرب ستیزی را با هم تقویت می کنند. از آن سو هنوز ذهنیت سنیان قتل عمر را فراموش نکرده و آن را به حساب تمام ایرانیان و شیعیان (احتمالاً تا پایان تاریخ) می گذارند و از این سو نیز ما ایرانیان با نکوداشت و تقدیس ابولؤلؤ در کاشان بر این باور دامن می زنیم که او نماد مقاومت ملی ماست و نیز نماد شیعی چرا که افسانه می بافیم که ابولؤلؤ به فرمان علی عمر را ترور کرده و بعد هم علی او را سوار اسب ویژه و افسانه ای اش کرده و او را به کاشان فرستاده تا از قصاص در امان باشد. در هر حال امروز تفکر و احساس ضد عربی و عربان از دو سوی متمایز خود را نشان می دهد. گروهی از

۱- ضروری است تذکر دهم که تعبیر «ستیز و سازش» برگرفته از کتاب مهم و مفید یکی از محققان زرتشتی به نام جمشید کرشاسب چوکسی است با عنوان «ستیز و سازش-زرتشتیان مغلوب و مسلمانان غالب در جامعه ایران نخستین سده های اسلامی» ترجمه نادر میر سعیدی، چاپ تهران، ققنوس، ۱۳۸۱، است. بیفزایم که این استفاده صرفاً از عنوان کتاب است و نه از محتویات آن.

با این همه، اگر مناسبات عربان و ایرانیان را در درازنای حدود دو هزار ساله و از جمله در دوران پس از اسلام بنگریم، ستیز و سازش در کنار هم و با هم بوده و شاید بتوان گفت در اغلب ادوار، سازش و همکاری و همدلی بیشتر از ستیز و دشمنی عملی بوده است. پس از فتح ایران عربان پر شماری به ایران زمین آمده و در نواحی مختلف (به ویژه در نواحی جنوبی ایران از جمله اهواز) زیسته اند و هنوز هم می زیند. هرچند



# یک سوزن به خود؛ یک جوالدوز به دیگری!

حسین واله



آنچه در پی می‌آید گزیده‌ای از نظرات «حسین واله» سفیر سابق ایران در الجزایر و معاون سیاسی دفتر محمد خاتمی در دوران ریاست‌جمهوری است که اکنون عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی است. این گفتار، ویراسته‌ی پاسخ‌های اوست به پرسش‌های وبسایت «خبر آنلاین» (شهریور ۹۵) که به عنوان «میهمان» این پرونده‌ی میهن منتشر می‌شود.

اگر کسانی که مصالحه در خاورمیانه را نفی می‌کنند، منظورشان این باشد که مسئله خاورمیانه با پیروز شدن اسد بر همه اپوزیسیون، حزب‌الله بر همه نیروهای دیگر در لبنان، حوثی‌ها بر همه نیروهای دیگر در یمن حل و فصل خواهد شد، قطعاً متوهم‌اند... در گذشته هم می‌گفتند بغداد را تصرف می‌کنیم و صدام را مجازات می‌کنیم. بعدا یادشان آمد که فلان مقدار تسلیحات متعارف و غیر متعارف لازم دارند تا به این هدف برسند. واقعیت این است که برای پیروز شدن یک طرف در جنگ نظامی، باید تمام نیروهای حامی طرف مقابل را از بین ببرید. پیروزی نظامی اینجا یعنی طرف مقابل را از بین بردن. تا زمانی که طرف مقابل عقبه دارد پیروزی در کار نخواهد بود. اگر کسانی بر این باورند که زورشان می‌رسد، به یاد داشته باشند که «من جُزب المجزَب حلت به التدامه» (آزمودنِ آزموده، مایه‌ی پشیمانی‌ست).

اصلاً فرض کنیم زورمان رسید و توانستیم تمام حامیان طرفهای درگیر منطقه را از بین ببریم. اصلاً بر فرض تصور کنید آنقدر قدرتمندیم که می‌توانیم عربستان سعودی و قطر و همه دیگران را با خاک یکسان کنیم؛ خوب برای چه دستاوردی این کار را بکنیم؟ برای مجازات متحدان اسرائیل؟ چرا مستقیم خود اسرائیل را نابود نکنیم؟

باید همیشه هزینه را با فایده اش سنجید. در حال حاضر [صدها هزار نفر] کشته شده‌اند، ما دو راه داریم: می‌توانیم برویم به سمت اینکه انگیزه‌های خشونت و جنگ را کاهش دهیم، از فضای تنفر و تعصب بکاهیم تا مقداری فضا تلطیف شود تا طرفهای درگیر سر یک میز بنشینند و به جای رد و بدل کردن گلوله، به هم

لگد بزنند. می‌شود به جای در پیش گرفتن این شیوه، در آتش موجود روغن ریخت تا به جای صدهزار نفر، یک میلیون نفر کشته بشوند. فکر می‌کنید چه نتیجه‌ای در پی دارد؟ آیا این پیروزیست؟...

اجازه بدهید یک خاطره برایتان بگویم. در زمان جنگ ایران و عراق در الجزایر رایزن بودم. روزی به ملاقات مرحوم شیخ محمد غزالی - از عالمان برجسته آن روزگار - رفتم و یک سخنرانی انقلابی در باب

حق و باطل و وجوب شرعی و عقلی شکست قطعی عراق در جنگ ایراد کردم. ایشان از من خواستند که به تهران بروم و برای مقامات کشور از جمله مقام معظم رهبری - که در آن زمان رئیس‌جمهور بودند - پیغام ببرم که علمای جهان اسلام متشکل از علمای کشورهای مغرب، الجزایر، مصر، تونس و ... می‌توانند به تهران بیایند، و اعلام کنند که اقدامات صدام، مصداق بارز تجاوز است و ایرانی‌ها مظلوم واقع شده‌اند. ایشان در عوض خواهش کردند که به خاطر مصالح جهان اسلام، ایران از مجازات کردن متجاوز دست بردارد و جنگ را تمام کند. من متأثر از فضای انقلابی آن دوران و فضای جبهه بالای منبر رفتم و خطابه‌ای دیگری پیرامون حق و باطل در جنگ ایران و عراق در رد پیشنهاد ایشان ایراد کردم. ناگهان پیرمرد شروع کرد به گریه کردن. آقای غزالی با تأثر گفت: می‌دانی ترسم از چیست؟ ترسم این است که بعد از ۱۴۰۰ سال شمع کوچکی روشن شده، جهان اسلام هزار سال به قهقهرا رفته و حالا مجدداً بعد از هزار سال شمع کوچکی روشن شده، می‌ترسم این بی‌عقلی شما این شمع را خاموش کند. ایشان یک جمله مهمی گفت که من آنروز نفهمیدم. فرمودند: سخنان و خطابه‌های تو، برای یک رزمنده در جبهه جنگ پسندیده است. اما این ادبیات برازنده یک سیاستمدار نیست. تو یک

مستشاری، دیپلماتی و باید با عقل محاسبه کنی. مگر دنیا اجازه می‌دهد که شما بر عراق پیروز شوید؟ آن موقع من متوجه سخنان این مرد بزرگ نشدم و حتی از گفته‌های ایشان رنجیدم. در واقع در فضایی بودم که درک نمی‌کردم. واقعیت اینست که مواقعی باید جنگید و گاهی هم باید کوتاه آمد. نه بدین معنا که از منافع و اهداف دست برداریم، همین اهداف‌اند خط مشی‌ها را مشخص می‌کند.

## فتنه‌ی خاورمیانه

امروز درگیری در خاورمیانه، فتنه به معنای دقیق آن است. یعنی طرفین این جنگ باطل هستند؛ و نتیجه آن هم به زیان مسلمانان و مردم منطقه و دولتهای مشروع است. هم دولت اسد آدم کشته، هم داعش و گروههای تروریستی به شمول ارتش آزاد، سودش هم فقط به جیب اسرائیل می‌رود که دشمن مشترک همه است. حتی دشمن ذاتی دولت-ملت‌های منطقه و موی دماغ اروپایی‌ها و امریکاست. باید این فتنه را خواباند. اما آنهایی که خط مصالحه را نفی میکنند، متوجه نیستند که لازمه مشی ایشان این است که تمام طرفهای درگیر (چه به صورت آشکار و چه پشت پرده) را باید از بین برد.

نکته دیگر این است که انجام چنین کاری یعنی جنگ جهانی. البته اسرائیل از آن ابایی ندارد. با این منطق: حالا که من قرار است از بین بروم بگذار همه



می‌جنگند چرا با اسرائیل نمی‌جنگند؟ داعش برای ما از اسرائیل خطرناک‌تر است؟ جواب این سؤالات یک چیز بیشتر نیست: اصلاً این فتنه راه افتاده تا کسی با اسرائیل نجنگد. بنابراین، واجب‌ترین کار پایان دادن به این فتنه است. هر سیاستی که به گسترش و استمرار آن کمک کند با هر منطق و ایدئولوژی که باشد همسو با منافع اسرائیل است... [هنوز] به طور قطع نمی‌توان گفت که عربستان با اسرائیل آشتی کرده؛ واقعا جهان عرب به طور کامل نمی‌تواند با اسرائیل آشتی کند، مگر اینکه اسرائیل در رفتارش تجدیدنظر کند که بعید به نظر می‌رسد. اما چون همه می‌دانند عمق دشمنی اسرائیل با ایران چقدر است، با تقرب به اسرائیل به ایران پیام خشم می‌دهند. لکن این ضربه‌ای به ایران

ارتش آزاد می‌تواند در نبرد مشترک با مجموعه‌های تروریستی، نهایتاً و به تدریج به ارتش نظامی ملحق شود. خسارت‌هایشان را هم می‌شود پرداخت کرد. راه حل اصلی این است.

راه حل این نیست که به دولت اسد کمک شود تا بقیه ساختارها را از بین ببرد. اگر این کار انجام شود به اسد خیانت شده و بالعکس هم همینطور است؛ یعنی درست نیست که به اپوزیسیون امکانات داده شود تا اسد را از بین ببرند، اسد از بین برود یعنی ۷ میلیون نفر دیگر باید کشته شوند؛ عکسش هم همین نتیجه را دارد. دیگر از سوریه چیزی باقی نخواهد ماند. این چه دولتی است که ۷ یا ۸ میلیون نفر را باید بکشد تا باقی بماند؟ باید به اسد کمک کنیم که خودش را قانع کند که با بقیه کنار بیاید، از طرف دیگر باید به نیروهای مخالف اسد هم کمک کرد که با اسد کنار بیایند. این روند شروع شده و پیشرفت خوبی هم حاصل شده است. اسد اعلام عفو عمومی کرد برای همه مسلحان غیرقانونی که سلاح خود را زمین بگذارند. یک قدم دیگر باید بردارد: اعاده متمدندان تواب. البته لابد موکولش می‌کند به اینکه طرف مقابل هم قدم متناسب را بردارد. ولی همین اعلام هم گام بسیار بزرگی است.

**خسارت برای همه جز اسرائیل!**

...ایران چقدر می‌تواند پول صرف تسلیحات کند؟ روسیه چقدر می‌تواند هزینه جنگ سوریه کند؟ عربستان و شیخ نشینها چقدر می‌توانند؟ آن قدر هست که همه‌ی منطقه را به خاک سیاه بنشانند. فردا روزی این جنگ یک جوری تمام می‌شود و طرفهای خارجی هم تشریفشان را می‌برند. می‌مانیم ما و کینه‌های انباشته و خسارات وارده. همسایه‌های دشمن هم که با دشمنی‌هایشان جیب خودشان را خالی کردند و جیب دشمن مشترکشان را آباد! ادامه‌ی جنگ خسارت برای همه است جز اسرائیل.

از بین بروند. به یاد داشته باشید به خاطر پیشگیری از جنگ جهانی، ناتو، ترکیه را رها کرد. رسماً هوپیمای روسیه به حریم هوایی ترکیه تجاوز می‌کردند. ترکیه خیال می‌کرد که اگر هوپیمای روسی را بزند همه ناتو پشتش می‌ایستد و از او حمایت می‌کنند ولی اینگونه نشد. چرا؟ معادله، مثل یک دعوی بسیار ساده است. وقتی یک طرف مشت زد، طرف مقابل، لگد می‌زند، لگد که زده شد، طرف دیگر تیر می‌زند، بعد که تیر اول زده شد، طرف مقابل موشک می‌زند و به این ترتیب جنگ آغاز می‌شود. یک جا این جنگ میان ترکیه و روسیه متوقف شد و اردوغان مجبور شد که از سیاستش بگذرد.

به گمان من راست افراطی جنگ طلب در دنیای غرب، منطقه خاورمیانه، همچنین در ایران به نوعی ائتلاف نانوشته دارند می‌رسند. این همان چیزی است که بوش و نتوکان‌ها می‌خواهند. این همان است که نتانیاهو می‌خواهد.

مصادق بارز یکی از اشتباهات تندروهای داخلی در ایران، حمله به سفارت عربستان است. ما ۳۷ سال بر این شعار تأکید کردیم که دشمن جهان اسلام، اسرائیل است؛ اینقدر مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل گفتیم اما امروز عربستان به دشمن ما تبدیل شده است. نگاه افراطی، عربستان را به دشمن ما تبدیل کرد و نقش و جایگاه حزب‌الله با رویکرد ما طی سه دهه اخیر تغییر کرد.

طی سالهای معدود اخیر. هنوز می‌شود حزب الله را احیا کرد. حزب الله بخشی از دولت و جامعه لبنان است، منتهی سازمان حزب الله سازمانی نظامی و به دلیل ماهیت مقاومت، نیرویی مستقل از دولت لبنان است. چرا؟ چون اسرائیل، مرتب لبنان را تهدید می‌کند و بخشی از خاک این کشور را هنوز در اشغال دارد. طبق عرف و قانون بین المللی هر لبنانی حق دارد

**متأسفانه در سیاست خارجی، تلویزیون رسمی، مقامات قوای مختلف و حتی نظامیان موضع می‌گیرند. من واقعا نمی‌فهمم که این چه رسمی است. این روش در کل دنیا یک خطا محسوب می‌شود. زمانی که زلمای خلیل زاد در افغانستان سفیر بود، فرمانده آمریکایی‌ها در افغانستان دخالتی کرد در تصمیمهای سیاسی. تنها به این دلیل که در سیاست دخالت کرد از سمتش برکنار شد.**

**امروز درگیری در خاورمیانه، فتنه به معنای دقیق آن است. یعنی طرفین این جنگ باطل هستند؛ و نتیجه آن هم به زیان مردم منطقه و دولتهای مشروع است. هم دولت اسد کشته، هم داعش و گروههای تروریستی به شمول ارتش آزاد. سودش هم فقط به جیب اسرائیل می‌رود که دشمن مشترک همه است. باید این فتنه را خواباند. اما آنهایی که خط مصالحه را نفی میکنند، متوجه نیستند که لازمه مشی ایشان این است که تمام طرفهای درگیر (چه به صورت آشکار و چه پشت پرده) را باید از بین برد.**

نیست؛ به خود آنها آسیب می‌زند. بی‌فایده هم نیست؛ از جمله، تبلیغات ضد ایرانی-شیعی برای گسترش جنگ طایفه‌ای را خنثی می‌کند.

**سخن گفتن مسئولانه**

اولا باید مسئولانه سخن بگویم، خیلی از اوقات مقامات ایرانی غیر مسئولانه سخن می‌گویند. ما در سیاست خارجی دچار چندصدایی هستیم. خیلی تفاوت هست بین صحبت‌های یک امام جمعه در یک شهری یا یک مرجع تقلید یا یک حزب یا یک سرمقاله نویس که مثلاً سیاستمداری خارجی را مورد انتقاد شدید قرار می‌دهد یا سخن مقام رسمی حکومتی. گاهی مقامات رسمی کشور ما حرفهای نامسئولانه می‌زنند. نباید این سخنان بیان شود. باید حرفهای مسئولانه در حوزه سیاست خارجی زد.

نکته دوم، چه معنایی دارد در حوزه سیاست خارجی همه دستگاه‌های مسئول به غیر از وزارت خارجه حرف بزنند؟ این دیگر چه سبکی است؟ در کجای عالم مرسوم است؟

در حوزه دیپلماتیک فقط وزارت خارجه باید نظر دهد. وزارت کشور، ارتش، سپاه پاسداران نباید نظر بدهند. اینها مقامات مسئول هستند بخشی از ارکان حکومت هستند. متأسفانه در سیاست خارجی ما، تلویزیون رسمی، مقامات رسمی ایران، مقامات قوای مختلف و حتی نظامیان موضع می‌گیرند. بیانیه صادر می‌کنند. بیانیه رسمی به نام نهاد می‌دهند. من واقعا نمی‌فهمم که این چه رسمی است. این روش در کل دنیا یک خطا محسوب می‌شود. برای شما یک مثال

هر عاملی که توجه را از اشغال سرزمین فلسطینی و جنایت‌های اسرائیل منحرف کند، هدیه‌ای آسمانی برای تل آویو است. حالا اگر این عامل جهان عرب را درگیر خودش کند و نیروهای بالقوه ضد اسرائیل را هم نابود کند چه بهتر. لذا اسرائیل ترجیح می‌دهد که بحران سوریه به هیچ راه حل مسالمت آمیز منتج نشود تا خاورمیانه ناامن بماند و نیاز جهان آزاد به اسرائیل استمرار و افزایش پیدا کند. پول عربها خرج از بین رفتن خودشان بشود، همین اندک پیشرفت اقتصادی که در منطقه خاورمیانه رخ داده، به ۳۰ سال عقب‌تر برگردد. از همه کسانی که با فرایند سازش در بحران سوریه مخالفاند یک سؤال می‌پرسم: چرا القاعده و داعش و جبهه النصره و احزاب الشام و بقیه مدعیان جهاد، با اسرائیل نمی‌جنگند؟ آیا فشار اسد از نتانیاهو جنایتکارتر است؟ خوب، آنهایی که با دشمنان اسد

به هر ابزاری متوسل بشود که متجاوز را از خاکش بیرون کند. در هر مقطعی که اشغال لبنان به پایان برسد، تهدید مداوم اسرائیل از بین برود، بعد از اینکه این اتفاق بیفتد دیگر نیازی به این نیست که حزب الله یک نیروی نظامی مستقل از دولت و ارتش باشد، نه تنها نیازی نیست بلکه معقول هم نیست و نهاد دولت را مخدوش می‌کند. در نتیجه حزب‌الله لبنان در "رسمیه عربیه لبنانیة" ادغام خواهد شد. باید هم بشود. دقیقاً شبیه اتفاقی که در ایران در قبل و بعد از انقلاب افتاد. بسیاری از نیروهای شبه نظامی مسلح که با شاه می‌جنگیدند، بعد از پیروزی در ساختار نهادهای رسمی نظامی کشور ادغام شدند به استثنای مجاهدین خلق و مارکسیستها که قانون اساسی را نپذیرفتند و مدعی تمامت‌خواه قدرت بودند. این اتفاق می‌تواند در لبنان هم رخ دهد و همچنین در سوریه؛ مثلاً



بیابوم؛ زمانی که زلمای خلیل زاد در افغانستان سفیر بود، فرمانده آمریکایی ها در افغانستان دخالتی کرد در تصمیمهای سیاسی. تنها به این دلیل که در سیاست دخالت کرد از سمتش برکنار شد. نظامیان حق دخالت در سیاست ندارند؛ در واقع وظیفه تصمیم گیری بر عهده سفیر آمریکا بود.

این در حالی است که نظامیان ما در سیاست خارجی در همه جا اظهار نظر میکنند. به نظر من باید جلوی آن گرفته شود. این وضعیت بسیار خطر آفرین است. من به دو پیامدش اشاره می کنم: یک، نشان می دهد ایران یک دولت مسؤل یکپارچه نیست؛ معلوم نیست به حرف چه کسی باید گوش کرد و این دیگران را مستاصل می کند و وقتی نهادهای مختلف پا توی کفش می کنند، وقتی نهادها با هم اختلاف پیدا می کنند، همدیگر می کنند، این کار به خارجی ها پیغامی می دهد: راه ما منحصر نیست به اینکه با حکومت رسمی کنار بیاییم؛ می توانیم شکاف آنها را تعمیق کنیم و بدون پرداخت هزینه لازم به هدف مان برسیم. این خطر امنیتی حیاتی برای کشور ایجاد می کند. اگر به صد دلیل مسائل سیاست خارجی نباید موضوع مناقشات جناحی بشود به هزار دلیل نباید نظامیان در سیاست مداخله کنند.

نکته سوم در باب عربستان. فراموش نکنیم (که اتفاقاً با کمال تأسف فراموش کرده ایم) که چه بخواهیم و چه نخواهیم ما همسایه مردم عربستان هستیم. هزاران سال همسایه ما بودند و خواهند بودند. چه ما خوشمان بیاید چه نیاید. درست است که حکام آنجا بعضاً آدمهای عقب افتاده و بعضاً جنایتکار هستند. هنوز زنان در آنجا حق رانندگی ندارند، اینها همه قبول. اما همزیستی مسالمت آمیز، احترام متقابل و حق همسایگی اقتضا می کند که نقطه ضعفها را ابزار فشار نکنیم. نباید از همه توان استفاده کنیم برای تضعیف حکومت در آنجا.

من از شما سوال می کنم اگر فردا روزی دولت آل سعود سقوط کند، شما خیال می کنید که انوشیروان عادل آنجا حکومت را در دست می گیرد؟ یک مشت تندرو بدتر از القاعده و داعش در آنجا قدرت می گیرند. دولت ایران در آن صورت باید چراغ بردارد و دنبال

تقلیدی مثل آخوند خراسانی و... ندارد. شما نمی توانید تصور کنید که بدیل روحانیت ایران در عربستان دارای چه طرز تفکری است. شخصیت های دینی عربستان به مراتب بدتر از حاکمان فعلی در این کشور هستند و اگر زمانی دولت عربستان ساقط شود و حکومت به دست شخصیت های مذهبی و تندروی این کشور بیافتد، برای خودشان و همسایگانشان فاجعه های دیگر خواهد بود. در این صورت این اتفاق ثمره ای برای جامعه بشری، عربستان و جهان اسلام نخواهد داشت.

حتی اگر برنامه غرب این باشد که چون سعودیها زیادی پولدار شده اند به جوری آن پول خرج یا مصادره بشود، جمهوری اسلامی ایران باید با آن ترغیب مقابله کند. باید پشت حکومت عربستان سعودی بایستد که سرنگون نشود. ما نباید کاری کنیم عده های جنگ طلب روی کار بیایند و دولت عربستان را سرنگون کنند تا پولهایشان را کمپانی های اسلحه سازی و دولت های غربی تصرف کنند. ایران که همسایه آمریکا نیست؛ ما همسایه عربها هستیم و نسل آینده عربها همسایه نسل آینده ما خواهد بود.

ما باید یاد بگیریم که با مردم سعودی، با مردم قطر و مردم این منطقه، همسایگان طبیعی هستیم. ما با آمریکا و اروپا همسایه نیستیم. اگر ما در این بازی فرضی افتادیم، یعنی در همان تکرار اشتباهه جنگ جهانی اول سهیم خواهیم بود. نباید رهبران سعودی را آنقدر بترسانیم که به دشمن واقعی خودشان و ما پناه ببرند. خیال می کنید توطئه من در آوردی ترور همین «عادل الجبیر» در واشنگتن توسط ایران، الکی طراحی شده؟ ما خودمان که میدانیم نمی خواستیم چنین کاری بکنیم. خوب چرا از خودمان نمی پرسیم هرکس این طراحی را کرده چه نیی داشته؟ جز در انداختن جنگ بین ایران و سعودی؟ شک نکنید که اگر لازم باشد وزیر خارجای را بکشند تا جنگ راه بیفتد این کار را می کنند. مگر ولیعهد اتریش - مجارستان را نکشتند تا بهانه برای جنگ جهانی اول کامل شود؟

#### دیپلماسی، شطرنج است نه دادگاه

من اعتقاد ندارم که تلاش جدی برای تنش زدایی با سعودی صورت گرفته باشد. وزارت خارجه در بسیاری از مسائل تنها تصمیم گیرنده نیست. اگر قرار است

دادستان و هیات منصفه ای در کار نیست. این عرصه شبیه بازی شطرنج است؛ همه براساس حدس تصمیم میگیرند. در واقع سیاستمدارها شطرنج بازی می کنند. دولت خارجی رفتار شما را بررسی می کند و بر اساس رفتار شما سیاست خود را تنظیم می کند. از رفتار شما در می یابد که شما می خواهید به او تعرض کنید یا نه. خیلی وقتها هم برداشت ها اشتباه است. در واقع مناسبات دیپلماتیک برای حل همین سوء تفاهمهاست. خوب وقتی در عمل کسانی سفارت عربستان را آتش می زنند، بعد کسان دیگری فرمایشات کذابی می فرمایند، رادیو و تلویزیون هم دائماً در حال تبلیغات منفی است. وقتی رفتار خشونت آمیز ادامه دارد هر قدر سعی کنید دست دراز کنید برای مذاکره، جواب نمی دهد. میدانم که شونیزم ایرانی اقتضا می کند همه تقصیر را به گردن «دیگران» بباندازند اما شونیزم مشکلی را حل نمی کند. از قدیم گفته اند یک سوزن به خودت بزنی یک جوالدوز به دیگری.

#### ادامه از صفحه ۲۵

و اعراب بیشتر آشکار می شود.

حال به سوال اول بازمی گردیم:

آیا در روابط ایران و جهان عرب «اختلاف» یا «بحران بین المللی» وجود دارد که موجب تهدید یا نقض صلح بین المللی شود؟

تاریخ معاصر روابط ایران و جهان عرب حاکی از وجود یک اختلاف به معنای حقوقی کلمه - یعنی جنگ ایران و عراق - است و آنچه که امروزه شاهد آنیم وجود چند بحران بین المللی است از جمله بحران یمن، بحران سوریه، بحران عراق، جنگ سرد ایران و عربستان که نسبت به ایران و عربستان، بحران محسوب می شوند و نه مخاصمه و اختلاف.

برای دریافتن عمق و ابعاد خطر احتمالی درگیری های بیشتر ایران و متحدانش از جمله عراق و سوریه که از جامعه عرب هستند با عربستان، در خاک سوریه، یمن یا عراق و کشیده شدن دامنه شراره های جنگ به روسیه و ترکیه و با نیم نگاهی به اختلافات مذهبی و قومی در منطقه و نیز درگیری های روسیه با غرب و چندین عامل ریز و درشت دیگر، کافیسیت اخبار روزانه منطقه را پیگیری کنیم.

آنگاه هر ناظر آگاه، بی طرف و عاقلی به روشنی در می یابد که بهتر است جامعه بین المللی فارغ از پلیدی و زشتی خشونت های روزانه و خونریزی های چندساله و بی سابقه اخیر، در منطقه بحران زده خاورمیانه، برای حل برخی معضلات امروزی خود از جمله ناامنی حاصل از شبح داعش و ممانعت از بروز جنگ جهانی دیگر هم که شده، تمام تلاش خود را در به کارگیری دیپلماسی پیشگیرانه جهت کاستن تنش های موجود میان ایران و عربستان، به عنوان دو کشور مهم و صحنه گردان در منطقه، بنماید؛ زیرا بحران سوریه و یمن و حتی داعش با کاهش تنش میان ایران و اعراب راحت تر و سریع تر و به شیوه ای کم زیان تر پایان خواهد یافت. در غیر اینصورت به جای خاتمه درگیری ها و خشونت ها در منطقه، شاهد شعله ور تر شدن زبانه های جنگ و گسترش خونریزی و ناامنی به مناطق دیگر خواهیم بود که دامنه آن بیش از امروز دامن غرب را خواهد گرفت و صلح جهانی در ابعادی بسیار وسیع و گسترده نقض خواهد شد که خسارات و تلفات آن شاید فقط با جنگ های جهانی اول و دوم بتواند قابل مقایسه باشد.

**ایران چقدر می تواند پول صرف تسلیحات کند؟ روسیه چقدر می تواند هزینه جنگ سوریه کند؟ عربستان و شیخ نشینها چقدر می توانند؟ آن قدر هست که همه ی منطقه را به خاک سیاه بنشانند. فردا روزی این جنگ یک جوری تمام می شود و طرفهای خارجی هم تشریفشان را می برند. می مانیم ما و کینه های انباشته و خسارات وارده. همسایه های دشمن هم که با دشمنی هاشان جیب خودشان را خالی کردند و جیب دشمن مشترکشان را آباد! ادامه ی جنگ خسارت برای همه است جز اسرائیل.**

مردی سعودی الفیصل بگردد. ملک سلمان نسبتاً فرد معتدل و سیاست فهمی ست.

البته [به دلیل پیروی سلمان، فرزندان وی امور را در دست گرفته اند و باعث خرابکاری شده اند. توجه داشته باشید اگر همین سیستم به این طریق از بین برود افراد تندروتری مسلط می شوند که نمیدانیم سر در کدام آخور دارند. جامعه عربستان که مثل ایران نیست؛ یک شبکه روحانیت متمرکز با سابقه ۴۰۰ ساله ندارد، پیشینه مبارزه سیاسی و مشروطه و مبارزان و مراجع

وزارت خارجه تصمیم بگیرد، چرا نظامیان اظهار نظر متفاوت می کنند؟ وقتی نظامیان که موشک در اختیار دارند تهدید می کنند، سفیر چه کاره است که حرفی بزند یا دست به اقدام دیپلماتیک بزند؟ اصلاً مضحک است. زمانی که سفیر حرفی می زند، اولیای دولت میزبان باید تایید حرف او را در رفتار دولتش ببینند. باید رفتار یکپارچه حکومت حرف شمای سفیر را تایید کند.

در دیپلماسی، دادگاه تشکیل نمی دهند. وکیل و

# پراکنده‌هایی درباره سیاست، حکومت و دین

محسن یلفانی



از معیارهای تمدن و پیشرفت هر کشوری را امکانات و امتیازهای ویژه‌ای می‌دانند که برای آسان شدن زندگی همین اقلیت علیل در نظر می‌گیرند.

زمانی نه چندان دور تنها سفید پوست بودن «دلیل» بی‌برو برگردی برای تصاحب حکومت می‌شد - نیازی

هم نبود که سفیدپوستان «حائز اکثریت» باشند. تنها «برتری» نژادی آنها بر سیاه‌پوستان برای اثبات «مشروعیت» حکومت آنها کافی بود. همچنان که در حکومت اسلامی بجز برخورداری از امتیاز اکثریت، که آمار و ارقام مطمئن آن را تأیید نمی‌کند، «برتری» ایمانی مسلمانان بر بی‌ایمان‌ها دلیل دیگری است بر مشروعیت حکومت.

از نگاه کسی که حضور خود را بر صحنه دنیا یا روزگار صرفاً حاصل یک تصادف یا حادثه بی‌مقصد می‌داند و وظیفه شاق و گاه ناممکن معنی دادن به این حادثه را هم خود به عهده می‌گیرد، ادعای حکومت کردن کسانی که آفرینش جهان و حضور انسان در آن را برنامه‌ای هدفمند و متضمن غایت می‌دانند، همان قدر معقول و منطقی است که تصور حکومت نابینایان و معلولان بر صاحبان دو چشم و دو پا. با این حال چند هزار سال طول کشیده، و گاه جنگ‌ها و خون‌ریزی‌های هولناکی لازم آمده، تا مؤمنان این واقعیت را بپذیرند و بدان گردن بگذارند و به تدریج خود نیز دریابند که واگذاشتن کار قیصر به قیصر و کار خدا به خدا به نفع خودشان هم هست و در صورت صرفنظر کردن از کار پر پیچ و خم حکومت، که با اندک بی‌احتیاطی می‌تواند با اعمال زور و ظلم و گناه همراه شود، نائل شدن به رستگاری را برایشان آسان‌تر خواهد کرد.

از میان انبوه «جوک»هایی که سال‌هاست ساختن و انتشار آنها، بخصوص بعد از رواج ابزارهای گوناگون رسانه‌ای، وسیله‌ای برای ابراز ناراضی‌تی و بیزاری مردم از رژیم اسلامی است و در ضمن باعث تسلا‌ی خاطری نه چندان دلپذیر هم می‌شود، نمونه زیر قابل تأمل هم هست:

«در ماه مبارک رمضان پاسداران جلوی مرد جوانی را که در خیابان مشغول خوردن خوراکی بوده، می‌گیرند و مؤدبانه از او می‌پرسند جناب عالی جزو کدام یک از اقلیت‌های مذهبی هستید. مرد جوان پاسخ می‌دهد که من جزو اکثریت غیرمذهبی هستم.» ادعای جوان روزه‌خوار می‌تواند مبالغه‌آمیز باشد، اما

نه لزوماً در مورد شمار روزه‌خواران. آمار مطمئنی در مورد شمار مسلمانان در ایران، بویژه مسلمانان با ایمان یا اهل عبادات، نداریم و در نتیجه نمی‌دانیم این مهم‌ترین دلیل مسلمان شمردن مملکت ما تا چه حد، چند در صد، اعتبار دارد. وقتی این «دلیل» به تعیین نوع حکومت هم تسری داده می‌شود، که داده شده است، کار، و حتی نفس کشیدن هم، برای غیر مذهبی‌ها و مذهبی‌های طرفدار جدائی دین از حکومت مشکل می‌شود.

بجز اکثریت مسلمان، «اکثریت»های دیگری نیز وجود دارد، بی آنکه هیچ یک ادعاهای مشابهی داشته باشند. صحبت از اکثریت بینایان در برابر نابینایان یا اکثریت کسانی که صاحب دو پای سالم‌اند در مقابل کسانی که به علت‌های مختلف از داشتن دو پای سالم محروم‌اند، به عنوان دلیلی برای قبضه کردن حکومت، مضحک به نظر می‌آید. ولی بوده‌اند ملت‌ها یا اقوامی که در آنها اکثریت «سالم» برای اقلیت علیل نه تنها حق حکومت که حق زندگی هم قائل نبوده‌اند. در این مورد لازم نیست تا اسپارت دوهزار و پانصد سال پیش عقب برویم؛ کافی است به هفتاد هشتاد سال پیش به مرکز اروپا - آلمان - نگاهی بیندازیم. امروز یکی

در مملکت ما نیز این جریان آغاز شده و به نتایج ملموس و مطمئنی هم رسیده بود. رهبران و زعمای مذهبی، به سائقه شم نیرومندی که در تشخیص منافع آنی و آتی - این جهانی و آن جهانی - خود دارند، و نیز اهل ایمان، به اقتضای پرهیز از شرکت در مظلمه حکومت، آبرومندانه پای خود را از سیاست کنار کشیده بودند. اصل دوّم متّم قانون اساسی مشروطیت نظارت و نظر موافق پنج نفر از «حجج اسلامیه» را بر مصوبات مجلس شورای ملی لازم می‌دانست. در ضمن می‌افزود که این پنج نفر می‌بایست «مطلع از مقتضیات زمان هم باشند». در طول هفتاد-هشتاد سالی که مجلس شورای ملی، گاه با سر و صدای فراوان و گاه سر به زیر و بی سر و صدا به کار خود ادامه می‌داد، هیچ یک از «حجج اسلامیه» - بجز آیت‌الله خمینی، آن هم قبل از انتشار کتاب «ولایت فقیه» - خواستار اجرای این اصل نشدند. علت این خودداری هم نه بی‌اطلاعی از «مقتضیات زمان»، که بر عکس اطلاع کافی از همین «مقتضیات» بود، که صرفه را در کنار کشیدن از سیاست و حکومت می‌دانست.

حکومت اسلامی ایران در میان ناباوری و حیرت اهل نظر برقرار شد. گردانندگان و رهبران حکومت نیز از این که چنین آسان قدرت را قبضه کردند، حیرت‌زده شدند. اما از این توانائی برخوردار بودند که مرحله حیرت را به سرعت پشت سر بگذارند و

علاقه خود را به حضور و دخالت دین در سیاست و حکومت - اگر نگوئیم حتی به حفظ همین حکومت اسلامی، البته با تغییرات و اصلاحات مورد نظرشان - حفظ کرده‌اند. دلیل اصلی این علاقه نیز یکی همان «اکثریت مسلمان» است، که ظاهراً اداره‌اش بوسیله یک حکومت دینی مطلوب‌تر است؛ و یکی هم این که، هر چه باشد، آدم‌های خیرخواه و با حسن نیت بیشتر در میان مسلمانان یافت می‌شوند تا در میان سیاستمداران حرفه‌ای که هفت‌خط و بی‌وجدان بودنشان شهره آفاق است.

اشاره‌های جسته-گریخته بالا می‌توانند به روشن کردن تکلیف «اکثریت مسلمان» کمک کنند. در مورد حسن نیت و وجدان هم باید نگاه دیگری به تجربه مهندس بازرگان انداخت و به یاد آورد که وی چگونه در رؤیای مهار جاه‌طلبی‌های آیت‌الله خمینی به هوای برتری تجربه و سابقه خودش در کشورداری، به زبان ساده یعنی به امید بولدوزری که امام به راه انداخته بود، با پرکردن کابینه‌اش از دکتر مهندس‌های نمازخوان «نهضت آزادی»، خرده حساب قدیمی‌اش را با جبهه ملی، تسویه کرد.

این نکته را اهل فن بارها توضیح داده‌اند، ولی تکرار آن در اینجا نیز بی‌فایده نیست. منظور از جدائی مذهب هم از حکومت و هم از سیاست به هیچ روی انکار حق طبیعی و مسلم مؤمنان مذهبی در فعالیت سیاسی نیست. همان گونه که مطالعه و گرفتن تخصص در ریاضیات و فیزیک و پزشکی... و کار کردن در این قبیل حوزه‌ها حق طبیعی آنان است. اما آموزش ریاضیات با بچه‌های مردم به کمک آیات قرآن یا معالجه حصبه بر اساس نصایح نهج‌البلاغه، به همان نتایجی منجر می‌شود که اداره مملکت بر اساس آموزش‌های فقه، چه سنتی باشد و چه پویا. این اشاره به فهم این موضوع کمک می‌کند که تلاش و کوشش روشنفکران مذهبی با هدف اصلاح دین، هر چه باشد، گامی است به سوی تضعیف تعصبات و تبعیض‌های کهنه و فراهم آوردن شرایط بردباری و تساهل، و به همین علت پر ارج. اما نه آن قدر پر ارج که به معضل یا بغرنج زمان ما پاسخی درخور دهد.

پاسخ درخور را شاید بتوان در میان انبوه گفته‌های نه چندان شیوا و رسا و اغلب آشفته و کج و کوله خود آیت‌الله خمینی، و نیز در نوشته‌های کم و بیش منظم و مرتب وی یافت. در این تراکم بی‌پایان فرموده‌ها و فرمایش‌ها، دو نکته هست که حقانیت و ضرورت حکومت مذهبی را یک جا نفی می‌کند - هر چند که در واقع برای برپائی و بعد برای حفظ همین نوع حکومت ابراز شده‌اند. نکته اول، که به منظور رد حکومت سلطنتی، و به تبع آن، در رد قانون اساسی مشروطیت، ایراد شد، این بود که پدران و اجداد ما حق ندارند در مورد نظام و حکومت مورد نظر ما تصمیم بگیرند. این گفته، که به واقع اصل معتبر و انکارناپذیری است، با شرایط امروز، یعنی در مورد نظام جمهوری اسلامی، بسی بیش از نظام سلطنتی صادق است.

دیگر گفته وی این است که حفظ نظام (جمهوری اسلامی) از اوجب واجبات است. برای هر مؤمن واقعی، حتی با رعایت تقیه، واجب‌ترین وظیفه حفظ ایمان مذهبی است. درستی نظر پرهیز از حکومت به منظور حفظ و حراست از ایمان، اگر هم شک و تردیدی در آن بود، با «شهبکار» جمهوری اسلامی از میان رفته است. حدس زدن و برآورد شمار کسانی که هنوز حفظ جمهوری اسلامی را واجب‌تر از حفظ ایمان مذهبی خود می‌دانند، کار بسیار دشواری نیست.

از یک سو، و کور شدن هر گونه افق روشن بوسیله سرمایه‌داری مطلقه، از سوی دیگر، گرفتار بحران امنیت و هویت شده‌اند که نشانه‌ها و عوارض آن از شرق اروپا تا غرب ایالات متحده آمریکا را در می‌نوردد: جان گرفتن اشباح به خواب رفته ناسیونالیسم افراطی، جستجوی شتابزده هویت مذهبی (نوستالژی تمدن مسیحی-یهودی)، بیداری کاتولیسیم، بیگانه‌ستیزی، نژادپرستی، اسلام‌هراسی...

در این میان حکومت اسلامی، که به یمن روش‌های کاملاً ابتکاری و جنون‌آمیز خود در عرصه سیاست بین‌المللی کینه و نفرت و شک تقریباً همه کشورهای جهان را برانگیخته بود و در انزوا بسر می‌برد، در حال حاضر به درجه‌ای از ظاهرالصلاح بودن (یا نوعی respectability) دست یافته است. اسلام انقلابی -

دست به کار ساختن حکومت مطلوب خود شوند. در برابر کنجکاو خارجی و نگرانی داخلی در مورد چگونگی و خصائل این حکومت، کار بیشتر به نفی و انکار نمونه‌ها و الگوهای موجود یا تاریخی، که الحق کارنامه و سابقه آبرومندی نداشتند، می‌گذشت. مخالفت و دشمنی عمومی این نوع حکومت‌ها با تشیع هم جایی برای دلبستگی مرجع و مراجع بزرگ تقلید به آنها باقی نمی‌گذاشت. سرانجام حکومت صدر اسلام، که سال‌ها، و شاید بیش از یک قرن، ایده‌آل و مدینه فاضله مسلمانانی شمرده می‌شد که در پی جبران عقب‌ماندگی خود در برابر غرب بودند، گفته و ناگفته، به عنوان نمونه انتخاب شد. بیش از مخالفان، طرفداران حکومت اسلامی بودند که انتخاب چنین الگویی را فراتر از امکان و توانائی رهبران و گردانندگان حکومت

**چند هزار سال طول کشیده، و گاه جنگ‌ها و خون‌ریزی‌های هولناکی لازم آمده، تا مؤمنان این واقعیت را بپذیرند که واگذاشتن کار قیصر به قیصر و کار خدا به خدا به نفع خودشان هم هست و در صورت صرف‌نظر کردن از کار پر پیچ و خم حکومت، که با اندک بی‌احتیاطی می‌تواند با اعمال زور و ظلم و گناه همراه شود، نائل شدن به رستگاری را برایشان آسان‌تر خواهد کرد.**

سیاسی (=اسلامیسم)، که برآمدن و دوام حکومت اسلامی ایران از منابع و انگیزه‌های انکارناپذیر آن است، با چهره خوفناک و رفتار وحشیانه‌اش برخی از رهبران کشورهای غربی را نیز ناچار کرده است تا از عقب جزایر به مار غاشیه پناه ببرند - هر چند که مار غاشیه همچنان به تحریکات و تحرکات تعرض‌آمیز خود ادامه می‌دهد.

جامعه ایرانی در دو نوبت (۱۳۷۶ و ۱۳۸۸) کوشید تا از درون کابوس حکومت اسلامی رؤیای حقوق و حاکمیت مردم را، که از انقلاب مشروطیت به این سو بدان دل بسته بود، از سر گیرد. نیروی اصلی این هر دو جنبش طبعاً بخش آگاه‌تر جامعه بود؛ اما بنا به مقتضیات زمان (بیش از هر چیز به علت خط قرمزی که خودی‌های حکومتی را از غیرخودی‌ها جدا می‌کند)، هدایت و رهبری در دست گروهی از صاحبان قدرت یا کسانی که اندک زمانی پیش‌تر صاحب قدرت بودند، باقی ماند. در این میان روشنفکران مذهبی نیز، که بیش از دیگران در برابر «کشته خود»، یعنی حکومت اسلامی، احساس مسئولیت (یا احساس گناه) می‌کردند، به یاری این دو حرکت برخاستند. اما این دو حرکت پیش از آن که در کهنشان سیاست ایران جایی برای خود بیابند، بوسیله سیاه‌چاله ولایت فقیه جذب و خنثی شدند و تنها سحابی کم‌رنگی از خود باقی گذاشتند که گاه‌گاه، به هنگام «انتخابات»، اندک سوسوئی می‌زند.

کوشش‌های روشنفکران مذهبی به از میان برداشتن تعصب و تاریک‌اندیشی‌ای که با برآمدن حکومت اسلامی سخت جان گرفته بود، کمک بسیار کرده، اما در اجرای مأموریت اصلی‌اش یعنی تبلیغ و ترویج فکر جدائی دین از سیاست و حکومت، چندان موفقیتی نداشته است. بعید است این عدم موفقیت با توسل به پروژه اصلاح دین جبران شود. چرا که موفقیت در این پروژه، تا آنجا که به رابطه دین و سیاست مربوط می‌شود، چیزی نیست مگر از چاله به چاه افتادن یا از سر گرفتن بازی‌ای که نتیجه‌اش از پیش اعلام شده. ظاهراً اصلاح‌طلبان یا روشنفکران مذهبی هنوز

جدید می‌دانستند. باید تصدیق کرد که نگرانی این طرفداران در رسیدن به چنین ایده‌آلی بیش از حد خوش‌بینانه بود. از همان آغاز می‌شد مطمئن بود که حکومت اسلامی ایران، بیش از هر چیز به همان حکومت صدر اسلام شباهت دارد.

از دو-سه دهه بعد از جنگ دوم جهانی فرانسوی‌ها با عنوان سی ساله باشکوه و جماعت انگلوساکسون با عنوان عصر طلائی نام می‌برند. رشد و رونق بی‌سابقه اقتصادی و رفاه و امنیت اجتماعی نسبی این دوران، به پیشرفت‌هایی در زمینه‌هایی مثل حقوق بشر، آزادی و دموکراسی، هم‌بستگی اجتماعی (که روایت عملی‌تری از شعار برادری است)، کمک کرد. این شرایط همچنین زمینه مناسبی برای پشت سر گذاشتن برخی ابتلائات کهنه بشری، نظیر دیگرسستیزی، نژادپرستی، تعصبات مذهبی و... را نیز فراهم آورد.

رشد و رونق اقتصادی و امنیت اجتماعی در عین حال باعث خیزش جدیدی در گرایش‌های افراطی و انقلابی شد. از میان دستاوردهای کشورهای پیشرفته، این آخری بیشتر به دل محافل روشنفکری و مترقی جهان سوم، از جمله ایران، می‌چسبید. استقبال بسیاری از روشنفکران و گروه‌های انقلابی غربی از انقلاب ایران - که خصلت مذهبی آن را هم با خوش‌بینی هر چه بیشتر می‌پذیرفتند یا نادیده می‌گرفتند - در این زمینه باید فهمید.

اینک دهها سال است که دوران با شکوه یا طلائی در غرب پشت سر گذاشته شده. بحران‌های مکرر و فرسوده‌کننده اقتصادی راه را بر نئولیبرالیسم هموار کرده. سرعت گرفتن جهانی شدن اقتصاد به ایجاد قطب‌های جدید قدرت منجر شده. امنیت اجتماعی تحت تأثیر ضرورت‌ها و تنگناهای اقتصادی اولویت خود را از دست داده و جای خود را به سیاست‌های تنگ‌دستانه و سخت‌گیرانه داده است. تنگ‌دستی و سخت‌گیری را طبعاً اقشار میانه و پائین تحمل می‌کنند و واحد سنجش ثروت صاحبان سرمایه و «کارآفرینان» از میلیون به میلیارد ارتقا یافته است. جامعه‌های مرفه و مطمئن غربی در پی تحمل بحران‌های اقتصادی،

# پس نوشته‌ای بر مقالات میهن (دکترین‌های امنیت ملی)

حسن مکارمی



تلاش این نوشته، بررسی نوشتارهای این شماره نشریه وزین میهن است که به درستی جایش در میان ادبیات برون مرزی خالی بود. نشریه‌ای که بتواند مفاهیم بنیانی و پایه‌ای درحوزه جامعه ایران را انتخاب کرده و از دیدگاه‌های گوناگون، نظری و مصداقی و به شیوه‌ای علمی و عمیق مورد مذاقه قرار دهد. الزاما ادامه این مهم، می‌تواند متفکرین، نظریه پردازان و فعالین حوزه سیاست و جامعه مدنی را پیرامون مفاهیم پایه‌ای همراه کرده و نقش بسیار والایی در همسویی اینان بازی کند.

در سر سخن این نشریه آمده است: "در این پرونده تلاش کرده ایم هم به لحاظ نظری و آکادمیک و هم سیاسی و راهبردی به این مقوله پرداخته شود. یعنی از یکسو مرور تعریف شناخته شده و آکادمیک - راهبردی در این باره...". در این عرصه به نظر می‌رسد توجه نظری - راهبردی به مقوله مهم امنیت ملی مستلزم بررسی مولفه‌های تشکیل دهنده آن از جمله... دو مفهوم "آکادمیک-راهبردی" و "نظری-راهبردی" ما را آماده می‌سازد تا در بین سطور مقاله‌ها، دیدگاه‌های نظری و آکادمیک خدمات راهبردی را بیابیم. بتدریج با مطالعه مقالات متوجه می‌شویم که جز در دو مورد واژه راهبردی مترادف "مهم" آمده است و نویسندگان چندان آشنایی با رشته دانشگاهی خدمات راهبردی که در پنجاه سال گذشته در دانشکده‌های مدیریت شکل گرفته و رشد کرده است، ندارند.

امید بر این بود که با استفاده از نظریه‌ها و روش‌های گوناگونی که مورد نظر کارشناسان خدمات راهبردی است، به گونه‌ای، نخست دیدگاه‌های راهبردی آشکار و پنهان حکومت جمهوری اسلامی در مورد امنیت ملی، مورد بررسی و موشکافی و انتقاد قرار گیرد و سپس به بررسی موقعیت ایران امروز پرداخته

الگوهای امنیت ملی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی، نقش امنیت پاینده، مردم سالاری، رابطه امنیت ملی و عقب افتادگی تاریخی، نقش مطلوب گرایشی شیعی و فرهنگ ملی، گسست‌های اجتماعی و نظام اقتصادی، نقش موزایک فرهنگی ایران، فناوری، ابزارهای سازمان دهی چه می‌توان گفت؟ چگونه می‌توان نگاهی راهبردی به امنیت ملی در ایران انداخت؟ از یکسو نیاز به شناخت دقیق تری از اهداف راهبردی در حوزه امنیت ملی درود بعد دولت و بیت رهبری داریم و از سوی دیگر می‌بایست آماده بررسی و نقد این اهداف با نگاهی راهبردی و روش مند باشیم و نهایتاً پیشنهادی سازنده و کارآمد ارائه کنیم. در غیر این صورت از مجموعه شناخت لایه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی به تنهایی و بدون پیوند روشمند در خدمات راهبردی چگونه می‌توان به خوانندگان نگاهی "آکادمیک-راهبردی" و "نظری-راهبردی" در امر امنیت ملی منتقل کرد.

نقد و بررسی و پیشنهاد، در حوزه خدمات راهبردی آنگاه می‌تواند مفید باشد که خود ساختارمند باشد و بر اساس روش‌های امتحان شده در حوزه آکادمیک صورت گیرد تا شمولی زمانی - مکانی داشته باشد. به عبارت دیگر از سه مرحله هر طرحی که در حوزه پذیرفته شده جامعه علمی است؛ نخست عکسبرداری از واقعیت با معیارهای بنیانی و اندازه گیری آنها با

آکادمیک-راهبردی "چیست؟ نه هر امر مهم و حیاتی در سرنوشت ملل امری راهبردی است و نه هر امر راهبردی می‌تواند در سرنوشت ملل مهم باشد، بلکه هر موضوع می‌تواند از زاویه خدمات راهبردی مورد مطالعه، بررسی، تبادل نظر قرار گیرد. همخوانی نگاه راهبردی و نگاه ساختاری در حوزه زمانی است که در هر دو گذشته و آینده طولانی مدت در نظر گرفته میشوند. در هر دو عوامل موثر و حیاتی در نظر گرفته می‌شوند، در هر دو تلاش می‌شود که بیان ساده و فرمول وار باشد. اما نگاه ساختاری و نگاه راهبردی در هدف با هم متفاوتند. در شناخت ساختاری، هدف یافتن رابطه پیوسته بین عوامل تشکیل دهنده یک ساختار است تا از این طریق بتوانیم حوزه شناخت و رابطه بین عوامل را شناخته و بررسی و شناخت‌های فرعی تر را در لوی نور افکن شناخت ساختاری انجام دهیم. هدف اساسی در نگاه راهبردی، هماهنگی و همراه سازی کلیه اقدامات است و یا دانش-هنر راهبردی، علم توزیع امکانات است در راه رسیدن به هدف مورد نظر در ماموریت. نگاه راهبردی تنها به اهداف راهبردی نظر دارد. این اهداف را دسته بندی و هماهنگ می‌کند. می‌توان گفت که نگاه راهبردی از نگاه ساختاری سود می‌جوید.

با این گونه تعریف خدمات راهبردی، در مورد

شاخص‌های قابل تعریف، قابل اندازه‌گیری در محدوده زمانی محدود زندگی روزمره، سپس با استفاده از روشی ساختاری به تشخیص مشکلات و نارسایی‌ها پرداخته و در انتها به ارائه راه کارها بپردازد. پیروی کند. اگر چه بررسی‌های انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصادی

که همان هنر ممکن است. هنر است چون نیاز به ابداع دارد و چون در عرصه واقعیت است پس هنر ممکن. استراتژی «دانش-هنر» استفاده بهینه از امکانات است در دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده. پس تعیین و تعریف مشخص و دقیق اهداف ضروری است.

**استراتژی «دانش-هنر» استفاده بهینه از امکانات است در دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده. پس تعیین و تعریف مشخص و دقیق اهداف ضروری است. استفاده از امکانات نیازمند شناخت آنها و سازمان دادن به آنهاست. این سازمان در زمان و مکان مشخصی صورت می‌گیرد که آن را واقعیت‌های جهان پیرامون می‌نامیم. رابطه اهداف استراتژیک و «سازمان در جایگاه» رابطه‌ای است زنده و در تغییر مداوم.**

اهداف بلند پروازانه تنها راهی است که ما را از ایستادن و بدور خود گشتن می‌رهاند. این اهداف ما را به جستجوگری و نوآوری هدایت می‌کنند. به ما امکان میدهند که از نهایت توان و امکانات خود بهره بگیریم. ما را در رقابتی سالم با نیاز ذاتی انسان به پیشرفت، شناخت بیشتر از خود و هستی وامی‌دارند. این اهداف به نیروی متحرک به عامل رشد و بالندگی ما تبدیل می‌شوند. اهداف استراتژیک می‌بایست به اهداف اجرایی ترجمه شوند. لذا در صحنه واقعیت، تولید، سازندگی، در پهنه خانواده، ده‌شهر، کشور، منطقه و جهان است که این اهداف می‌توانند به اجرا در آیند. اجرای این اهداف در زمان و مکان ویژه‌ای صورت می‌گیرد. قابلیت اجرایی این اهداف در زمان محدود شرط اساسی است.

به اجرا گزاری اهداف نه تنها نیاز به مجری، زمان و مکان تعیین شده‌ای دارد بلکه به ابزار نیاز دارد. این ابزار را می‌توان به دو گروه عمده فن‌آوری، امکانات پژوهشی از یک سوی و مدیریت و سازماندهی از دگر سوی تفکیک کرد. در این راستا می‌توان از خود

و فرهنگ ابزار نخستین و پایه‌ای خدمات راهبردی است، ولی تمام زمینه‌های فوق بدون استفاده از روش و کارشناسی در زمینه خدمات راهبردی نمی‌توانند به دیدگاه راهبردی بیانجامند. و مشکل اساسی از همینجا آغاز می‌گردد که زمینه‌های پژوهشی فوق خدمات راهبردی جای عوض کنند و پژوهشگران و کارشناسان زمینه‌های فوق در نظر داشته باشند تنها به استفاده از عمق و وسعت دیدگاه در زمینه تخصصی خود به بررسی و ارائه خدمات راهبردی بپردازند.

مقالات این شماره نشریه را می‌توان در سه دسته گنجانده، بی‌آنکه بخواهیم در محتوی، شکل یا نظر کارشناسی نویسندگان محترم وارد شویم. هدف بیشتر روشننگری کوتاهی است تا در آینده خدمات راهبردی چون تمامی رشته‌های دیگر علوم مورد توجه بیشتری قرار گرفته و به گونه‌ای مستقل هویت یافته و بکار گرفته شود.

مقاله‌هایی که خارج از موضوع نگاهی راهبردی-آکادمیک یا نظری-راهبردیست، مقاله‌هایی که بررسی آنها از امنیت ملی بر پایه از پیش تعیین شده نگرشی خاص و یا مطلوب گرایانه است که در انتها به پیشنهادی در مورد چگونگی حکومت مطلوب در ایران می‌پردازد، تنها دو مقاله است که تلاش دارد تا به بررسی امنیت ملی با روشی که می‌تواند به خدمات راهبردی نزدیک باشد، بپردازد.

پس از این مقدمه طولانی جای آن دارد که تعاریف حوزه خدمات راهبردی ارائه شود. واژه استراتژی به معنی فرمانده نظامی از زبان یونانی آمده است و از واژه‌های جنگی است. عملاً امروزه این واژه در کلیه زمینه‌های مدیریت نظامی، اداری، تولیدی، خدمات، سیاسی، سازمانهای غیرانتفاعی (در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی) و رهبری جنبش‌های سیاسی، احزاب، تهیه برنامه‌های طولانی مدت، منطقه‌ای، ملی، بین‌المللی، تهیه بودجه‌های دولت‌ها و حتی آزمایشگاه‌های تحقیقی، موسسات آموزشی و ... به کار می‌رود.

در متد‌های گوناگون مدیریت، هم تعاریف گوناگونی از استراتژی ارائه می‌شود و هم روش‌های کلی تنظیم آن را ارائه می‌کنند. با اینهمه و در هر حال چند مشخصه عمومی و کلی در امر تهیه و تنظیم استراتژی برای یک مجموعه عملیاتی وجود دارد. و از اینجاست که برنامه‌ریزی بلندمدت، به دنبال تعریف دقیق سه عامل یادشده، تهیه می‌گردد. در عمل در راه اجرای برنامه‌های بلندمدت است که طرح‌های کاربردی تعریف می‌شوند. اجرای طرح‌های کاربردی در میدان عمل نیازمند روشن‌سازی تاکتیک‌هاست و خط کلی بین تاکتیک‌ها را سیاست می‌نامیم، سیاست

استفاده از امکانات نیازمند شناخت آنها و سازمان دادن به آنهاست. این سازمان در زمان و مکان مشخصی صورت می‌گیرد که آن را واقعیت‌های جهان پیرامون مینامیم. رابطه اهداف استراتژیک و «سازمان در جایگاه» رابطه‌ای است زنده و در تغییر مداوم.

اهداف می‌بایست تعریف پذیر، بلند پروازانه، قابل اجرا و قابل اندازه‌گیری باشند. بهترین شاخص پیروزی فرایند بالا، کمیت و کیفیت تغییر بین نخستین و آخرین اهداف استراتژیک است که به ضرورت در تمامی گردش فرایند اثر می‌گذارد. در بهترین و مناسب‌ترین گردش فرایند، همگی شاخص‌ها پاسخ پیش‌بینی شده را به همراه آورده‌اند. گویی هم اهداف، روشن، دقیق، مناسب زمان و مکان بوده‌اند و هم شاخص‌های اندازه‌گیری به ثمر رسیدن این اهداف، و هم سازمان‌های اجرایی طرح و اجراء شده. می‌دانیم که در زندگی جوامع انسانی در عمل چنین نمی‌تواند باشد. نه اهداف نه شاخص‌ها، نه سازمان‌ها می‌توانند بهینه طرح شوند و نه جامعه انسانی بی حرکت می‌ماند. انسان‌ها، فرهنگ‌ها، نسل‌ها در تغییرند. اسباب، فن‌آوری، سازمان سیاسی، اجتماعی جوامع تغییر می‌کنند. نوآوری در همگی زمینه‌ها ما را غافلگیر میکنند. پیش‌بینی نوآوری‌ها به دلیل ماهیت ذاتی آنها ناممکن است.

اهداف می‌بایست تعریف پذیر، بلند پروازانه، قابل اجرا و قابل اندازه‌گیری باشند. در تعیین «اهداف تعریف پذیر» نیازمند آنیم که «نیازها» را برآورد کنیم. واژه‌ها را دقیق و گویا انتخاب کنیم. زبان جامعه، مخاطبان و همکاران را خوب بشناسیم. به گونه‌ای که میان‌پندا، گفتار و کردار کمترین فاصله را بوجود آوریم. واژه‌ها اسباب اساسی انتقال پندار ما در تعریف و تعیین «اهداف استراتژیک» هستند. نمونه بارز آن در تاریخ دو سده گذشته واژه‌های «مشروطیت» و «جمهوری» در دو پیچش مهم انقلاب مشروطیت و انقلاب بهمن است.

برآورد نیازها، ژرف نگری و دورنگری می‌طلبد. نیازها، بیگمان در رابطه‌ای تنگاتنگ؛ مستقیم یا با واسطه؛ با مردم برآورد می‌شوند. از اینجا شناخت مردم، به تنهایی و در جمع الزامی می‌گردد. شناخت آدمی در شناخت تن و روان اوست. و از این جاست که آشنایی با روانشناسی و روانکاوی به کمک ما می‌آیند. دانش جامعه‌شناسی ما را به حرکت مردم آشنا تر می‌کند. تاریخ، علم پدیده‌های رخ داده ردیابی، تعبیر و تفسیر آنهاست. درس‌پذیری از چگونگی حرکت جوامع انسانی از دیر باز تا به امروز، باورها، امیال، آرزوها، خواب و خیال‌های آنها ما را به آدمی نزدیک تر می‌سازد.

**اهداف می‌بایست تعریف پذیر، بلند پروازانه، قابل اجرا و قابل اندازه‌گیری باشند. این اهداف می‌بایست اندازه‌پذیر باشند. تا ما را از ذهنی‌گرایی و ایده‌ال‌جویی مبرا سازند. می‌بایست بتوان برای اندازه‌گیری حرکت به سمت آنان هم مقیاس اندازه‌گیری داشت و ابزار اندازه‌گیری و آن هم از همان ابتدا.**

پرسید، آیا تولید نیروی برق با استفاده از فن‌آوری هسته‌ای می‌تواند هدف استراتژیکی قابل اجرایی باشد. چه از همه گذشته اگر امکانات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی لازم برای پژوهش‌های بنیانی و یا دسترسی به فن‌آوری نوین در شرایط متعادل ارتباطات بین‌المللی موجود نباشد، در میان مدت یا با فجایع عظیم غیر قابل جبران روبرو می‌شویم یا جای‌گزینی، نگهداری و ادامه کار تاسیسات را دچار بحران‌های اساسی خواهیم کرد. آیا اهداف استراتژیک یک جامعه می‌تواند جدای سطح توانایی مدیران جامعه و مدیریت پذیر مردم تعریف شوند.

اهداف در حوزه مکانی مشخصی می‌توانند تعریف شده و به اجرا در آیند. دقت در تعریف حوزه اعمال و پیاده شدن این اهداف از هرگونه انحراف و سوء تعبیر جلوگیری خواهد کرد. نمونه بارز مخدوش ماندن حوزه اعمال اهداف را میتوان در قانون اساسی دوم ایران بخ سادگی مشاهده کرد. اختلاط و امتزاج دو حوزه ملت و امت در بطن تعریف اهداف این قانون اساسی در کلیات آن و در خمیره آن به چشم می‌خورد.

و در انتها این اهداف می‌بایست قابل لمس باشند. با جان و روان آدمی سخن بگویند. پیشرفت به سمت و سوی آنان احساس شود. امکان بررسی و تجدید نظر بما دهند. به این دلالت است که این اهداف می‌بایست اندازه‌پذیر باشند. تا از ذهنی‌گرایی و ایده‌ال‌جویی ما را مبرا سازند. می‌بایست بتوان برای اندازه



سعید مدنی قهفرخی

جامعه‌شناسی

روسپی‌گری

بررسی آسیب‌های

اجتماعی



سعید مدنی قهفرخی / بررسی آسیب‌های اجتماعی

جامعه‌شناسی روسپی‌گری



9789644300000

روسی‌گری، روسپی‌گری و روسپی‌خانه‌ها در ایران، موضوعی است که در طول تاریخ و در طول سده‌ها مورد توجه و بحث بوده است. این موضوع از دیدگاه جامعه‌شناسی، روانشناسی، حقوقی و پزشکی، دارای اهمیت ویژه‌ای است. در این کتاب، سعید مدنی قهفرخی، با استفاده از روش‌های علمی و تجربی، به بررسی این پدیده و آسیب‌های اجتماعی ناشی از آن پرداخته است. این کتاب می‌تواند به عنوان یک منبع معتبر و کاربردی برای دانشجویان، محققان و متخصصان در زمینه‌های مختلف، مورد استفاده قرار گیرد.



# جامعه‌شناسی روسپی‌گری

اثری از سعید مدنی

نشر کتاب پارسه



شماره بعدی بهمن و اسفند ۱۳۹۵

# «ایران؛ ترامپ و سناریوهای احتمالی»

نشریه میهن از تمام صاحب نظران دعوت به همکاری می کند. لطفا مقالات خود را از طریق آدرس زیر ارسال فرمایید.

[contact@mihan.net](mailto:contact@mihan.net)